

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232084

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 وبنينا هذه المصنفات على شتى من طبقات العلوم الظاهري والباطني
 ومفاتيح نزهة داني جناب مولانا سيد فخر محمد عبد الكريم صاحب شمس



جامع وموافقت این المصنفات معتبره برای مشتاقان طریقت و طالبان حقیقت
 و این زمانه حکم کبریت احمد دارد زنده آفتابین جامع العقول و المنقول جناب
 مولوی فضل الباری صاحب مظهر النان این مولوی عماد الحسنی صاحب مداد و قلم

مطهر دال السلاطین حلیه درویش

۶۲
۲۹۷۵
۶۲
۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ فَخْرًا الْأَسْرَارِ
وَشَرَحَ الصُّدُورَ لِلْسَّالِكِينَ بِنُورِ الْعِرْفَانِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ
عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَعَلَى أَزْوَاجِهِم
أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى أَصْحَابِهِ الْأَمِينِينَ وَعَلَى
عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَ
عَلَى جَمِيعِ أُمَّتِهِ الرَّحْمُومِينَ بَعْدَكَ دَوَامٌ مُسْتَقْبَلٌ لِقَوْلِكَ
أَعْلَمُكَ دَرِينَ لِمَفْظَاتٍ مُتَبَرِّكَ أحوالات سالكين وآداب
مريدین واذكار سلسله قادريه عاليه واذكار سلسله قادريه
معنويه واحوال اذكار نقشبنديه عاليه وبعض احوالات مقامات ناستو

و بعض احوالات مقامات ملکوت و بعض احوالات مقامات جبروت
 و بعض از مقامات و احوالات لاهوت و بعض از مقامات احوالات
 باهوت و بعض از مقامات احوالات باهوت بیان می شود و چنانچه
 فقیه خاکسار فضل الباری ابن جناب مولوی عبدالعزیز مرحوم
 رحمته الله علیه صدر اعلی ساکن موضع نارنگان نون نارنگان نون موضع
 در اطراف بردوان غفر الله له و لوالدیه و جمیع المومنین و المومنات
 که از ملفوظات شیخ خود شنیده ام جمع کردم یعنی معدن علوم ظاهری
 و باطنی محرم اسرار ربانی و مخزن اسرار سجانی زبدۃ العارفین مرشدان
 و مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمته الله علیه که مکان و مولد ایشان
 قریب سبب مشرق غریبست در ضلع زریست در دیه خواجا از سادات
 حسینی است باین نسبت میرسد با امام حسین رضی الله تعالی عنه
 مرشدان و مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمته الله علیه از اولاد غوث جهان
 شیخ سید محمد روحانی رحمته الله علیه است نسبت نسب بزرگواران

بابام موسی کاظم و بابام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہما پیوسته میشود
 و بابا حمین شهید رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد و بسبب طریقت حضرت
 مولانا سید فدا محمد عبد الکریم رحمۃ اللہ علیہ بحضرت سید علی گلشاه
 رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت محمد جان رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت سید غلام علی
 شاه رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت منظر جانجان رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت
 محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت
 احمد سعید رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت امام ربانی شیخ احمد کابلی مجذوف
 ثانی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ میرسد و سلسلہ قادریہ از مجد الف
 ثانی رحمۃ اللہ علیہ بحضرت غوث الاعظم رحمۃ اللہ علیہ میرسد و بسبب
 سلسلہ نقشبندیہ بحضرت خواجہ بہاوالدین نقشبند بخاری رحمۃ اللہ علیہ
 میرسد و این ملفوظات متبرکہ کہ سنی بہ صبغة الوصلین گردید
 باب در بیان ابتدای سالکین کہ ساکنان را در ابتدا حالت
 منور و ہاشد و این باب مثل برہفت فصل است فصل اول در بیان

احوال ابتدای سلوک **فصل دوم** در بیان حسن الخلق **فصل**
 سوم در بیان امر معروف **فصل چهارم** در بیان
 اذکار قادریه عالییه ظاهریه **فصل پنجم** در بیان اذکار طریقه قادریه
 عالییه عنویه **فصل ششم** در بیان اذکار طریقه نقشبندییه
فصل هفتم در بیان آداب مریدان شیخ باب در بیان بعضی
 احوالات ناسوت و این باب شامل بدو **فصل است** **فصل اول**
 در بیان حقیقت معنی ناسوت بیان سیر تعدادی آن **فصل دوم**
باب در بیان بعضی احوالات مقامات ملکوت و این باب شامل
 پنج **فصل است** **فصل اول** در بیان حقیقت مقام ملکوت و
 استعدادی آن **فصل دوم** در بیان بسط **فصل سوم**
 در بیان قبض **فصل چهارم** در بیان بعضی مکاشفه و اذکار ملکوتی
فصل پنجم در بیان فناء و بقا و ملکوتیه **باب** در بیان مقام
 و بعضی احوالات جبروت و این باب شامل شش **فصل است**

فصل اول در بیان حقیقت جبروت و تجلی اول و وجه تسمیه
 آن فصل دوم در بیان دوم تجلی جبروت فصل سوم در
 بیان سوم تجلی جبروت فصل چهارم در بیان بعضی مکاشفه
 و احوالات مقام جبروت فصل پنجم در بیان حقایق آنکه تعلق
 به تجلی جبروت دارد فصل ششم در بیان بعضی احوالات
 که تعلق بمقام جبروت دارد باب در بیان مقامات و بعضی
 احوالات لاهوت این باب ششم در فصل اول در بیان
 مقامات و اماده لاهوت فصل دوم در بیان بعضی احوالات و
 مکاشفه مقام لاهوت فصل سوم در بیان آنکه درین مقام لاهوت
 بعضی سالکان منصب غوثیت حاصل می شود باب در بیان
 بعضی احوالات باهوت این باب ششم در فصل اول
 در بیان مقامات و احوالات باهوت فصل دوم در بیان بعضی
 احوالات که تعلق بمقام باهوت دارد باب در بیان مقام

باهوت این باب ششم چهار فصل است **فصل اول** در بیان
 مقامات و بعضی احوالات باهوت **فصل دوم** در بیان سیر که
 تعلق بسیر استعدادی و بسیر مرادی دارد **فصل سوم** در بیان
 کشف و کرامات که باجماع متقدمین و متأخرین ثابت است **فصل**
چهارم در بیان محاسبه و تفکر **باب** در بیان تعریف و کرامات
 و خرق عادات بعضی از اجداد بزرگواران از خاندان جناب حضرت
 مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبیدلکریم رحمته الله علیه این باب ششم
فصل اول در تعریف و کرامات و خرق عادات حضرت
 قطب الاقطاب شیخ سید محمد عمر رحمته الله علیه **فصل دوم** در بیان
 کرامات و خرق عادات غوث الاغواش و غوث جهان حضرت
 شیخ الاسلام و المسلمین حضرت شیخ محمد روحانی رحمته الله علیه
فصل سوم در بیان کرامات و خرق عادات حضرت شیخ سید
 فتح الدربیا بانی رحمته الله علیه **باب** در بیان نوافل و ادعیه

این باب ششم در فضیلت فضل اول در بیان نماز تجمد و دیگر اول
 فصل دوم در بیان ادعیه که بعد از نماز و دیگر اوقات بخوانند
 باب در بیان ابتدای احوال سالکین که سالکین را در ابتدای
 حالت ضرور باشد و این باب ششم هفت فصل است **فصل اول**
 در بیان ابتدای سلوک سالک سالک را باید که در ابتدای سلوک
 توبه مضبوط و محکم بکند و نیز نیت او خالص باشد که خلوص نیت
 اصل طریقت است توبه بر سه قسم است یکی توبه از گناه است دوم
 توبه انابت است سوم توبه اوابت است سالک را باید که توبه باز
 جمیع ممنوعات بکند که در شرع دیدن و شنیدن و فعل او حرام باشد
 یا مکروه باشد و دل از مکروهات و صفات مذمومه که شایخ متقدمین
 شمار کرده اند و از ده اند صفات مذمومه این است تکبر و غضب
 و شهوت و حرص و ایزد سلیکین و حقد و حسد و عجب و اعمال حسنه و ریا
 و خود بینی و انانیت و بخل هرگاه که سالک از این صفات مذمومه

دل خالی کرد این را مقام تخلیه میگویند این اول سلوک هرگاه که در
 سالک از این صفات مذمومه جلو یافت لوح دل سالک قابل
 نقوش می شود که دل او از اغیاض صاف و خالی شد و قابل تخلیه
 صفات محموده گردید و صفات محموده نیز دوا زده اند و صفات
 محموده اینست صبر و شکر و توکل و قناعت و زهد و ریاضت و رضا
 بر قضا و علم و علم وجود و رحم و تواضع هرگاه که سالک باین صفات
 محموده موصوف شد فی الحقیقت بصفات رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم موصوف شد و متخلق باخلاق الله گردید چنانچه
 حضرت علی کرم الله وجهه گفته اند که دل سه قسم است یکی دل سلیم
 است دوم دل منیب سوم دل شهید سلیم آن دل است که درو
 نباشد سوای معرفت الله جل و جانه و دل منیب آنست که تاب
 و متضر باشد از تعلق به چیزها و متوجه بحق باشد و قلب شهید
 آنست که دل از اسرار الهی و انوار نامتناهی پر است و در هر چیز

اسرار تجلی ذاتی و صفاتی می بیند فائده اول توبه می باید کرد
 از عصیت ظاهری و باطنی و باید که باطن سالک بظاهر یکسان
 باشد و اتباع سنت رسول الله می کند زیرا که نعمت عظمی در طریقت
 مشروط است باتباع سنت رسول الله ازین سبب طاعت رسول
 الله عین طاعت خدای جل شانہ است در اتباع سنت رسول
 الله هیچ قصور نباید کرد و عامل بظاهر شریعت رسول الله می باشد
 که عمل بر شریعت سبب نجات دارین است بعضی درویشان دین
 زمانه میگویند که اتباع سنت رسول الله چه ضرورت که شریعت
 چیزی دیگر است و طریقت چیزی دیگر است برای حصول طریقت
 عمل بر شریعت هیچ ضرورت نیست باین اقوال بهیوده گمراه می شود و این
 قسم سخنان لمحمدان و زندقیان میکنند اینقدر نمی دانند که اولاً
 اسلام شریعت است و طریقت و حقیقت بنا بر این شریعت است
 که شریعت اهل است و طریقت فرع و نتیجه شریعت است مثلاً اگر

دیوار خانه نباشد بنای سقف خانه محال است چنانچه اصل درخت
 بناطو و شاخ و میوه از درخت محال است بعیت خلاف پیمبر کسی
 ره گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید + و ازین قسم درویشان که آنها
 مخالف از شریعت میکنند و اعمال موافق سنت نبوی ندارند
 صحبت باین قسم درویشان ممنوع و ناجائز است و تصدیق او در
 بعض حوالات مثل تصدیق کاهن است که تصدیق کاهن ناجائز
 است تصدیق این قسم درویشان نیز ناجائز است فائده میرد
 را در ابتدای بیعت سه چیزی می باید اول توبه دوم ریاضات سوم صحبت
 شیخ کامل زیرا که کسی در راه نادیده میرود این شخص را سه چیزی تا
 اول توکل دوم زاد سوم راهبر سالک را نیز ناگزیر از سه چیز است
 که اول توکل است دوم ریاضات شاقه و کناره نشینی است سوم
 مرشد کامل است که صحبت کاملین خاصیت کبریت احمد دارد و دوست
 عظمی است لکن یافتن کامل مربوط بفضیل الهی است زیرا که نشانی

اولیا مشکل تر است که در عظمت و کبریائی خدا جل سلطان محفوظ اند
 و عوام را اطلاع بر ایشان بسیار مشکل است که باید که ساکت تارک
 باشد و اعتماد کلی بر خدا دارد و در همه چیز با ترک بر چند قسم است
 اول ترک مطلق است ترک مطلق آنست که بالکلیه از امور دنیا
 دست برداشته باشد و دنیا را جمع نکند چنانچه در خبر آمده است
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اہم و مانیر بسیاری آمدند
 صلی الله علیه و آله و سلم همه را در انساعت تقسیم بفقرا میکرد و
 برای خرج یک روز چیزی نمیکنداشت و در خبر آمده است که رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب رضی الله تعالی عنہم گفت که کسی
 برای تهیه اسباب جهاد چیزی بیاید عمر ابن خطاب رضی الله تعالی
 عنہ گفت که من در دل خیال کردم که امروزه من بر ابو بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنہ زیاده مال می آورم حضرت عمر خطاب رضی الله تعالی
 عنہ بنحانه رفت بسیار مال نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورد

رسول الله صلی الله علیه و سلم از عمر پرسان کرد که ای عمر برای عیال
 چیزی گذاشتی؟ عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه گفت که نصف
 مال برای عیال گذاشتم بعد از آن حضرت ابو بکر صدیق مال آورد
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت ابو بکر صدیق رضی الله
 تعالی عنه پرسان کرد که ای صدیق برای عیال چیزی گذاشتی
 گفت که هیچ نگذاشتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمر ابن خطاب
 رضی الله عنه را گفت که میان ابو بکر صدیق و شما اینقدر فرقت
 چنانچه در گشتن شما یان و دادن مال فرقت این قسم ترک مطلق است
 و دیگر ترک این است که بقدر ضرورت برای حفاظت نفس و عیال
 نگاه می کند این ترک لائق بحال شایع است و ترک سوم این است
 که نفقه یکسال نگاه میدارد این ترک مناسب بحال سالکین است
 و ترک دیگر اینست که نصف مال بفقرا تقسیم میکنند و نصف برای
 خود نگاه میدارد و ترک دیگر اینست که چهار حصه مال نگاه دارد و پنجم

حصه بفقرا تقسیم می کند و دیگر ترک نیست که از مال حقوق واجب مثل
 زکوة و صدقه فطر و دیگر واجبات ادا می کند و دیگر همه مال برای خود
 نگاه دارد این قسم لائق بحال سلیمین است که از بخل نجات یافت
 فائده توکل بر چند قسم است اول درجه توکل نیست که کسب میکند
 و در توسط کسب اعتماد کلی بر خدا دارند و کسب سبب می دانند
 و خالق این سبب نیز حق میدانند این قسم متوکلین عوام مومنین اند
 و قسم دیگر آنست که کسب میکند بطریقه مسنونه لکن نظر همت او کلی
 بر افعال حق باشد و اعتماد بر کسب ندارد و سالک در آثار تجلی فعل
 حق فانی باشد و بحقیقت هر چیزی از حق می بیند و اسباب تابع افعال
 حق می بیند چنانچه طفل تابع اصلست و دیگر قسم توکل نیست که سالک
 مستغنی باشد بآن خزانه با که در دست غیب خداست جل شان و از
 کسب و مخلوقات ظاهری فارغ باشد و هر چیزی که سالک می بیند از حق
 می بیند و نظر سالک بر اسباب ظاهری نباشد بلکه بر سبب اسباب

باشد و دیگر قسم توکل آنست که سالک در معامله حق صادق باشد و
 اسباب از نظر ایشان مختفی می باشد و در هر چیز فاعل و مفعول حقیقی بعد
 جلشانه را می بیند این را توکل حقیقی می گویند و دیگر توکل این است
 که سالک در اسرار حق اضمحلال کلی یافته باشد و در امواج و طلاطم انوار
 ذاتی و صفاتی چیزی نام و نشان از سالک عالم شهادت باقی
 نباشد و اسرار حق حجاب می گردد و اسباب و آثار ممکنات با کلیه
 از نظر سالک مختفی میگردد و سالک را بر خود و بر اسباب هیچ شعور
 نباشد و توکل نیز از دست سالک رفته باشد زیرا که سالک با هرگاه
 شعور بر ذات و صفات خود نباشد توکل از کجای می آرد این توکل
 بعد از مقام جمع اجمع بسالک رومی نباید غرض همین است که هرگونه
 را بقدر ایمان و یقین خود بر مهربانی و الطاف و زراقت و وعده
 حق توکل و وثوق باشد زیرا که همه چیز الله تعالی مقدر کرده است
 هرکسی را مقدر خود بلا تخلف میرساند و کسی را که توکل کامل باشد

خدا جل علی شانہ اور از رزق از غیب بلا کسب بقوت توکل میرساند
 قوله تعالی شانہ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ترجمه یکدیگر
 ترجمه کسیکه بخدا توکل کند او را خدا جل شانہ پس است قوله تعالی
 مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ترجمه یکدیگر خدا جل
 شانہ توکل کرد کافیست او شان را و کالت الله وقوله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ تحقیق الله بر هر چیزی وکیل است
 عرض همین است که در حدیث آمده است رسول الله فرموده اند
 کسیکه توکل کند بر خدا جل شانہ چنانکه حق توکل است او را رزق
 الله تعالی میرساند چنانچه طیور را میرساند ششوی بان توکل
 کن ملزبان پلودست رزق تو بر تو زود عاشق تراست
 بر سر هر لقمه بنوشته است عیان کن فلان ابن الفلان بن الفلان
 از برای غصه نمان سوختی دیده از صبر و توکل دوختی
 فائده سالک را باید که شاکر و صابر باشد که این هر دو مقام

است در سلوک سالک را باید که به نعمات ظاهری و باطنی تشکر
 جلشانه بجا آورد که تشکر از نعمت است قوله تعالی لَإِنْ شَكَرْتُمْ
 لَأَزِيدَنَّكُمْ اگر شما این شاکر گزاری کنید بر نعمت ضرور زیاده کنم
 برای شما این نعمت و باید که سالک در هر حال صابر باشد قوله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ تحقیق مدد و نصرت الهی همراه صابرین
 است در حدیث آمده است الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالصَّوْمُ
 نِصْفُ الصَّبْرِ صبر بخند نوع است یکی صبر بگزاردن نماز و داد
 زکوة و دیگر طاعتهاست که سالک با دای عبادتها صابر و قائم
 باشد نوع دیگر آنست که بر بلا و آفتها و رنجها صبر کند نوع دیگر آنکه بظلم
 ظالم صابر باشد و صبر مقام عظیم است و شان عالی دارد قوله تعالی
 لَنَمَاقُوفٍ فِي الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ تحقیق میدهد الله جلشانه
 صابران را اجرائشان بی حساب یعنی اینقدر زیاده اجر صابران را
 میدهد که در حساب گنجایش ندارد فائده سالک را باید که زهد و

ریاضت و قناعت پیشه خود سازد زاهد آنرا گویند که تارک دنیا
 باشد بظاهر و باطن یعنی دل سالک نیز تعلق بدینا ندارد و در ضیاع
 است که در عبادت کوشش شاقه کند و در فرائض و نوافل
 حتی الوسع چیزی نگذاشته باشد و صائم الدهر باشد که گرنگی
 در سلوک شان عالی و رفیع دارد اول صائم الدهر باشد که صائم الدهر
 را خواب نیز در عبادت محسوب اند اگر صائم الدهر نباشد بیک روز
 در میان روزه بگیرد اگر آنقدر طاقت ندارد در هر سه ماه روزه
 در ایام بعض بگیرد که اجزای این صوم ایام بعض را نیز رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه آله و سلم اجر صائم الدهر گرفته اند غرض همین است که رسول الله صلی الله علیه و آله
 صلی الله علیه و آله و سلم بعض اصحاب را از صوم دهر منع فرموده
 اند و بعضی را اجازت داده اند هرگاه که صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم از اصحاب بعد و گشت بعض اصحاب صائم الدهر
 گشت که در وقت حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

صحابه بنو صحبت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسکین می یابند
 بعد از هجرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اصحاب بعبادت
 و ریاضات شاقه و صوم الدهر برای تسکین اوقات را مأمور شده
 و اکثر تابعین و تبع تابعین صائم الدهر بودند صوم چیزی عجیب است
 که سالک راز و در بمقام تسکین میرساند لکن صوم نعمت عظمی الهی است
 هر کسی که لائق این نعمت عظمی باشد الله جلشانه او را عطای فراموش
 مشغولی جوع در خاصان حق را داده اند به تا شود از جوع شیر زور
 سند به جوع هر حلفی گدازاکی دهند به چون علف کم نیست
 پیش او نهند به فائده سالک را باید که از بخل و تکبر و عجب
 و ریایان خود را محفوظ دارد زیرا که در حدیث آمده است
 الْبَخِيلُ كَعَبْدٍ مِنَ اللَّهِ وَقَرِيبٌ إِلَى النَّارِ ترجمه بخیل از
 خدا جلشانه دور است و بجهنم نزدیک و کتب متقدمین نوشته
 است که هیچ بخیل در انبیا و اولیا بوجود نیامده است سالک

باید که از کبر و انانیت محبت باشد قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا
 يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ ترجمه تحقیق خدا تعالی دوست نپسندد متکبران را
 در حدیث آمده است که الله جلشانه روز حشر متکبران را بصورت
 خور و ذره حشر کند که زیر پای همه مردمان می آید و خدا به نظر
 شکبران رانه بیند و انانیت نیز قسمی از کبر است که خود را از دیگران
 افضل می بیند و خود را بلفظ انا اشارت میکند سالک را باید که
 عجب نیز بر عبادت نیارد عجب آنست که سالک بر عبادت
 تعجب می کند که من بسیار خوب عبادت کردم این را عجب
 گویند اینقدر بنی داند که قوت و توفیق عبادت نیز خدا جل سلطان
 بنده را اعانت کرده است هر قدر که سالک عبادت می کند
 لا اُنقشگر گزاری حق نمی تواند سالک را باید که از ریای نیز
 محبت باشد و در ظاهر و باطن یکسان باشد و در هیچ عبادت
 بدین غیر خوش نمی باید شد که دیدن حق سالک را کافیت

و بر دیدن غیر التفات نکند اگر در تنهایی در نماز و رکوع نقصان
می آرد و بظاهر خلق بوجه احسن ادا می کند این شرک خفی است
و نوعی از نفاق است که ظاهر و باطن او یکسان نیست **قول آخر**
لَا تُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ترجمه یعنی مکیند شرک بعبادت خدا
کسی را یعنی عبادت خاص برای خدا بکنید و دیگران را در عبادت
خدا جلشانه محاط نکنید و بیدین غیر خوش نشوید اگر سالک
بظاهر و باطن یکسان باشد این مقام اخلاص است که اخلاص
اصل طریقت است و بنامی طریقت پر خلوص نیست است
در حدیث آمده است که معاذ بن جبل روزی نزد قبر رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم نشست بود گریه میکرد کسی از او پرسید
کرد که سبب گریه چیست او گفت که رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده است که زیاد نماز و عبادت شرک خفی است
بیت بزین سجده کردی ز زمین صد ابرآید

که خراب کردی ما را تو بسجده ریائی فائده سالک را باید که زیبا
 و چشم و گوش را نگه دارد زبان از گفتن سخنان بیوده و لایبی
 و دروغ و غیبت پاک دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده اند که اکثر مردمان بسبب زبان بجهنم میروند و در خبر آمد
 است که کسی که دروغ میگوید از بد بویی آن یک سیل فرشتها
 گرنجته میروند و کسیکه غیبت میکند گویا که گوشت مردم میخورد
 چنانچه در قرآن مجید آمده است و در حدیث آمده است که اعمال
 مومنین هر روز فرشتها با آسمان میبرند و در آسمان اول نگاه
 ایست که بران دروازه فرشتها موکلند هرگاه که اعمال مومنین
 دران دروازه فرشتها میرسانند آن فرشتها که موکل دروازه
 اندازین فرشتها پیرسان میکنند که این اعمال از کیست فرشتها
 جواب میدهند که این عمل از فلان شخص است فرشتهای
 موکلان میگویند که این شخص موکل غیبت کرده است یا نه

اگر غیبت کرده باشد عبادت او مردود میشود و ازان در واره
 باز می آید بروی آن شخص میزند سالک را باید که چشم نیز از دیدن
 حرام محفوظ دارد و چیزی ممنوع نظر کردن تیرت از تیرهای
 زهر آلوده شیطان خواه نظر بشهوت بزنان نامحرم کند که نظر
 باو در شرع حرام باشد که باین قسم نظر دل سالک سیاه میگردد
 و دل سالک ازین قسم نظر محرمات موه میشود و بی حلاوت
 میگردد و در نماز حضور نمی ماند و سالک را باید که گوش هم محفوظ
 دارد از شنیدن محرمات چنانچه غیبت و بهتان و دیگر لهو و
 لعب که شنیدن او در شرع حرام است ازان چیزها گوش را
 نگاهدارد که شنیدن او سالک گنگار نیگردد و دل و سیاه و
 بی حلاوت می شود **فصل دوم در بیان حسن الخلق خلق**
 عبارتست از مہیاتی که او را در نفس انسان اتم طلبتانه نموده
 باشد که افعال حسنه ازین مبدا البهوت از انسان صادر

می شود یا افعال همیشه از انسان بسبب این مبدأ سهولت
 ظاهر می آید این مطلق تعریف خلق است خلق منقسم است
 به دو قسم یکی خلق حسنه است و دوم خلق سیئه است که مبدأ ظهور
 افعال همیشه است و خلق حسن مبدأ ظهور افعال حسنه است خلق
 حسن نعمت عظیم است که خدا تعالی جلشانه کسی را میدهد که فضیلت
 عظیم دارد و خلق حسن گاهی بصحبت صالحا زیاده میگردود و در کسی
 اصل فطرت عالی زیاده باشد و در کسی بسبب حسن عادت زیاده
 باشد و در کسی به ترتیب شیخ کامل که در مقام عالی میرسد باین سبب
 زیاده میشود چنانکه در خبر آمده است که إِنَّ لِلَّهِ مِائَةً وَسَبْعَةَ
 عَشَرَ خَلْقًا مِنْ عَطَاءِ اللَّهِ وَاحِدَةً مِنْهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ تَرَحُّمَةً تَحْقِيقَ
 اللَّهُ عَلَى سُلْطَانِهِ رَأْيَهُ مَهْتَدٍ خَلَقَ اسْتَكْبَرَتْ رَأْيَهُ جَلْشَانَهُ
 ازین خلقها داد بسبب این خلق داخل می شود به جنت و کسی را
 که همه خلقها ازینها بخشد آن شخص متعلق باخلاق الله گردد و بدین چنانچه

و خبر است که حضرت رسالت بآب صلی الله علیه و آله وسلم اکثر میفرمود
 اَتَخْلَقُوا بِالْخَلْقِ لِلَّهِ که شما موصوف شوید باخلق الله جلشانه
 و خبر است که از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کسی پدید که چه چیز
 که مردم بدان بیشتر بهشت میرود گفت تقوی الله و حسن الخلق
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اکثر مردمان به سبب ترسیدن
 از خدا جلشانه و حسن خلق بجهنم میروند بر روایت ابی درود ارضی الله
 تعالی عنه آمده است مَا مِنْ شَيْءٍ يُؤْصَعُ فِي الْمِيزَانِ أَثْقَلَ مِنْ
 حَسَنِ الْخَلْقِ وَإِنْ صَلَحَ الْحَسَنُ الْخَلْقُ لِيَبْكَوْا بِهِ دَرَجَةً حَسَنَةً
 الصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ ابی درود ارضی الله تعالی عنه از رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم روایت کرده اند که نیست هیچ شئی که می نهد در میزان ثقیل
 تر از حسن خلق که بر همه اعمال گران تر است و تحقیق می یابید
 حسن خلق درجه روزه و نماز گزاردن و عبادت بن مبارک حسن الخلق را تمیز کرده
 است که حسن الخلق آنست که شاده دارد پیشانی بر مسلمین و منافقین

میکنند به بندگان خدا کسی را ضرر نمی رساند نه بزبان و نه بهت
 و قسم دیگر حدیث عائشه رضی الله تعالی عنهما آمده است که خلق
 آنست که بخود چیزی نمی نخورد و آن چیز را بجواران و قریبان و
 ابن سبیل میدهد و سائل را محروم نسازد و در حفظ امانت اصبحت
 بسیار دارد و حق صلح رحم بجای آورد و به سلیمین به محبت و کشاده
 پیشانی ملاقات می کند و تعظیم و توقیر همان بجای آورد و حیا بسیار
 دارد و بعضی سالکان را بعد از مقام توحید رومی نماید که تجلی
 ذاتی و صفاتی سالک از خود فانی گرداند و بحق باقی و واصل
 گردد و در آنوقت دل سالک عرش الله شود و منظر اسرار ذاتی و
 صفاتی گردد و با خلاق الهی متخلق شود و درین مقام از سالک
 اخلاق حنه بلا تکلف صادر می شود این منتهی غظیم است این
 ایزدی میسر میگردد باید که سالک از خود بینی و تکبر و اخلاق سیئه
 محترز باشد مبت مرا پیرد انای مرشد شهاب ❀ دو اندرز نور

بر روی آب پیکی آنکه بر خویش خود بین مباحش و دیگر آنکه غجر
 بدین مباحش فصل سوم در بیان امر معروف امر معروف
 در اسلام قطب اعظم است که مدار قیام و ظهور اسلام بامر معروف
 و نصیحت است امر معروف چند قسم است یکی قسم فرض است
 و دیگر قسم واجبست و سوم قسم سنت است و چهارم قسم اولی و
 مستحب است پنجم مباح است و ششم ترک اولی است اگر بخص
 کسی شخص نماز ترک کرد او شخص به یقین میدانست که اگر این شخص
 را نصیحت کنم این شخص قبول کند نصیحت مرا این قسم امر معروف
 فرض است و اگر کسی بحضور که امر شخص ترک واجب کرد و آن
 شخص میدانست که اگر این را میگویم بسبب نصیحت مای ترک
 واجب نکند در آنوقت نصیحت واجب است اگر کسی ترک سنت
 کرد و بحضور که امر شخص و آن شخص میدانست که اگر این شخص
 را میگویم بسبب نصیحت مای ترک سنت نخواهد کرد در آنوقت

نصیحت سنت است و قسم چهارم این است که اگر ترک افعال
 مستحب کرد و بحضور کدام شخص او میدانست که بسبب نصیحت من مستحب
 ترک نکند نصیحت در آن وقت مستحب و اولی است و اگر کسی ترک
 شخص یا واجب یا دیگر افعال مکروه بحضور کسی شخص میکرد و آن شخص
 میدانست که نصیحت من قبول نکند و از ترک فرض و واجب و
 فعل حرام و مکروهات باز نیاید در آنوقت نصیحت کردن مباح است
 خواه نصیحت کند یا نکند این را اختیار است و قسم ششم این است
 که اگر کسی بحضور کدام شخص ترک فرضیات یا فعل محرمات می کند
 و آن شخص میداند که اگر این را منع میکنم فتنه و فساد برپا می شود در آن
 وقت ترک نصیحت اولی است فائده نصیحت بچند نوع است
 نوع اول برای سلطان و قاضی و مفتی است و دیگر کسی که حکم
 قاضی و مفتی در اجرای احکام شرع دارد و آنها را اول نصیحت بزرگان
 است اگر قبول نکرد بزرگوار منع کند از فعل محرمات و حرام نوع دیگر

فضیلت برای عام علما و صلحا است که فسق و فجرا را بفضیلت
 بزبان منع کند و نوع سوم برای مسلمین است که کسی اگر فعل حرام
 کند و او شخص را منع کردن نمی تواند از فعل حرام نه بزور و نه زبان
 این شخص را لازم است که عداوت قلبی و دشمنی همراه او بدارد اگر در
 همراه او دشمنی ندارد و این شخص را برابر دانه خشکاش ایمان نیست
 چنانچه در خبر آمده است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 إِذَا دَا أَلَا مِنْكُمْ فَلْيَغِيرَهُ بَيْدَهُ وَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيَسَانِهِ وَإِنْ لَمْ
 يَسْتَطِعْ فَلْيَلْبِسْ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ خَرَدَلٌ مِّنَ الْإِيمَانِ ه
 ترجمه آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند آنوقت
 که به بنیاد فعل حرام پس منع کنید آن شخص را از فعل حرام است و
 زور و اگر منع کردن بدست نمی توانید بزبان منع کنید و اگر زبان
 هم گفتن نمی توانید بدل منع کنید یعنی عداوت قلبی همراه او
 بدارید و اگر عداوت قلبی همراه او نداشت نیست او را ایمان بقدر

وَاَنذَرْدَلْ قَوْلَهُ تَعَالَى وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْفَحْشَى
 وَيَا مُرُّونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ مَا جَرَمَهُ اللَّهُ حَتَّانَ فَرَسُوهُ
 است که هر آنکه باشد از جماعت شما یان که بخوانند مردمان را بسوء
 نیکوئی و امر بفرمایند مردمان را به نیکوئی و منع کنند مردمان را از افعال
 حرام و ممنوعات باین آیات امر معروف و فرض شده است و دیگر
 آیات بر امر معروف در قرآن بسیار آمده است لکن بعضی علما میگویند
 که امر معروف خاص برای علما و زهداء و صلحا است که اینها بعضی
 از امت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند و در آیات که من
 واقع شده است آن من برای تبعیض است و بعضی علما میگویند
 که آن من برای تبعیض نیست یعنی زاهد است هر گاه که من زاهد
 پس نصیحت برای جمیع مسلمانان لازم شد که برای کسی میکند این
 فخر رازی و دیگر علماست برین طبق حدیث نیز آمده است قَالَ رَسُولُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الدِّينُ نَصِيحَةُ النَّصِيحَةِ لِكُلِّ مَسْلُوحٍ

وَمُسْلِمَةٍ تَرْحُمُهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودُهُ أَنْدَكُ
 قِيَامُ فُلْهُمُ وَدِينُ مَنْ نَصِيحَتُهُ نَصِيحَتُ بَرَامِي هَسْلَمَانِ لَازِمُ اسْتِ
 كَرِ بَدِ بَكْرِ سَلْمَانِ نَصِيحَتُ بَكْمَنْدِ زَنْ سَلْمَانِ رَا لَازِمُ اسْتِ كَرِ بَدِ بَكْرِ زَنْ سَلْمَانِ
 نَصِيحَتُ بَكْمَنْدِ وَخَبْرُ آدَمِه اسْتِ كَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فُلْهُمُ
 الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ تَرْحُمُهُ حَضْرَتُ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودُهُ أَنْدَكُ نَصِيحَتُ كَنْدُكَانِ خَلْفَا
 خُدَا أَنْدِ وَزَمِينِ وَزَمِينِ مَامُورُ وَآبَادِ مِگَرُ وَدِ اَزْ جَارِي كَرْدَنِ احْكَامِ
 شَرْعِ وَحُدُودِ سَاكِلِ رَا لَازِمُ اسْتِ كَرِ نَصِيحَتُ كَرْدَنِ مَسْلَمَانِ
 حَتَّى الْأَمْكَانِ شَسْتِي نَكْنَدِ وَرِ حَدِيثِ آدَمِه اسْتِ كَرِ الْمَعْرُوفِ صَدَقَ
 عَنِ امْرِئٍ مَعْرُوفٍ بِرِ صَدَقَةٍ دَارِ دِ چَا پَنْجِه بَصَدَقَةٍ خُدَا رَا رَاضِي مِشُودِ اَزْ امْرِئِ
 نِيزِ خُدَا رَا رَاضِي مِشُودِ وَكَفَارَةُ گناه مِگَرُ دِ چَا پَنْجِه صَدَقَةٍ كَفَارَةُ گناه مِگَرُ
 وَامْرِئِ مَعْرُوفِ مَنْصِبِ نَبِيَّتِ اسْتِ كَرِ اَنْبِيَا بَرَامِي اَيْنِ امْرِئِ مَعْرُوفِ فَرِشَا
 شُدِه اَنْدِ وَعِلْمَا وَصَلْحَا وَزَهْدِ اَيْنِ وَارِثِ اَيْنِ مَنْصِبِ نَدِ فَضْلِ جِهَامِ

و بعد از هر صد مرتبه مُحَمَّدٌ الرَّسُولُ اللهُ بخواند سبق دوم
 اثبات است باین طریق بکند که یک مرتبه لا اله الا الله بخواند
 بعد از آن مجرد اثبات یعنی الا الله بخواند و بدل ضرب کند و بعد
 از صد مرتبه مُحَمَّدٌ الرَّسُولُ اللهُ بخواند عدد این سبق یک هزار است
 و اگر به پنج صد مرتبه اختصار بکند جایز است لیکن آثار کم می یابد
 سبق سوم مراقبه است که در دل ضرب لفظ الله بکند یا بزبان
 دل تبصیر لفظ الله بخواند این سبق را عدد نیست لیکن تا حدی
 بکند که در دل جمعیت و خط و شوق و لطافت بکثرت آید سبق
 چهارم بزبان یا الله بخواند عدد این سبق نیز یک هزار است
 سبق پنجم لفظ هو است باین ترتیب بخواند اول یک مرتبه
 گوید الله بعد از آن گوید صد بار لفظ هو عدد این نیز یک هزار است
 سبق ششم اللهُ هو است که این را سبق عروج میگویند
 عدد این نیز یک هزار است سبق هفتم هو الله است این را

سبق نزول میگویند بعد از عروج عدد این نیز کمیز است **سبق هفتم**
 أَنْتَ الْهَادِي أَنْتَ الْحَقُّ كَبِيرُ الْهَادِي الْأَهْوَايْنِ سَبَقَ رَأْدُ سَبَقِ
 هر قدر که طالب بنخواهد بخواند این سبق برای عجز و نیاز است بدرگاه
 الهی **سبق نهم** حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ
 این سبق برای تفویض امور بحق است که سالک در امور دنیوی
 و اخروی حق را وکیل خود میگرداند و تفویض امور بحق میکند و این
 سبق در دفع ملمات مورد نیوی و اخروی شان عظیم دارد عدد
 این پنجاه مرتبه است این عدد اعلی است و عدد ادنی یکصد مرتبه
 است **سبق دهم** يَا حَفِیْظُ است این سبق برای حفاظت کمال
 از خطرات نفسانی و شیطان و آفات و بلیات و ارادات اشرع
 دارد عدد اعلی این کمیز است و عدد ادنی پنجاه مرتبه **سبق یازدهم**
 درود شریف است اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَشْرَتِهِ وَآصْحَابِهِ وَجَمِيعِ أُمَّتِهِ بِعَدَدِ

الْفَاسِلُ مَتَّهِمِ این سبقهای قادریه طاهریه است عدد اعلی اینها
 یکزار است و عدد ادنی پنجاه است فصل پنجم در بیان اذکار
 طریقه قادریه عالیّه معنویه سبق اول نفی اثبات است این
 طریقه قادریه طاهریه است بآن طور بخواند چنانچه در طریقه قادریه
 طاهریه گذشت و دوم سبق اثبات است بآن ترکیب بخواند
 چنانچه در طریقه قادریه طاهریه گذشت سبق سوم مراقبه دل
 زبان بند کند و نفس از بینی بکشد و لفظ الله بدل ضرب کند
 از طرف فوق بالفظ الله زبان دل بخواند تا حدیکه جمعیت خط
 در دل آید سبق چهارم لفظ الله زیر پستان راست باین
 طریقه که گذشت بطور مراقبه بخواند به تصور زیر پستان راست
 که این محل لطیفه روح است سبق پنجم باینطور لفظ الله بخواند به تصور لطیفه
 سر بان ترخیانچه در مراقبه دل گذشت سبق ششم لفظ هویت بان بخواند
 بان ترخیانچه در طریقه قادریه طاهریه گذشت سبق هفتم هو الله است بزبان

بخواند این را بآن طور چنانچه در طریقه قادریه ظاهریه گذشت
 سبق هشتم حَسْبُنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ فَنِعْمَ الْمَوْلَى
 وَنَعْمَ الْمُجِيرُ این نیز بآن ترتیب بخواند چنانچه در طریقه قادریه
 ظاهریه گذشت سبق نهم يَا حَفِیْظُ است این بآن ترتیب
 بخواند چنانچه در طریقه قادریه ظاهریه گذشت سبق دهم عروج و نزول
 است این عروج و نزول قسمی از مراقبه است باین طور بکند
 که طالب بتصور یا حتی از مات تا آخر دماغ بر دو یا قیوم به تصور
 تا زیر عرش رساند و یا قَدْ وُسَّ بِتصور تا فوق عرش رساند
 این عروج که طالب از جان خود تا عرش عروج کرد باید که بعد از
 عروج نزول بجان خود کند و نزول باین طور بکند اللَّهُ سَمِیعٌ
 از عرش تا زیر عرش به تصور رساند اللَّهُ بَصِیْرٌ از زیر عرش
 تا سر رساند و اللَّهُ عَلِیمٌ که از سر تا ناف به تصور برساند و این سبق
 عروج و نزول را اعداد معین نیست هر قدر که می تواند بکند باید

که درین عروج و نزول تصور کند که حیات و قیام جمیع موجودات
 به حیات و قومیت اللہ جل شانہ است و اللہ جل سلطانه پاک و نزه
 است از صفات بشریت این تصور در وقت عروج باید کرد و در وقت
 نزول این تصور باید کرد که اللہ شنوا و دانا و علیم بر حال سالکان
 این عروج و نزول طالب را اثر عظیم می بخشد سبق یا از دهم مرتبه
 است کُلِّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
 ترجمه معنی هر چیز که بر زمین است همه نیست و نابود میشود مگر باقی
 می باشد پروردگار شما که خداوند جلای بزرگیت این مراقبه بر
 تجرید از علاقمای دنیوی و تعلقات نفسانی و طول المل بسیار
 مجرب است و سالک را باید که درین آیات تصور کند که همه چیز در
 زمین است مابوی اللہ متحق و مستی نیست بجز ذات حق که باقیست
 و مستحق دوستی ذات حق جل شانہ است سبق دوازدهم مراقبه
 دیگر است این مراقبه در دایره اسکان و در دایره طلال است

یعنی باین مراقبه سالک را فانی امکانی حاصل می شود و ظلال
 اسماء یعنی عکس بر سالک و رود می یابد مراقبه این است **الله**
حاضر **حی** **الله** **ناظر** **حی** **الله** معنی این را عدد نیست لکن اینقدر
 باید کرد که حضور حق یکبارگی بر سالک تجلی گردد و محفی پیدا کرد و این
 دو مراقبه آیات و اسماء بر زبان بخوانند لکن تصور معنی آیات و اسماء
 بدل بکنند **فصل ششم** در بیان اشغال و اذکار طریقه عارفیه
 نقشبندیّه مجدیّه است درین طریقه نقشبندیّه مجددیه اذکار طائف
 بچند وجه آمده است بعضی مشایخ این طریقه در لطائف جنسه
 طالب را تعلیم می کنند و بعضی مشایخ این طریقه در لطائف سه
 تعلیم می کنند و بعضی مشایخ این طریقه در لطائف دو اذکار تعلیم
 می کنند و بعضی مشایخ این طریقه در لطائف بست و دو تعلیم
 میکنند و بعضی نقشبندیان طالب را تعلیم در سه صده شصت
 لطائف میکنند لکن در طریقه نقشبندیّه مجددیه مایان تعلیم در نه

لطائف میکنیم که این نه لطائف جامع است جمیع لطائف لطیفه
 اول قلب است در لطیفه قلب شبح طالب اول تعلیم می کند باین طو
 که دهان و زبان بند کند و نفس در بینی کشد و حرکات سکناست همه بر
 کند و تصور بدل لفظ الله ضرب کند یا از طرف فوق یا در میان قلب
 یا طایخیال کند که دل من بزبان خود و لفظ الله بگوید لطیفه دوم در
 پستان راست است این را لطیفه روح میگویند که درین محل الله جلشانه
 اسرار پوشیده روحانی مندرج نموده است لطیفه سوم در سرت
 محل سرد در میان سینه است لطیفه چهارم مخفی است محل لطیفه مخفی بالای
 پشایپ است لطیفه پنجم اخلاست محل لطیفه اخفا بالای پستان راست است
 لطیفه ششم مصطفوی است محل لطیفه مصطفوی در میان پشایانی است
 لطیفه هفتم لطیفه عنصر خاکی و آبی است محل این لطیفه بالای کتف راست
 است لطیفه هشتم عنصر هوایی و آتشی است محل این لطیفه بالای کتف
 چپ است لطیفه نهم نفس است محل این لطیفه نافست درین نهاد و اگر ملاحظه

القدره تصویر می باید کرد چنانچه در لطیفه ذکر قلب گذشت بآن
 ترتیب در همه لطائف بکنید تا حدیکه جمعیت و خطا و شوق و دفع
 خطرات حاصل شود و بعد از لطائف سبق نفی اثبات است
 باین ترتیب بکنید که لفظ لا به تصور و با جستن نفس از زنا تا بالا
 سر کشید و لفظ اِلَه بکتف راست ضرب بکنید و اِلَّا اللّٰه بدل ضرب
 بکنید و طالب را باید که در وقت کشیدن نفس مُحَمَّدٌ لِّرَّسُوْلِ اللّٰهِ
 بخواند و بیک نفس سه بار بخواند و در یک هفته دو عدد زیاده
 باید کرد یعنی تا هفته دیگر پنج کُرت بخواند و نفس به پنج کُرت بکشد
 و همین طور زیاده کند تا که پنجاه بار بیک نفس بگوید این اِجْباضِی
 میگویند و اگر از پنجاه بار زیاده بیک نفس میتوان خواند این راه را
 کبری میگویند این نفی اثبات و زفای قالب و جمیع وجود است
 شان عظیم دارد و بلفظ لا خطره شیطانی دفع می شود و بلفظ اِلَّا
 خطره نفسانی دفع می گردد و بِلَّا اللّٰه قوت میدهد خطره ملکی و رحمانی را

و سبق دیگر ذکر سلطان است ترتیب ذکر سلطان اینست که
 سالک زبان و دهان بند کند و نفس را در بینی کشد و تصور لفظ
 الله از بالای سر بکشد تا پای برسد و لفظ هو از پای ضرب بکند
 تا که بالای سر برسد و این ذکر سلطان را عددی نیست هر چند که
 زیاده می کند آثار و برکات زیاده می یابد و فناء جمیع الوجود
 بطریق جداگانه باین ذکر سلطان حاصل می شود و بعد ذکر سلطان
 سبق دیگر مراقبه است و مراقبه بچند وجه است اول مراقبه
 عروج و نزول است که عروج و نزول از قسم مراقبه اند باین طریقی
 بکند که طالب به تصویر یاشی از ناف تا آخر دماغ برود و یا قیوم
 به تصور تازی عرش رساند و یا قُدُّوس به تصور تا فرق عرش
 رساند این عروج که طالب از جان خود تا عرش عروج کرد باید که
 بعد از عروج نزول بجان خود کند و نزول باین طور بکند الله
 سَمِیعٌ به تصور از بالای عرش تا بر عرش نزول فرماید و الله

بَصِيْرٌ اَزْزِيْر عَرْشِ تَاسِرٍ بِرِساَنَدِ اللّٰهِ عَلَيْهِمُ اَزْ سِرِّ اَمَانَتِ بِصُورِ
 بِرِساَنَدِ وَايْنِ سَبْقِ عَرْجِ وَتَرْوُلِ رَاعِدِ دَعِيْنِ نَيْتِ هَرْتِ دَرَكِ
 تَوَانْدِ نَجْوَانْدِ بَايْدِ كِهْ دَرِيْنِ عَرْجِ وَتَرْوُلِ تَصْوَرِ كَنْدِ كِهْ حَيَاتِ وَ قِيَامِ
 جَمِيْعِ مَوْجُوْدَاتِ بِحَيَاتِ وَ قِيَوْمِيَّتِ اللّٰهِ حَلِيْشَانِهْ اسْتِ وَاَللّٰهُ
 جَلِ سُلْطَانِهْ پَاكِ وَ مَنْرَهْ اسْتِ اَزْ صِفَاتِ بَشَرِيَّتِ اَيْنِ تَصْوَرِ
 دَرِ وَقْتِ عَرْجِ بَايْدِ كِهْ دَوْدِ وَ قْتِ تَرْوُلِ اَيْنِ تَصْوَرِ بَايْدِ كِهْ اَللّٰهُ
 شَنَوَاوَدَا وَ عَلِيْمِ بِرِجَالِ سَالِكَانِ اسْتِ اَيْنِ عَرْجِ وَ تَرْوُلِ
 طَالِبِ رَا اِثْرِ عَظِيْمِ مِيْ نَجْشْدِ اَيْنِ عَرْجِ وَ تَرْوُلِ تَا نَصْفِيْ دَا رُ هْ
 اِمْكَانِ اسْتِ كِهْ عَرْشِ اَزْ عَالَمِ شَهَادَتِ اسْتِ اَفَوْقِ الْعَرْشِ
 اَزْ عَالَمِ اَمْرِ اسْتِ عَالَمِ اَمْرِ نِيْزِ دَرِ دَا رُ هْ اِمْكَانِ دَاخِلِ اَنْدِ اَلْاِنْسَانِ
 مُرَكَّبِ اَزْ عَالَمِ خَلْقِ وَ عَالَمِ اَمْرِ اسْتِ وَ عِنَا صِرَ اَرْبَعِ وَ نَفْسِ اَزْ عَالَمِ خَلْقِ
 وَ شَهَادَتِ اَنْدِ اَلطَّائِفِ خَمْسَهْ وَ قَلْبِ وَ رُوحِ وَ سِرِّ وَ خَفِيِّ وَ
 اَخْفَا اَيْنِ اَزْ عَالَمِ اَمْرِ اسْتِ وَ قَلْبِ بَرْزَخِ اسْتِ دَرِ مِيْاَنِ

عالم امر و عالم خلق یعنی دل و وجبت دارد بصورت از عالم خلق
 است و حقیقت دل از عالم امر است صورت دل در وجود
 سالک است و حقیقت دل بالای عرش است و حقیقت
 دل که بالای عرش است او مناسبست و تعلق به عالم امر دارد
 زیرا که دل در وجود سالک است در جایهاست و کثافت
 و ظلمت جسمی دارد و از حقیقت خود منجوب است و هرگاه که بازگردد
 و اشغال مشغول میشود مناسبست بحقیقت دل پیدایمی کند
 که حقیقت دل مناسبست بر عرش دارد و عرش منظر تجلیات الهی
 است باین مناسبست دل سالک نیز منظر تجلیات الهی و عرش
 میگردد و حقیقت دل که بالای عرش است او تعلق به عالم امر دارد
 از عالم امر شمار کرده اند و انسان ازین ده لطیفه مرکب شده است
 و این ده لطائف که انسان ازین مرکب است این همه به هیئت انجمنی
 و ائره امکانست ازین سبب عرش نصفی دایره امکان واقع

شده است سالک را باید که در سبق عروج و نزول تصور کند
 باین طور لطافت و فنای لُغْضی دایره امکان حاصل می شود
 و عرش که منظر تجلیات الهی است سالک به سبب این عروج و
 نزول اقتباس از نور عرش میکند و دل سالک مناسب است پدید
 می کند بحقیقت دل که بالای عرش است بسبب این مناسبت
 دل سالک نیز عرش شد میگرد و چنانچه در حدیث آمده است
 قَلْبُ الْمُؤْمِنِينَ عَرْشُ اللَّهِ وَ حَقِيقَتُ دَلِّ بَرْنِخِ اسْتِ دَرْمِیَانِ
 عَالَمِ خَلْقِ وَ عَالَمِ اَمْرِ وَ بَرْنِخِ اسْتِ دَرْمِیَانِ وَ لَایَتِ کِبَرِیْ وَ وِلاَیَتِ
 صَغَرِیْ وَ وِلاَیَتِ صَغَرِیْ مَآ تَحْتَ الْعَرْشِ اسْتِ وَ وِلاَیَتِ کِبَرِیْ
 مَآ فَوْقَ الْعَرْشِ اسْتِ مَرَاقِبُهُ وَ وَهْمُ وَاللَّهُ یُکَلِّ شَیْءٌ یَحِیطُ تَرِیْبِ
 خواندن این مراقبه این است که بزبان این آیات بخوانند و در
 دل تصور کنند که جمیع ممکنات اللہ جل شانہ بعلم و قدرت محیط
 است و چیزی از ممکنات از احاطه او بیرون نیست باید کردین

مراقبه چنان مستغرق شوند که فَنای دائرهُ امکانی سالک را
دست دهد و این تصور باید کرد که جمیع ممکنات محتاج به الله جل
سلطانهُ اند و الله جلشانه بذاته غنی است از جمیع ممکنات و این
مراقبه محیط به جمیع دائرهُ امکانست یعنی عالم شهادت و عالم امر
اینها همه در احاطه الله جل سجانهُ است ازین سبب که فیضان از
حقیقت کعبه بر سالک وارد میشود و کعبه را دو جهت است یکی
صورت کعبه است و دیگر حقیقت کعبه است صورت کعبه در دائرهُ
عالم خلق است و حقیقت کعبه عبارت از اسماء و تجلیات اسماء و
صفات الله جل سلطانهُ است که تجلیات ذاتی و صفاتی از حقیقت
کعبه برین صورت کعبه وارد می شود و حقیقت کعبه از دائرهُ امکان
خارج است و در دائرهُ اسماء و صفات داخل است و باین مراقبه
حجاب ظلمانی و نورانی که در دائرهُ امکان بود همه سالک میکنند
مراقبه سوم **الله حاضر** می آید تا ظیری ترتیب این است

که این اسما بزبان خواند و بدل تصور کند که الله جلثانه بمایان
 حاضر و ناظر است و در بندگی حق آداب و خلاص کلی بجا آرد زیرا که
 خدا حاضر و ناظر است هرگاه بحضور حق کسی بندگی میکند باید که بخلوص
 نیت و کمال ادب باشد که بحضور حق بی ادبی در طریقت کفر است
 و درین مراقبه سالک باید که بدین حق مستغنی باشد و نیز حق التفات
 ننماید و در حرکات و سکونات در هر حال سالک بحضور حق باشد این مراقبه
 در دایره ظلال سماء و صفات است که عکس اسما و صفات بر سالک ظاهر
 میشود و عکس سماء و صفات سالک در وجود خود می بیند این دایره نور
 از دایره اسکانست غرض همین است که اولیا بدرجه انبیائی توفیق
 رسید که انتهای ولایت ابتدای نبوت است لکن درین مرتبه
 که کمالات نبوت سالک را حاصل میشود این کمالات نبوت
 عبارت از اطلال نبوت است مراقبه چهارم عبارت است از
 این است که این آیت را بزبان بخواند وَ هُوَ مَعَكُمْ اَیْنَ کُنْتُمْ

ترجمه اینست که الله جلشانه با شما یان است هر جا که باشید شما یان
 بزبان این آیات بخوانید و بدن تصور کنید که خدا جلشانه بعلم و قدرت
 با ما یان است ای که عبادت خدا بحکمال و بجا آورد و بیعت حق
 اعتماد و توکل کنی و از غیر حق بر چیزی اعتماد و التفات نکند
 زیرا که سالک همه جایهای ظلمانی و نورانی که در دایره امکان بود
 طی کرد و دایره ظلال اسما و صفات نیز طی کرده و جذب و محبت سالک
 را حاصل آمد و محب بحکم حدیث مع محبوب باشد حدیث المَرْءُ مَعَ
 مَنْ أَحَبَّهُ در نجاسات نیز حق باشد و حقیقت صلوٰه نیز بر سالک مکشوف
 میشود که سالک در مقام محمودیت در نماز ایستاده باشد تجلیات ذاتی
 و صفاتی حق یکبارگی بر سالک وارد میگردد که سالک را بغیر
 حق بر چیزی شعور نباشد و از صورت صلوٰه بحقیقت رسیده باشد
 حقیقت صلوٰه با اصطلاح صوفیان این را میگویند که در صلوٰه سالک
 را قرب حاصل میشود و آنوقت مصالح سالک را بحق واقع میشود

و در وقت سراج سالک را بچیزی دیگر شعور نباشد و عابد و معبود
 هر دو در نماز باشند و آنوقت سالک را محضت برابر خطای
 نماز نباشد و درین مراقبه کمالات رسالت سالک را حاصل شود
 یعنی بعضی خواص که انبیای مرسل را بود با اصالت سالک را
 نیز بطبیعت از اطلال آن نصیب می یابد چنانچه حب موسی
 علیه السلام و خلعت ابراهیم علیه السلام و از خواص دیگر انبیای
 مرسل سالک را بطبیعت چیزی از اطلال آن حاصل می شود و نه
 اصالت که انتهای اولیا ابتدای انبیاست لکن از اطلال
 خواص انبیا نصیب می یابد نه از حقیقت و این نصیب که از خواص
 انبیای مرسل سالک می یابد بیک متابعت رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم سالک را حاصل می شود نه اصالت که تابع است از
 آثار تبعوع مستفیض فی الجملة میگردد و مراقبه پنجم قربت است
 قوله تعالی شَاءَ نَحْنُ اقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ یعنی من نزدیک

هشتم بایشان از گمائی ایشان این آیات بتصور بخواند از این خیال
 که حق جلشانه بپایان قریب تراست از همه چیزها و درین مراقبه اکثر
 سالکان از احساس ظاهری غائب میشوند و به قریب حق سالک
 اراده خود و خواهش کونین در اراده حق فانی میکند و سالک را
 درین مقام هیچ خواهش نباشد و استغنائی کلی حاصل میشود
 از قربت اغیار و به قرب کسی مخطوط نمیشود و درین مراقبه سالک
 را ولایت جامع و کمالات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 حاصل میشود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از محبت
 و محبوبیت ازین هر دو نصیب بود که رسول الله هم عاشق بود
 و هم معشوق ازین سبب محمد رسول الله را ولایت جامع حاصل
 شده بود که فیضان از جهت محبت می یافت و از جهت محبوبیت
 نیز می یافت و دیگر انبیا میسر علیهم السلام فیض از محبت
 یا از خلعت با آنها از محبوبیت می یافت مراقبه ششم بیست و یک

است لا اله الا هو رب العرش الکبرئی ترجمه نیست معبود
 مگر معبود و برحق که منزه است از جمیع العیوب و خالق عرش کریم است
 درین مراقبه سالک را باید که مجرد تصور حق کند بلا تصور اسما و صفات
 و شیونات و تعینات و اضافات که درین مراقبه تصور اسما و صفات
 و شیونات و تعینات و اضافات گنجایش ندارد که این مراقبه دایره
 الاتعین است که مقصود سالک ماوری الوری الوری یافت
 این مقام الجمع الکلیج است یعنی جمیع الموجودات و اسما و صفات
 و شیونات درین مقام مستملک در اسرار حق جلشانه میگردد
 و سالک حق را از اشارات و اضافات و تعینات ماوری الوری
 یافت **فصل مفسر در بیان آداب مرید باشیخ آداب صحبت**
 شیخ برای حصول طریقت شرط است چه محافظت آداب
 مستجلب محبت دل شیخ است هرگاه که مرید در صحبت
 شیخ مودب باشد و منظور نظر شیخ گردد و دل شیخ باو مل

شد این نیز نعمت عظمی است که بعنایت ایزدی حاصل میشود
 که دل‌های دوستان حق باشارت فیبی مکی مایل میشود که دل‌ها
 مشایخ منظر اسرار الهی است چنانچه در خبر آمده است قَلْبُ
 الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَ أَصْبَعَيْ الرَّسُولِ يُقَلِّبُ اللَّهُ لِي
 مَنْ يَشَاءُ ترجمه که دل مومنین در میان انگشت‌های
 رحمن است و میگردد اند دل مومنان اللہ بان چپند با
 که میخواهد او جل سجد و هر گاه که محبت شیخ با مرید پیدا
 می شود او را نعمت عظمی زود حاصل می شود که درین
 محبت شیخ با مرید سرت از اسرار الهی زیر آ که شیخ در
 و دعوت خلق مثل ناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم است بمرید لازم است که بر شیخ اعتقاد
 تنها کامل تر دارد که شیخ برای رسیدن
 ما از مقام اولی تا مقام علی کافی است

و شیخ خود را کامل از همه شاخ دیگران باید دانست و دیگر بر
 مرید لازم است که در پیش شیخ با و از بلند سخن نگوید و تندی را با خلایق
 پیش گیر و صفات زوید به محموده بدل کند چنانچه گفته اند **الطریق**
کلها آداب ثنوی از خدا جویم توفیق ادب بی ادب
 محروم ماند از لطف رب بی در میان قوم موسی چند کس
 بی ادب گفتند که سیر و عرس بی ادب تنها نه جان را داشت
 بد بلکه آتش بر همه آفاق زد و دیگر مرید را باید که دو اقم
 بر ملازمت صحبت شیخ کند که حصول مقامات همه مشروط صحبت
 شیخ است و بر آستانه شیخ جان تسلیم باید کرد تا به مقصود زود
 میرسد و در صحبت شیخ و در همه احوال تابع شیخ باشد چنانچه
 سایه تابع اصل است یک صحبت شیخ کامل بهتر است از گوش
 مرید بسا لهما زیرا که در صحبت شیخ دل زنده میشود و سیر استعدا
 و سیر آفاقی و نفسی زود بانتهای سیر **ثنوی** یک ساعت صحبت

با اولیا به بیشتر سال عبادت بپایان رسید. اولیا را هست قدرت از آنکه
 تیر جسته باز گرداند ز راه. بان که اسرافیل وقت اولیا به
 راز و شان حیاست و نما به پس غنیمت دار آن توفیق را به
 چون بیابی صحبت صدیق را به صحبت عاشق ترا عاشق کند به
 صحبت ترا فاسق کند به سکر از تاثیر صحبت جاہل است به
 هر که در صحبت ره بد بس عاقل است به همه اصحاب که فلان کلمه
 تا سگی از وی کلی سلب شد به باش مردان خدا را خاک پا به
 تا رسد از مهر او نوری ترا به زین سبب و مرده احمد مجتبی به
 لَا تَصْلَحُ أَنْتَ إِلَّا مَوْتًا به خاک و پیش شیخ با صفا به
 تا ز خاک تو بروید کمیایا به مرید را باید که بر شیخ اعتراض نکند به
 بر ظاهر و نه باطن او اگر چیزی از مکر و همت، از شیخ می بیند او را
 تا ویل می باید کرد اگر تا ویل نتوانست از شیخ پرسان کند که دین
 احمد مشکلی آمده است لکن مرید را باید که باطن از اعتراض پاک

و از که اعتراض بر شیخ سبب زوال نعمت باشد و مرید را باید
 که توقع از شیخ در امور دنیوی نکند و طلب و بهت مرید از شیخ
 کلی بحصول احوال باطنی باشد و بحضور شیخ نماند پیوده و لایینی
 و حکایات فضول ترک باید کرد و در حضور شیخ دیگر رجوع
 نباید کرد فائده اگر مرید صحبت طویل با شیخ داشته بود و چیزی آه
 باطنی از شیخ نیافت و در دل او ذوق و شوق و فرحت نیامد
 باید که بحضور او بدگر شیخ رجوع نکند و نقصان و قصور بنفس
 خویش حواله کند نه بر شیخ و اگر شیخ دیگر از و کلامت بود و در صحبت
 او کشایش و برکات یافت مرید را باید که از شیخ اول اجازت
 گیرد و بغیر اجازت با و رجوع نباید کرد که سبب خرابی مرید نشود و اگر شیخ
 اول انتقال کرد یا بملک دیگر رفت که ملاقات شیخ بمرید ممکن نبود
 در آنوقت مرید را اختیار است که شیخ دیگر ارشاد و رجوع کند
 و اگر از شیخ اول سراسر و کمالات یافته بود شیخ دیگر رجوع کردن

برای ارشاد ضرورت بیت حافظ از آستان پیرنغان
 چرا کشیم ♦ دولت درین سر می کشایش درین در است ♦
 ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم ♦ با بادشہ بگوی که روزی مقدر
 است ♦ باید دانست که صحبت مشایخ بلا ارشاد هرج ندارد
 بلکه تیر است لکن اعتقاد به پیر اول داشته باشد که درین صحبت چیزی
 اسرار یافتن این نیز بمرتک و بواسطه پیر خود است فائده سالک
 باید که اول آداب در عبودیت حق دارد که او جلشانه خاطر و ناظر است
 و قریب است باید که در قرب او عبادت بآداب بجا آورد و از بی ادبی
 در حضور آئمی دور باشد بی ادبی در حضور جل سبحانه از همه چیز قبیح
 تر است و نباید کرد و در همه اوقات و اذکار مودب باشد و از
 فضول گفتن و دیدن و شنیدن بسبب آداب حق محتجب باشد که این
 آداب خاصیت کبریت احمد دارد فائده مقام محبت و محبوبیت
 مشروط است بآدای فرائض و نوافل و اتباع سنت رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه در خبر آمده است که لایزال العبد
 یتقرب الی بنو اهل حتی الحبه همیشه باشد بنده که نزدیک شود
 بمن بسبب گزاریدن نماز نوافل تا آنکه او را دوست میدارم این
 حدیث معلوم شد که کثرت گزاریدن نماز نوافل درجه مجبان و
 محبوبانست که بسبب این طاعت درجه محبوبیت می یابد فائده
 مریدان باید که لوازم آداب بآنحضرت رسالت مآب صلی الله
 علیه و آله وسلم بجا آرند که محبت و آداب بار رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم از کمال ایمانست چنانچه در حدیث آمده است
 که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از عمر بن خطاب رضی
 تعالی عنه پرسان کرد که مرا چه قدر دوست میداری عمر بن خطاب
 رضی الله تعالی عنه گفت یا رسول الله شما را از همه جهان و جهانیان
 دوست میدارم سواي جان خود آنحضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم گفت که هنوز ایمان شما کامل نشده است بر عمر

رضی اللہ عنہ و جد آمد که یا رسول اللہ از جان خود نیز دوست میدارم
 آنحضرت رسالت مآب گفت که این وقت ایمان شما کامل شد و در
 دیگر حدیث آمده است که کسی را ایمان کامل نباشد تا وقتی که اللہ
 جلشانه را و مرا از جمیع موجودات و جان خود از پدر و مادر زیاده دوست
 ندارد و دیگر آداب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتباع
 سنت رسول اللہ است چنانچه در حدیث آمده است **مَنْ بَلَغَ**
سُنَّتِي فَقَدْ لَحِقَ بِي ترجمه کسی که سنت من بجا آورد پس تحقیق
 آن شخص گویا مرا زنده کرد و سالک را باید که در خاطر راه نهد که بنیر
 هدایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحق میرسد که هیچ از اولیا
 بکمال و تکمیل نمیرسد الا بواسطه و اقتباس نور از ولایت و نبوت
 محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میکنند زیرا که انوار و تجلیات الهی
 اول بر رسالت مآب از حق نازل می شود و بعد از آن با اولیا و شاخ
 و دیگر مومنان میرسد زیرا که مقسم فیض جمیع موجودات روح

مسطره بنوی و نفس مقدس مصطفوی است اگر بعض مشایخ در
 مقام تکمیل فیضان از حق می یابند بلا واسطه و در حقیقت آن فیضان
 نیز بواسطه آن رسالت مآب است فائده شیخ را باید که بعد نماز
 عصر یا بعد نماز فجر طالبان حق را حلقه بنشانند که در حلقه نشستن
 به هیئت اجتماعی برکات و فیضان بسیار است چنانچه در حدیث
 آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که
 هر که ام شمس از شما یا بر حلقه ذکرین بگذرد می باید که شما یا
 همراه ذکرین بنشینید هر که جلیس ایشان خواهد شد شقی نباشد
 و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فرموده اند که فرشتهای سیاحین که در زمین سیاحت می کنند
 ازین فرشتهها الله جلشانه پیران می کشد که در زمین مملوهای ذکرین
 را دیدی آن فرشتهها میگویند که در فلان مقام ذکرین بطور حلقه
 نشسته بودند و بذكر مشغول بودند فرشتهها را حکم میشود که آن حلقه را

از انوار کنید و شیخ را می باید که در ابتدای حلقه هر دو دست بردارد
 بفاتحه خواندن بر وح مقدس نبوی و بار و اح مثل سلسله او
 ایصال ثواب فرماید که این فاتحه سبب ورود فیضان از ارواح
 ایشان بر حلقه ذاکران میشود و در آخر نیز مناجات های کرد فائده
 شیخ را باید که امانات باهل میرساند یعنی در رسیدن فیضان
 و اسرار و تربیت مریدان هیچ قصور نباید کرد و هر وجه که شیخ سید
 آن طوری باید کرد چنانچه قوله تعالی تَوَدُّ الْأَعْمَانُ لَلْأَهْلِهَا
 ترجمه بدید و ادا کند امانات برای او شان که اهلیت دارد
 یعنی کسیکه لیاقت دارد او را محروم نسازد باب در بیان
 بعضی احوالات و مقامات ناسوت و این باب مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در بیان حقیقت معنی ناسوت و میراستعدای آن
 ناسوت را دو معنی است یکی معنی لغویست بمعنی لغوی عالم خلق و عالم
 شهادت را میگویند که مقام شریعت است و در اصطلاح صوفیان اول مقام

طریقت را میگویند که از مقام شریعت و مقام تخلیه نیز میگویند
 تفصیل درین مقام این است که انسان برنخ است در میان
 ولایت کبری و ولایت صغری و برنخ است در میان عالم خلق
 و عالم امر بلحاظ این معنی انسان عالم اکبر است که جامع است جمیع دایره
 امکان را چه خلق چه امر یعنی عالم خلق نصف دایره امکان است
 و نصف دایره امکان عالم امر است باین سبب که انسان جامع
 است جمیع دایره امکان را که مرکب است از ده لطیفه که در آن
 لطیفها اسرار الله جل شانہ مخزون و پوشیده است چنانچه
 گفته اند *إِلَّا لِنَاسٍ سِیرِجٍ وَأَنَّا سِیرٌ* ترجمه انسان پوشیده
 است و من پوشیده انسان امر و آن ده لطیفه این است
 چهار لطیفه عنصر و یک لطیفه نفس بنیاد عالم خلق اند که نصف
 دایره امکان است یعنی تا انتهای عرش و لطیفهای که تعلق بعالَم
 امر دارد که در انسان مرکوز است او نیز پنج است اول لطیفه قلب

دوم لطیفه روح سوم لطیفه سیر چهارم لطیفه خفی پنجم لطیفه اخفا
 این پنج نیز نصف دایره امکان است که مافوق العرش
 است تا انتهای دایره امکان و انسان به انمعنی خرسیت
 از خزانهای غیب و جمع است در وی عالم خلق و عالم امر
 با بمعنی انسان عالم اکبر اند بپیت آدمی چیست بر رخ جامع
 صورت خلق و حق در و لامع + و هرگاه که انسان اول البسیه
 و اتباع نبوی آرسته باشد بعد از ان در طریقت شروع
 کند و بطرف علوی رجوع کند و از خرنیا که در لطائف انسان
 مرکوز است از اصحبت مرشد درجه بدرجه حاصل می شود
 بنیت از مقامات قبل تا فنا + پایه پایه تا ملاقات خداوند
 غرض همین است که انسان درین عالم خلق مجرب شده اند بحجابها
 هفتاد هزار بان حجابها که در میان حق و خلق واقع شده اند
 بعضی از نور است و بعضی از ظلمت است چنانچه در خبر

آمده است إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ
ظُلْمَةٍ و این حجابها بسبب هر لطیفه عشره که نورانیت می نیا
هفت هزار منکشف و منقطع میگردد و این حجابها در سیر آفتاب
به تمامها مرتفع میگردد و بعد از آن سالک را وصل میشود
غرض همین است که لطائفها را شکل نورانی جداگانه است
یعنی هر لطیفه را نور و شکلی جدا جدا است نور لطیفه قلب در
ابتدا سفید می آید و بعد از آن سرخ و در نیز می آید و نور لطیفه
روح در ابتدا زرد باشد و بعد از آن سرخ و مختلط سیاه و دیگر
الوان نیز می آید و نور سبز در ابتدا سبز و بعد از آن نور سیاه و
سفید و دیگر الوان نیز می آید و نور خفنی در ابتدا سیاه و سفید
مختلط باشد گاهی سیاهی غالب می شود و گاهی سفیدی
غالب می شود و دیگر اقسام انوار نیز می آید نور اخفاد ابتدا سیاه
است و زرد و سفید و دیگر اقسام نیز می آید نور لطیفه غصه خاکی زرد

و سفید مائل بنجاکمی است نور لطیفه عنصر آبی زرد و مائل بنبری و بنسبت
 و نور لطیفه عنصر بادی سفیدی مائل بنبری و خاکست و نور
 لطیفه عنصر آتشی بنبر است مائل بسفید و سرخ مائل بنجاکمی نیز
 می آید و نور لطیفه نفس زرد است و دیگر قسم الوان انوار غیر
 در رمی آید فائده مخفی مباد که سالک را در قسم سیر واقع
 میشود اول سیر استعدادی است که عبارت از حصول مقامات درجه
 و عبور مقامات ناسوت ملکوت و جبروت و لا الهوت باهوت و باهوت است
 و حصول این سیر استعدادی تعلق بصحبت و توجه مرشد کامل دارد و دیگر
 سیر مراد است که به ریاضات و عبادات مجاهده سالک واقع میشود
 و این سیر مرادی فی الواقع تخلیه سیر استعداد است غرض همین است که
 سیر استعدادی باین سه لطیفه ملحق میشود یعنی لطیفه قلب روح و سر و دیگر
 لطائف با هم درین مندرج است و سیر مرادی که فنا و بقا بر وفق است
 و برین سیر اوی حصول فنا و بقا و تصفیه و تجلی لطائف عشره می آید

سیر استعدادی خاص برین سه طبقه واقع میشود غرض همین
 است که ناسوت را دو اعاده است که سالک را عود و سیر
 باین سه لطائف واقع میشود اول سیر بر لطیفه قلب واقع
 میشود یعنی قلب را سه طبقه است نور قلب در طبقه اولی نور
 سفید است و نور قلب در طبقه ثانی نور زرد مختلط بسرخ است
 و نور قلب در طبقه ثالث سرخ عقیق شکل است هرگاه که این
 سه طبقه قلب بتوجه مرشد کامل طی می شود بعد از آن نور در
 طبقه روح متجلی می شود و محل لطیفه روح زیر پستان است
 است و لطیفه روح را نیز سه طبقه است نور لطیفه روح در طبقه
 اولی زرد خالص است و در طبقه ثانی سرخ است مختلط بسفید
 و در طبقه ثالث سرخ است مائل بسیاه و بعد از آن که طبقه
 روح سالک را بتوجه مرشد کامل طی می شود بعد از آن نور
 در طبقه سیر متجلی میشود و محل لطیفه سیر در میان سینه است

و نیز رانیز سه طبقه است نور سیر و طبقه اولی سیر خالص است
 و در طبقه ثانی سیاه است مائل بسیر و در طبقه ثالث مائل بجزر و
 است و سالک را معلوم باد که سیر استعدادی سالک باین
 سه لطیفه واقع میشود خواه سالک نقشبندی باشد یا قادی
 یا چشتی یا سهروردی و سیر استعدادی سالکان را همه
 یک است که بر این سه لطیفه واقع میشود خواه مرشد سالک است
 و برین سه لطیفه تعلیم کرده باشد یا نکرده باشد یا در یک قلب
 تعلیم کرده باشد یا در اطراف عشره تعلیم کرده باشد یا ذکر
 و تسبیح و تهلیل تعلیم نموده باشد سیر استعدادی اینها همه را
 برین سه لطائف واقع می شود و عرض همین است که ناشی
 را و اعاده است که بتوجه مرشد در ابتدا در لطیفه قلب نور تجلی
 می شود و سه طبقات قلب همه طی میگرد و و بعد از آن نور
 در لطیفه روح تجلی میگرد و سه طبقات بتوجه مرشد نیز طی میگرد

و بعد از آن نور در لطیفه سرجلی میگردد و سه طبقات سرنیز طی میگردد
و این سه مقام را یک اعاده میگویند و درین وقت سالک را
یک اعاده حاصل شد و بعد از آن توجه مرشد نیز نور در
لطیفه قلب متجلی میشود بدستور سابق و طبقات قلب توجه
مرشد طی میگردد و بعد از آن نور در لطیفه روح متجلی میشود و سه
طبقات روح نیز توجه مرشد طی میگردد و بعد از آن نور در
لطیفه سرجلی میشود و سه طبقات سرنیز طی میگردد بدستور
اول درین وقت سالک را دو اعاده ناسوتی حاصل شد و سالک
بر مقامات ناسوت عبور کرد و مقامات ناسوت سالک را
حاصل شد هر گاه که این قدر سیر استعدادی سالک را حاصل
شد و مقامات ناسوت سالک عبور کرد درین وقت عروج
سالک توجه مرشد بمقامات ملکوت می شود و مقام ناسوت
و وجه تشبیه و باصطلاح صوفیان بچهار قسم است قسم اول

این مقام ناسوت را مقام جهاد میگویند یعنی سالک درین
 مقام ناسوت از خطرات شیطانی و نفسانی نجات نباشد یعنی
 همه خطرات بر دل سالک وارد می شود و سالک این خطرات
 را بتکلیف دفع میکنند زیرا که درین مقام ناسوت سالک را
 بانفس و شیطان محاربه زیاده واقع میشود اگر سالک درین
 جهاد در درجه شهادت می یابد ازین سبب که در جهاد اکبر مرد
 قسم دوم وجه تسمیه مقام ناسوت با عاده جنونیت است زیرا که بعضی
 سالکان از درین مقام ناسوت بجنات و شیاطین رطبه پیرامی شود
 و جنات و شیاطین اطوار خود بر سالک عرض و پیش میکنند و اسکا
 مختلفه و گوناگون سالک را می نمایند اگر سالک درین مقام
 غرور کرد و بتوجه فرشتگان درین مقام زود نگذشت در اعجاز می بیند
 و جنات می آید قسم سوم مقام ناسوت را مقام وسواس نیز میگویند
 زیرا که درین مقام وسواس شیطانی و خطرات نفسانی

بر دل سالک وارد میشود اگر سالک ازین مقام زود
 نگذشت خوف زیادت و سواس و خفقان میدارد که قریب
 بچون میشود سالک را باید که ازین مقام و سواس زود بگذرد
 و جان خود را بمقام ملکوت رساند ششم چهارم مقام ناسوت
 را مقام انانیت میگویند و به تسمیه مقام ناسوت بانانیت این
 سبب است که درین مقام صفات مذسوسه در دل سالک نه
 باقی باشد مثل انانیت و تکبر و خود بینی و تهذیب الاخلاق یافته
 نباشد و علامات انانیت این است که دعوهای بهیوده در
 طریقت و حصول مقامات و مکاشفات بلا حاصل بسیاری
 کند و مدعی مطلق باشد **فصل دوم** در بیان بعضی مکاشفه
 مقام ناسوت است غرض همین است که سالکان چندم
 اند بعضی سالکان را مکاشفه در اصل فطرت می باشد که از ابتدا
 تا انتها احوالات واردات و الوار و اسرار بر و کشف می شود

و بعضی سالکان را در توسط سیر استعدادی مکاشفه حاصل میشود
و بعضی سالکان را مکاشفه بسبب ریاضات شدید و در خلوتها
پیدا می شود و بعضی سالکان را مکاشفه در انتها پیدا می شود
و بعضی سالکان را که از مقام جمع بساطل تفرقه می آید و از امر
در آفت پیدا می شود و بعضی سالکان را در آخر حالات همه
سیرا و احاطه حاصل میشود و در مقام مکیب میرسد و در آنوقت
پیدا می شود و بعضی سالکان را چیزی از اسرار اجمالاً و هرگاه که
عجوب می کنند معلوم می شود و بعضی سالکان بر مقامات عبودیت
می کنند و سیر را بجا می آرند لکن چیزی می مکاشفه بر و کشف
نمی شود و این سالکان نیز از مثل شوق و ذوق و اشتیاق
و اتباع سنت نبوی حاصل می شود اگر چه چشم دل چیزی نمی
بیند این را هیچ نیست سالک را باید که بر مکاشفه و دیدن
و شنیدن غور نماید که در آن مقصود محروم نشود و اگر مقصود

اصلی حصول مقامات که بسیر استعدادی تعلق دارد که بسبب
 الی الله است بعضی سالکان را درین مقام ناسوت بعضی ارباب
 حاصل می شود و در بعضی اوقات نور قلب یا نور دیگر لطائف
 می بیند یا نور مرشد بنظر او می آید یا اسرار صحبت مرشد می داند
 که بسبب صحبت مرشد کشادگی در دل پیدا می شود یا از کاران
 عروق می شنود یا حرکت عروق می داند یا حرکت دیگر لطائف
 میداند یا ذکر در بعضی اوقات از سر مشینود یا ذکر دیگر لطائف
 جداگانه می داند یا میشنود یا انوار مختلفه و گوناگون در وقت مرتبه
 بنظر او می آید یا نور لطائف بعالم مثال بالوان مختلفه می بیند
 یا جمیع ثل از خطرات در وقت ذکر می داند یا شوق و ذوق
 بحد کثرت در دل او می آید یا آثار جذبه و کشش بسوی حق
 میداند یا در آفاق تجلیات سه گانه که عروج باسمان کند می داند
 یا در وقت توجه مرشد حرارت و سوزش در دل می آید یا دل او

بتوجه مرشد کشادگی میگردد و یاد دل او در وقت توجه مرشد سلیم و
 لطیف و مخطوط می گردد و یاد دل از خطرات و صحبت مرشد
 مخطوط می بنید یا نور می بنید که از طرف مرشد بدل و وارد میگردد
 یا طلعت می بنید که بنور عبادت یا بنو صحبت مرشد که از دل
 سالک سرود و بدل او صفائی می آید یاد دل و سینه سالک
 تنگ میگردد و بخوردن چیزهای مکروهات یا ذکر بند می شود
 و قبض بر و طاری میگردد و بخوردن چیزهای شبه ناک یا از طشت
 شیاطین چیزی الوان و اشکال مثل نور می بنید از طرف
 یمن و بسیار یا پس و پیش یا بالا و زیر یا بشکل آتش از اشعار
 شیاطانی بر و ظاهر میگردد یا در صحبت فتق و فخر و دل و
 سینه سالک تنگی و خفقان بی سبب می آید اینها همه که بیان شد
 کاشفه ناسوت اند و درین مقام ناسوت خوابهای گوناگون می بیند
 اگر طبع خاکی غالب باشد شهر باد خواب زیاده می بیند و اگر طبع

سالک صاف از کدورت و فساد بود شهرهای نیز صاف
 می بیند و اگر در باطن سالک نقصان بود شهرهای نیز گسسته
 و خواب می بیند اگر بطبیعت سالک طبع آبی غالب باشد
 در خواب دریاها بسیار می بیند اگر باطن او از کدورت و نقصان
 خالی بود آب دریا نیز صاف می بیند و اگر در باطن او نقصان
 بود آب دریاها را مکرر می بیند و دیگر عناصر هر چه برین قیاس است
 مثل آتش و هوا و اکثر در مقام ناسوت سالک در خواب
 جنگ می بیند اگر سالک در جنگ خود غلبه یافت بر شیطان
 و نفس غالب خواهد شد ویرا که مقام ناسوت مقام مجاز
 است بالنفس و شیطان خطرات فاسد و در دل سالک
 می اندازد و سالک در دفع او مشغول می شود این عین جهاد
 است بالنفس و شیطان این را جهاد اکبر می گویند و اگر سالک
 درین جهاد در وجه شهادت می یابد زیرا که در جهاد اکبر هر دو

سالک ملک دل از اغیار خالی کرد و نفس و شیطان
 خطرات در دل سالک نمی تواند انجست درین حالت سالک
 باو شاه شد که سلطنت دل بدست او آمد و اغیار از ملک دل
 خالی کرد فائده گاهی سالک را در مقام ناسوت و مجرد
 رومی نماید لکن درین مقام وجد و جود را اعتبار نیست
 بسبب قلت استعداد و عدم تها وجدان آنرا میگویند
 که شوق و ذوق باطراط یکبارگی در دل سالک می آید بوجوه
 ششگون که در محراب پیچیده می آید که آن چیز دلالت میکند
 بر حصول محبوب و جود و جودان بر دو قسم است یکی از خود شن
 و یکی شعور برون است بر دو قسم است این قسم وجدان از این جهت
 و لا بهوت نمی آید و قسم دیگر که سالک را در وجد چیزی شعور با
 لکن مخلوب العقل در جذبات عشق می آید و قسم دیگر است
 که سالک را وجد شعور باقی باشد بر حرکات و سکنات خود

لکن خطبه سبب رویت انوار یا یافتن چیزی اسرار و تجلیات
 از راه کاشف می یابد یا بیکبارگی در دل او شوق سوزش
 می رود و می یابد و ضبط خود را به تکلیف می تواند کرد این قسم وجد
 و جذب را ظهور نباید کرد که درین مقام پوشیدن اولی است
 تا در ممنوعات واقع نشود **فائده** بعضی سالکان تواجده در
 لباس وجد میکنند تواجده آنست که به تکلف و اختیار بلا شوق
 و ذوق و جذب رقص میکنند این قسم تواجده در سالکان ممنوع است
 که منشای عدم صدفست و استحیل لکذب است و گاه اهل سوت
 آواز از طرف شیاطین و جنات می شنوند بحج و شیندن در
 دل او که ورت و سیاهی می آید برین قسم الطوار باطله سالک اعتبار
 نباید کرد و بر ویت این قسم کاشف مشغول نباید شد که خوف از تبا
 شیاطین و جنات است و ارتباط شیاطین و جنات خطر عظیم
 است **فائده** فرق در میان اینست راجع بچند نوع است یکی که رت

آنست که بسبب ریاضات شاقه و اتباع سنت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از فنا و بقا و تمکین اولیاء الله
را حاصل میشود و بعضی کرامت خاص برای اولیاء الله است
که آن کرامات خالیت از استدراج چنانچه جمیع قلب
سالکان در صحبت شیخ و پاک شدن دلهای سالکان از
ماسوی الله و زیادت شوق و ذوق بسبب صحبت شیخ در
عبادات و سنت نبوی و سرودن دل از محبت غیر الله و حصول
تخلیه و تزکیه و تصفیه و تجلی و تهذیب الاخلاق و ازاله اخلاق
رذیله حاصل می شود این قسم کرامات خاص برای اولیاء الله است
که مستدرجان درین قسم کرامات شرکت ندارند و کرامات قسمی دیگر نیز
استدراج را در آن شرکت نیست مثلاً وقوع سیرتعدادی ماسوتی و
ملکوتی و الهوتی و سیر مراد و فنا و بقا و تمکین این قسم کرامات خاص برای اولیاء الله
است که مستدرجا درین هیچ نصیب نیست و قسمی دیگر خرق عادات اند به عکس

از سالکان ظاهر میشود و درین متوخر قیامات مستدر جان
 با سالکان شریک اند یعنی از مستدر جان نیز بطور می آید
 چنانچه از سالکان می آید چنانچه از اجبار پنهانی گذشت
 یا از چیزیکه در زمان حال باشد یا دیگر خرق عادات که از مستدر جان
 بطور می آید که با کرامت اولیا ملتبس میشود و در وقت خرق اولیا
 را از مستدر جان نیست که مستدر جان از صوم و صلوٰه و غیره
 انواع عبادت شکاقل و متنفر اند و با دایمی صلوٰه و دیگر اعمال
 حقه مستدر جان از خفقان می آید زیرا که ازین اعمال حقه شکی نیست
 و جنات میگزیزد و مستدر جان آب آسمانی است مستدر جان ظاهر
 عبادات را بصورت نور می بیند اما در حقیقت او انوار نیست بلکه
 از ظلمات جنات و شیاطین است اما مستدر جان بطور هر شکل
 نور می بیند و میگوید که این نور از انوار حق است و فی الحقیقت
 آن نور نیست بلکه از ظلمات و احوال شیاطین است و مستدر

را صورت سخیّت بعد از کثرت مجاهده حاصل می آید و در
 غرور می افتد که این صورت روحانی مرا حاصل شد و من بحقیقت
 او صورت روحانی نیستم بلکه صورت سخیّت است که بسبب
 زیادت کفر و اتباع شیطان و جنات او را حاصل می شود
 هرگاه که صورت سخیّت از کثرت ظلمت و اطوار شیطانی
 او را حاصل می شد او را دعویهای بیهوده و غرور بسیار میشود
 و این صورت سخیّت مستدرجان ترقی می یابد بران چیز که
 در وکالت است محرم است باشد و مستدرج نیز بفعل مکروهات و حرام
 خوش می شود زیرا که مبذ و منشار قصین مستدرجان از مشرب
 شیاطین و جنات اند و شیاطین و جنات بفعل حرام خوش
 می شوند و از اعمال حسنه میگزینند **فائده** درین زمانه این
 قسم مدعیان بسیار اند که دعوی ولایت و بزرگی میکنند
 و محتجب از منهیات نمی باشند بلکه ترکیب کبابا زبانشه و بعض

الفاظ کفر نیز بزبان می آرند و میگویند که مایان از شریعت بیرون
 هستیم و در طریقت رقتیم بر ماصوم و صلوة نیست باین قسم الفاظ
 کافر میشوند زیرا که نماز و دیگر فرضیات و واجبات از کسی ساقط نشده
 است نه از انبیاء از اولیا هر چند کسی را که قرب الهی زیاده حاصل
 میشود او علی الدوام در طاعت الله جلشانه مثل صوم و صلوة و دیگر
 حسنات مستغرق می باشد و از کسی صلوة ساقط نشده است و
 نمیشود الا از مجانبین که از عقل بیرون رفته باشند و اولیا آنند که بعد
 از کثرت مجاهده و اتباع سنت نبوی به صحبت و توجه مرشد کامل سیر
 استعدادی و فنا و بقا و تمکین حاصل میکنند و صورت روحانی
 موهوبی و نورانی او را حاصل میشود باین درجات اولیا احقانی
 فائز میگردد **باب** در بیان مقامات ملکوت و بعضی احوالات
 ملکوت این باب ششم بر پنج فصل است **فصل اول** در بیان حقیقت
 مقام ملکوت و سیر استعدادی که بمحصل اعاده تعلق دارد ملکوت

در معنی لغوی عالم غیب را میگویند و در اصطلاح صوفیان عالم معنی
 و عالم ارواح و عالم غیب را میگویند و درین مقام ملکوت سالک
 بعد از حصول مقام ناسوت میرسد و مقام ملکوت را نیز دو اعاده
 اند غرض همین است که سالک بر مقام ناسوت عبور میکند بمقام
 ملکوت مشرف میشود بعد از آن نور در قلب سالک متجلی میشود و
 طبقات قلب همه طی میکند چنانچه در مقام ناسوت طی میکرد بود
 و بعد از آن نور در لطیفه روح متجلی میشود توجه مرشد کامل که هر سه طبقات
 روح طی میشود و بعد از آن نور در لطیفه مرتجلی میشود هر گاه که توجه مرشد
 کامل هر سه طبقات طی میگردد و درین وقت سالک را یک اعاده
 ملکوت حاصل شد و بعد از آن ثانیاً نیز نور در قلب سالک توجه
 مرشد متجلی میشود هر گاه که هر سه طبقات قلب طی میگردد و بعد از آن نور
 در لطیفه روح متجلی میگردد که هر سه طبقات او نیز طی میگردد و بعد از آن نور
 در مرتجلی میگردد که هر سه طبقات مرتجلی طی میگردد و درین وقت سالک را

هر دو اعاده ملکوتی حاصل شد و بر مقامات ملکوت عبور کرد و
 نبت‌های مقام ملکوت رسید و انتهای ملکوت ابتدای جبروت است
 و مخفی می‌باد که اعاده ماسوتی و ملکوتی که به سیر استعدادی سالک
 حاصل می‌شود این هر دو بیک طور است در شکل و رنگ لکن
 مقامات ملکوت از مقام ماسوت بسیار عالی تر است و بسیار
 وسیع تر است و خزانه اسرار حق است و سالک درین مقام
 ملکوت از خطرات نفسانی و شیطانی و شرارت نفس آمانگی اکثر
 محفوظ می‌شود **فصل دوم** در بیان بسط این بسط خاص
 برای آن سالکان است که مشرب او مقام ملکوت باشد بسط در
 عرف صوفیان کشادگی دل را میگویند که دل سالک کشاد
 و خورش میگرد و بروت اسرار و تجلیات حق بسط که درین مقام
 ملکوت که بسالک می‌آید بچند نوع است هر گاه در وقت بسط
 سالک در نماز حضور بسیار دارد و از نماز و دیگر عبادت‌ها محاط بسیار

میگردد و در خواندن نماز دل خوش و شادمان میگردد و در نماز
 غذای روح سالک است و حضور در نماز درین مقام ملکوت
 برین طور است که سالک خیال میکنند که مرا خدا جل سلطان
 درین نماز می بیند و بآب و شراب و شکر و میوه و پیش او ایستاده باشد
 و حقیقت صلوٰه بر سالک مکشوف میشود و حقیقت صلوٰه
 رهبر سالک میگردد و سالک سر اجداد و اجداد ارکان صلوٰه مثل
 قیام و رکوع و سجده می شناسد و بجز و شوق تمام در نماز با
 حاضر باشد و اهل ملکوت را در صلوٰه فتوحات و اسرار غیبیه
 وارد میگردد و ابواب علم لدنیه در صلوٰه بر سالک رومی آرد
 و درین مقام ملکوت در حالت ببط سالک رارائی و معنی
 و معرات همه باقی باشد زیرا که این مقام علم است و درین مقام
 سالک را محویت و فنا ی کلی حاصل نمی شود که استعداد
 و لیاقت درین مقام انقدر ندارد و درین مقام سالک

آثار حق در آئینه مصنوعات می بینید سالک را لی باشد و مصنوعات
 مرا تست و اسرار حق مبرئی است این مقام ملکوت غیبی است
 که سالک را دست میدهد **فصل سوم** در بیان قبض است که این
 قبض خاص برای آن سالکانست که سیر استعدادی او شان
 بقدر ملکوت رسیده باشد قبض در عرف صوفیان تنگی دل است
 که امیرعلی سلطانیه از دل سالک خط عبادت و ریت انوار و نشاط
 عبادت میگیرد و سالک در میان دو حالت گاهی در قبض باشد و گاهی
 در بطن است و آنگاه در قبض و بطن این است که سالک در بطن غرق نمی کند
 و در قبض ناپدید نمیشود و مخفی مباد که هرگاه قبض بر سالک طاری شود
 در آنوقت عبادات دیگر از کار و خواندن نماز برو بسیار مشغول
 و مکاشفات فها همه برو بند و مستور میگردد و احوالات همه برو
 مخفی می شود در آنوقت سالک خیال میکند که مزایج حاصل نشد
 است و شوق و ذوق و حظ و حضور سالک را در نماز نباشد

و خیری از انوار نمی بیند و در دل خود تنگی و قبض می بیند سالک
را باید که وقت قبض بر ایضات و عبادات و اذکار مشغول
شود چنانچه در وقت بسط مشغول بود و استغفار بسیار
بگوید که ازین مقام زود گذشتن بهتر است سالک را باید که
هر وقت که علامات قبضیت بر او ظاهر شود غسل کند و دورت
نماز ادا کند و صد بار کلمه استغفار بخواند و در تنهایی
بندگرمشغول شود که سبب انبساط دل او میسر گردد
و گاهی قبضیت از جهت خوردن حرام یا مکروه بر سالک
می آید ازین سبب که اکل حرام نورانیت و حرکت دل
و ظلمات مضمحل می کنند و سینه او تنگ می شود و از نماز و اذکار
خطیر سالک پوشیده می شود سالک را باید که خوردن حرام
زود تائب باشد تا مقاسوت قلبی زیاده نشود و بعضی
سالکان را از خوردن چیزهای مکروهات و

مشکوکات نیز کدورت می آید لکن این کدورت که از خوردن
 مکروهات بردل سالک آمده باشد این اندکی است از آن
 کدورت که اکل حرام خورده باشد سالکان بنور مکاشفه آثار
 اکل حرام و مکروهات و مشکوکات بچند نوع میدانند اول
 دانستن سالک از چیزی حرام باین طورست که بعد از خوردن
 حرام در دل او تنگی و ظلمت می آید و حرکات و اذکار باطن بهم
 موقوف می شود سالک می داند که این چیز که من خوردم از
 قسم حرام یا مکروه بود و بعضی سالکان که در دهان چیزی از
 حرام یا مکروهات میهند کراهتی و کدورتی و سیاهی دل
 می آید و میدانند که این چیز از قسم مکروهات است و بعضی سالکان
 که چیزی از مکروهات برای خوردن بدست میگیرند در دل
 کدورت و سیاهی می آید و میدانند که این چیز از قسم حرام
 یا مکروه است سالک را باید که در قبض حسنی و عبادت

نور و وزیر که در قبض خطرات نفسانی و شیطانی بر دل سالک
 وارد میشود و سستی بسیار در دل او رونماید و مایوس میگردد
 سالک را باید که در قبض ضابر باشد و طالب دولت سرمدی باشد
مثنوی تو ز حسرت دست بر سر میزنی چه گاه ریش خام خود بر
 میکنی چه ای دریغا گنج را بگذاشتم چه آب حیوان را بنجاک
 انباشتم چه ای دریغا بود بار ابر و باد چه تا ابد یا حسرت باشد للعبا
 چه ای دریغا ای دریغا ای دریغ چه ماه من پنهان بماند ریر منیج چه
 ای دریغا وقت خرم گاه شد چه یک روز از سخت مابگاه شد
 و در فضیلت قبض و ببط اختلاف مشایخ است بعضی قبض را
 فضیلت در آنست که در عبادت و محالته قبض نیز بهتر شمار کرده
 اند زیرا که سالک در حالت قبض از انانیت و خود بینی برمی آید
 و عبادت بر سالک شاق میباشد و از ذکر و عبادات خط
 کم میگردد ازین بابت عبادت در حالت قبض بر سالک بسیار

تشکل باشد و هر عبادت که بر بنده مشکل باشد اجر و ثواب در آن
 عبادت زیاده باشد و بعضی سالکان بسط را افضل دانسته اند
 زیرا که در بسط سالک در محضره و معاننه و مکاشفه باشد و عبادت
 بجزو حق میکند و عبادات او بشوق و با اتصال حق باشد و اجر
 عبادت در حالت بسط بعضی مشایخ زیاده دانسته اند و فتوی
 اتصال بی تکلیف بی قیاس و هست رب الناس را با نوع الناس
فصل چهارم در بیان بعضی مکاشفه و احوالات و اذکار ملکوتی
 که درین مقام ملکوت سالک را حاصل میشود و مقام ملکوت غیب
 اول را گویند که درین مقام ملکوت بعضی سالکان را علم الهی
 حاصل می شود و علم لدن در اصطلاح صوفیان چند نوع است
 قسم اول وحی است که خاص برای انبیاست و قسم دوم از علم لدن
 الهام است این برای اولیاء اله است و قسم سوم از علم لدن سماع
 و مشاهده و مکاشفه و فراست است که سالک بنو قلب یا چشم

یا بقدر وسعت باطن یادر واقعہ چیز می از مخفیات می داند از ان احوالات
 که در زمانہ ماضی گذشتہ باشد یا در زمانہ حال باشد الہام بحسب
 نوع است ہر الہامیکہ درین مقام ملکوت بر سالک وارد می شود
 و طرف و درجبت باشد زیرا کہ سالک را درین مقام ملکوت
 فنای جبت حاصل نمی شود از قلت سیر استعدادی او و الہام
 کہ درین مقام ملکوت بر سالک وارد میشود این الہام نیز درجبت
 باشد با درجبت فوق با درجبت تحت پایین و بسیار یاد قلب می باشد
 لکن سالک را تمیزی باید کرد در میان الہام حقانی و ملکی و نفسانی
 و شیطانی و جناتی غرض یہین است ہر الہام کہ موافق از شرع
 شریف بود و در قلب سالک در وقت الہام چیزی می کہ ورت و
 ضیقیت نیاید بلکہ دست و منہرجت و نورانیت
 آید این الہام حقانی و ملکی است و ہر الہام کہ مخالف
 از شرع شریف بود و در قلب سالک وقت الہام چیز می

که درت و حقیقت و سیاهی می آید این قسم الهام شیطانی
 و نفسانی و جناتی است باید که سالک درین وقت غسل کند
 و دو گانه نماز کند و احوال و استغفار بخواند و الهام از طرف
 یمن و فوق یاد و حوالی دل که سالک چیزی میشوند و یاد در میان
 دل چیزی میشوند این قسم الهام اکثر رحمانی یا ملکی است و اگر
 از بسیار پاپس پشت چیزی شنید یاد و وقت الهام چیزی شکل
 آتش نمایان گردید این قسم الهام اکثر شیطانی و جناتی باشد
 فائده بعضی سالکان درین مقام ملکوت در بعضی اوقات
 در دل نقش زمین و آسمان می بیند نورانی بآن نور که بسالک
 در آنوقت وارد می بود و گاه در دل خود لفظ الله می بیند بر روشنی
 سیاه و بعد از آن که ازین حالت ترقی میکند سالک در دل خود
 نقش لفظ الله شکل سفید مثل نقره می بیند و بعد از آن در دل
 خود نقش الله مثل زریں می بیند و نمى اوقات سالک

کوه ها و جنگلها و مشرق و مغرب از عالم مثال می بیند و بعضی اوقات
 سالک در وقت مراقبه آفتاب و مهتاب و ستارها در باطن خود
 می بیند و در بعضی اوقات نور و فیضان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم می بیند که در دل سالک وارد می شود و دل سالک
 بر آن فیضان منبسط میگردد و در بعضی اوقات سالک عکس عالم
 غیب از عالم مثال مشاهده میکند و در بعضی اوقات سالک تسبیح
 و تهلیل زبانه می شنود و در بعضی اوقات در دل سالک در
 مقام ملکوت علم گوناگون می آید و در وقت سالک را علم بر اکثر مسائل
 پوشیده ها که در میان صوفیان مشهور است بر آنها می آید و در بعضی
 اوقات سالک را دل مثل شیشه صاف میگردد و در آن وقت هر شخص
 که پیش سالک می نشیند خطره دل آن شخص در دل سالک منعکس میگردد
 و سالک را علم در خطره وارد شده که در دل او باشد حاصل میگردد و
 گاهی باشد که انوار و شارب شبنم و دیگر اولیاء الصبر بر سالک ظاهر

میگردد و می بیند و می داند و مقامهای ششایخ نیز میداند فائده
 مخفی باشد که ذکر ملکوتی بچند نوع است ذکر در ابتدای مقام ملکوت
 بحرکت قلب و دیگر لطائف می باشد و در توسط ملکوت سالک را
 تسکین قلبی و جمعیت خاطر حاصل میشود و در آخر ملکوت در وقت
 ذکر قلب ساکن می باشد و خطرات بسبب غلبه نورانیت از قلب
 بر شتم که غیر الله باشد سلب میگردد و در حسب حق مستغرق باشد
 و در ابتدای سالک در مقام ملکوت در حالت ذکر در اول سحر حق
 می بیند و درین مقام سالک را ای باشد و عالم شهادت مرآت باشد
 و حق مرئی باشد و در آخر حالت وقت ذکر اگر نباشد لکن ظهور و
 می باشد و سالک درین مقام از اسرار مذکور اضمحلال می یابد
 چنانچه در ظهور آفتاب آثار ستاره مضحل میگردد لکن ذات ستاره
 باقی باشد و ذات سالک نیز باقی باشد بعد از آن سالک را
 در وقت ذکر حق نه رانی باشد نه مرآت باشد و ظهور حق نیست

محقق میگردد و در صرف حب مذکور سالک مستملک باشد
 این را مقام مقام انجمن و توحید اول میگویند و بعضی سالکان را
 محو کلی رومی نماید هر چیزیکه از ممکنات باشد محو می بیند و اسرار
 حق در انحالت ظهور تجلی ذاتی بر سالک مستولی میگردد و خطایها
 از حق صورت روحانی سالک می شنود و بلا طرف و بلا جهت
 و بلا قرب و بلا بعد و صورت روحانی سالک در نیالت در مقام
 سکین باشد از تجلیات حق اضمحلال نمی یابد بلکه از تجلیات قوت
 میگیرد و مخاطب بخطابات حق باشد این حالت بعد
 از مقام سکین سالک را حاصل می شود و در بعضی اوقات صورت
 روحانی سالک مجیب جواب برای حق می باشد و در بعضی اوقات
 بروحانیت سالک و حیرت غلبه می آید و از جوابها انخطا برپا میشود
 لکن در انحالت از هر عضو و هر گ سالک ^{اللفظ} ^{تو} ^{یا} ^{میتوانی} ^{الظهور} ^{لظهور} می
 در نیوقت از بعض سالکان شطیحات بزبان جاری می شود چنانچه از

سلطان العارفين بازید بسطامی رحمه الله علیه صادر شده بود
 مثل سبحانی ما اعظم ثنای یا انا الحق ارحم بن منصور
 حلاج رحمه الله علیه صادر شده بود ازین قسم الفاظ شطیحات
 خاص در نیوقت از سالک صادر میشود که سالک درین وقت
 در بحر مجوس گریستغرق باشد و اسم ابرحق بر دستولی میشود
 آن تصرف در باطن سالک میکند و سالک در میان نباشد
 و نام و رسم سالک از عالم شهادت در آنوقت محو شده باشد
 این احوالات که بیان شد بعضی لائق مقام ملکوت است و بعضی
 لائق مقام جبروت و بعضی لائق مقام لاهوت است و هرگاه
 که سالک از کبروت و مجوس و مقام جمیع بغاوت از روی مقام اقامه
 و تفرقه می افتد در آنوقت می گوید لا اله الا هو الحق المبین
 مخفی مباد که سالک این الفاظ شطیحات در حالت افاقه و اختیار
 میگوید و مقام محو او را حاصل نباشد البته آن شخص را فرو نشاند

باشد فصل پنجم در بیان فنا و بقای ملکوتیه که این فنا و بقا تعلق
 به عالم ملکوت دارد و فنا و بقا سالک را بقدر سیر استعدادی او حاصل
 میشود و غرض همین است که اگر سالک را سیر استعدادی بقدر یک
 اعاده ملکوت بود یا بقدر یک نیمه اعاده ملکوت بود یا بقدر دو اعاده یعنی
 تا آخر ملکوت بود و فنا و بقا سالک را بقدر سیر استعدادی او حاصل
 می شود مخفی بسا که سیر با صلاح صوفیان سه قسم اند اول سیر استعداد
 که تعلق زیاده و کمبود و توجیه هر شد دارد که در صحبت و زیاده واقع
 می شود چنانچه مذکور شد در ابتدا می ملکوت و ناسوت و تیر
 دوم سیر مرادیت و سیر مرادی بعرف صوفیان آنرا میگویند که بعد از
 سیر استعدادی این سیر مرادی واقع می شود و این سیر مرادی اکثر
 تعلق بر ریاضات شاقه و خلوت دارد و سیر مرادی باین طور سالک
 را حاصل می شود که نور ریاضت و عبادت بر دل سالک بر طاعتها
 عشره تجلی میشود و بعد از آن نور ریاضت بر قالب انسان تجلی شود

بعد از آن بر لطیفه نفسانی انسان نور ریاضت تجلی میشود و بعد
 از آن نور ریاضت بر جمیع وجود سالک تجلی میگردد و فواید جمیع
 وجود سالک باین سیر مرادی می آید تا حدیکه بهیئت وحدانی لکسار
 ازین نور حاصل میشود این سیر را سیر الی الله میگویند و فناء ذاتی
 و صفاتی سالک را بنور این سیر مرادی حاصل میشود لکن درین
 سیر مرادی بارها بارها از بهیئت وحدانی رجوع بنفس و لطائف
 می کنند تا حدیکه حجابهای ظلماتی و نورانی منقطع و مرتفع میگردد
 و بعد از آن نور ریاضت ثانیاً بهیئت وحدانی سالک جمع میشود
 و درین سیر مرادی که عبارت از سیر الی الله است و سیر افانی
 سیر دیگر مندرج است که سیر فی الله و سیر مع الله و سیر من الله
 است هرگاه که سالک بعنایت ازلی ازین سیر با همه را تمام
 رسانند و بهیئت وحدانی از نور سالک را حاصل شد و بعد از
 سالک بنفس و لطائف رجوع نکرد و اسرار و تجلیات حق بن ذات

و صفات سالک را در شد سالک این حالت بمقام تکمیل رسید
 مقام تکمیل آنرا میگویند که سالک را هیچ سیر باقی نمی ماند و سالک
 در مقام تکمیل صورت موهوبی بعنایت اندر حل سلطانه حاصل
 و باطله صلاح صوفیان صورت موهوبی را صورت روحانی نیز میگویند
 صورت انسانی نیز میگویند و صورت روحانی نیز میگویند صورت نورانی
 میگویند باب در بیان مقامات بعضی احوالات جبروت این باب
 فصل اول در بیان حقیقت جبروت و شبهه جبروت در
 صوفیان بحجرت ازین سبب است که جبروت بدیه عظمت و شوکت را
 میگویند و درین مقام جبروت نیز دارد اما صفات الهی سالک ظاهر
 و وارد میگردد و این مقام جبروت غیب ثانی نیست یعنی غیب است
 ملکوت غیب اول بود و جبروت غیب ثانی است و در مقام جبروت
 گاهی بر سالک سه تجلی شکست میگردد و گاهی سالک تنها باشد
 غرض همین است که سالکان سه قسم اند بعضی سالکان در مقام جبروت

رسیده باشند لکن فنا و بقای او را بکمال حاصل نباشد این قسم سالکان
 از ظهور و انکشاف تجلیات محو و تلاشی میگرد و بعد از آن بوجود
 خود باز رجوع می نماید و بارها بارها از ظهور تجلیات محو میگردد و باز بوجود
 قالب رومی نماید **ششمی** همچو سبزه بارها روئیده ام به یک صد
 هفتاد و قالب دیده ام به دو سالکان قسم دوم از تجلیات چیزی بر
 منکشف نمی شود اکثر در استرا باشد و اوقات بصیر و شکر می برد
 و سالکان قسم سوم آنند که بقدر سیر استعدادی او بقدرم صرف
 مقامات سلوک سیرها و فنا و بقا همه را بجا آورده باشد و فانی کامل
 و بقای کامل او را حاصل شده باشد و در مقام مکین رسیده باشد
 این سالکان قسم سوم را صورت موهوبی و روحانی بعطای الهی
 جلش از زانی شده باشد و این سالک از ظهور تجلیات الهی خواه
 صفاتی خواه ذاتی باشد مضحل و تلاشی نمیگرد بلکه از روت تجلیات
 حظ و نماند شومی گیرد زیرا که وجود سالک قبل فنا یافته باشد و سالک

در مقام بقا و تکمیل رسیده باشد از رویت تجلیات محو نمیشود
 بلکه در مقام تکمیل از رویت تجلیات اکثر صورت روحانی و موهوبی
 زیاده قوت میگیرد و مخفی مباد که مقام چهره و ترائی را نیز سه اعاده است
 باین طور چنانکه در ناسوت و ملکوت مذکور شده اند یعنی بعد از طی
 مقامات الکوت و سیر استعدادی که در ابتدای جبروت سالک
 را بتوجه مرشد کامل حاصل میشود باین طور است اول نور و دل سالک
 بتوجه مرشد کامل تجلی میگردد تا که طبقات دل طی میگردد و بعد از آن
 نور در لطیفه روح تجلی میشود تا که سه طبقات روح نیز بتوجه مرشد کامل
 طی میگردد بعد از آن نور در لطیفه سیر تجلی میگردد تا حدیکه سه طبقات سیر
 بتوجه مرشد کامل طی میگردد و درینوقت یک اعاده جبروت سالک
 حاصل شد و بعد از آن ثانیاً نور در قلب سالک تجلی میگردد و بدین
 سابق که سه طبقات قلب طی میگردد و بعد از آن نور در لطیفه روح تجلی میگردد
 تا که سه طبقات روح نیز طی میگردد و بعد از آن نور در لطیفه سیر تجلی میگردد

تا که سه طبقات بر طری میگرد و در نیوقت سالک را دو عاده جبروت
 حاصل شد بعد از آن ثالثاً نور در لطیفه قلب متجلی میگردد و در طبقه
 قلب به ستور سابق طری میشود و بار در لطیفه روح نور متجلی میشود
 تا که سه طبقه روح طری میشود و بعد از نور در لطیفه سیر متجلی میشود و سه
 طبقات بر نیز طری میشود در نیوقت سالک را سه عاده جبروتی
 حاصل شد و با آخر مقامات جبروت رسید مخفی مباد که بر سالک
 درین مقامات جبروت که منکشف میگردد سه تجلیات اند اول
 تجلی افعالی است که در عاده اول جبروت بر سالک ظاهر
 میگردد و درین تجلی افعالی همه افعال مخلوقات در افعال حق
 محو می بیند یعنی هر چیز از فعل حق می بیند و فعل مخلوقات در فعل
 حق بر سالک پوشیده باشد درین مقام سالک را نفع و ضرر
 از غیبه نمی رسد هر چیز که بیند از حق بیند و درین تجلی
 افعالی سالک در حجاب ظلمانی و نورانی محجوب نباشد

زیرا که حجابات ظلمانی و نورانی همه در دایره امکان و آفاق
 طی شده بود و دایره امکان و آفاق در مقام ملکوت تمام رسید
 و این تجلی افعالی دایره ظلال اسما و صفات اند دایره ظلال
 اسما و صفات فوق از دایره امکان است چنانچه در مکتوبات
 امام ربانی مجد و الف ثانی رحمه الله علیه اشارت کرده اند **فصل**
 دوم در بیان دوم تجلی جبروت است و محل دوم تجلی جبروت
 دوم اعاده جبروت است و این دوم تجلی جبروت از تجلیات سیاه
 و صفات حق اند زیرا که درین تجلی اسما و صفات الهی جلشانه برسان
 اسرار جلال و جمال وارد و منکشف میگردد و گاهی تربیت سالک الهی
 جلشانه تجلی جلال میکند و گاهی تربیت سالک الهی جل سحانه بجمال سکینه و صفات
 الهی صوفی و باطن خود و نقش می بیند و درین مقام سالک از صفات
 الهی فیضان میگیرد و در صفات الهی را اسرار جداگانه است که سالک
 از آن اسرار جداگانه فیض می یابد و ساعت بساعت و قوت جذب

سالک بسبب یافتن ازان فیض زیاده میگردد و این تجلی صفاتی
 را سیر نفسی و سیر فی الدنیا می گویند زیرا که سالک درین مقام جان
 خود در میان اسرار صفات حق می بیند مثل ظرف و منظوف و مثل
 محیط و محاط یعنی سالک در آنوقت اسرار حق مثل ظرف می بیند
 و جان خود را مثل منظوف می بیند و اسرار صفات حق محیط می بیند
 و سالک جان خود را محاط می بیند درین مقام سالک رانی و مرآت
 و مرئی را یک می بیند و لکن بعضی سالکان را درین مقام شعور بنور
 باقی باشد و کلمه انا الحق چنانچه حسن بن منصور صلاح رحمه الله علیه
 بود سالک بزرگان نمی آرد بسبب بقای شعور سالک و این دوم
 تجلی صفاتی در اصطلاح صوفیان در دایره صفات داخل اند که
 کمالات ولایت در نجاست و درین دوم تجلی سالک را فنا، انقضاء
 و شیب الغیب حاصل میگردد و این تجلی دوم را مقام جمع میگویند
 یعنی سالک درین مقام جمیع مخلوقات و جان خود را همه سبقت

اجتماعی در حق پوشیده و مستملک می بیند و اشارات خارجی
از میان بر خیزد فصل سوم در بیان تجلی سوم جبروت و محل
این تجلی سوم اعاده سوم جبروت است این سوم تجلی جبروت در
عرف صوفیان تجلی ذاتی را میگویند یعنی تجلی ذات حق بر ذات
سالک وارد و شکست میگرد و ذات سالک و صفات سالک
درین تجلی یکبارگی فانی و منسلک میگرد و جمیع موجودات همان
نظر سالک نحقی میگرد و هر چه می بیند او می بیند و هر چه می شنود
از وی شنود و این تجلی سوم را غیب سوم میگویند زیرا که درین
تجلی افعال و صفات و ذات سالک اینها همه محو در افعال و صفات
و ذات حق میشود این تجلی سوم را با اصطلاح صوفیان سیر مع اسد
نیز میگویند که درین تجلی سیر سالک مع ظهور تجلیات ذاتی و صفاتی
و افعالی باشد و معیت محب با محبوب درین حال می شود و درین حال
توحید وجودی بر سالک بحال رومی نماید مخفی مباد که محل توحید

وجودی از ابتدای جبروت تا انتهای جبروت است هرگاه که از
 جبروت سیر استعدادی سالک توجع مرشد کمال بمقام لاهوت
 رسید که لاهوت بسی مقام عالیت در نیوقت سالک بتوحید
 شودی شرف میگرد و توحید شودی اینست که سالک
 حق و ممکنات بر جای خود می بنشیند ممکنات حجاب حق میشود
 و نه حق حجاب ممکنات میگرد و توحید شودی مصداق
 اخلاص الانحاص است چنانچه حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالحق
 بیلانی رحمه الله علیه و خواجہ سار الدین نقشبند رحمه الله علیه
 و خواجہ سعید الدین شیبانی رحمه الله علیه و امام ربانی مجدد
 زمانی رحمه الله علیه این همه بزرگواران برین توحید شودی گذشته
 اند تجلی سوم جبروت است این را دائرہ ذاتی میگویند که فوق از
 دائرہ اسم است و برین دائرہ کمالات انبیاء و کمالات رسالت بر
 سالک مکشوف میشود و سالک را برین کمالات رسالت فیض

میگردد بقدر شرب خود و حقائق و کمالات رسالت بر سالک مکتوف
 می گردد **فصل چهارم** در بیان بعضی مکاشفه و احوالات مقام
 جبروت سالک را درین مقام جبروت مکاشفه بچند اقسام حاصل
 می شود بعضی وقت سالک آثار صفات و اسماء را بطن خود می بیند
 و از صفات و اسماء فیض بر سالک وارد می شود و فواید صفات
 سالک در آثار صفات الهی جلشانه میگردد و فواید ذات سالک
 در تجلی ذاتی میگردد و حالت بنیودی بر وطاری میگردد و
 در ابتدای جبروت هر چه بعضی سالکان همه را بشکل نور می بیند
 و در توسط جبروت حق حجاب میگردد و ممکنات محجوب میشود و در آثار
 حق و در آخر جبروت عالم ممکنات از نظر سالک مخفی میگردد از چیزی
 ممکنات سالک نشان نمی تواند داد و خود سالک نیز
 نمی ماند درین وقت بعضی صوفیان سیگویت که همه
 اوست زیرا که بغیر وجود حق در نظر سالک وجود

دیگر چیزی نمانده است لاجرم بگوئید که همه اوست و بعضی سالک
 در ابتدای جبروت در تجلی صوری یابد و در تجلی جبروت فنا می صفات
 وجود سالک در اربع صفات حق محویت و فنا یافته باشد لکن فنا
 ذات سالک در تجلی ذاتی حق یافته نباشد ازین سبب در آنوقت
 سالک اشاره بانا میکند چنانچه حسین بن منصور صلاح در تجلی صوری
 کرده بود که گفته بود انا الحق زیرا که درین مقام تجلی صوری سالک
 فانی ذاتی بکمال یافته نباشد و علم و شعور سالک را باقی باشد
 ازین سبب گفته اند **اَلْعِلْمُ حِجَابُ الْاَكْبَرِ** زیرا که اگر منصور را
 علم و شعور باقی نمی بود انا الحق نمی گفت هو الحق میگفت هرگاه که
 صفات و ذات سالک بالکلیه فانی میگردد و در آنوقت اشاره
 بانا کی تواند گفت که اشارت بانا شعور بوجود سالک است هرگاه
 که سالک نباشد اشاره بانا برای کسی میکند و بعضی سالکان تجلی
 صوری مانده باشد و حالت سکر بر و طاری می شود لکن ازین

الفاظ تطبیحات محفوظ می باشد که اورا عنایت الهی جلالت و جفایت
 محمدی مربی می باشد و حفظ الله محفوظ می ماند بعضی سالکان
 در تجلی اول جبروت که عبارت از تجلی صورست بسا لهامی ماند
 لکن سکر بر وطاری نمیشود فائده مکاشفه درین مقام چهره
 سالک را گوناگون رومی نماید بعضی وقت سالک درین مقام
 جبروت در وجود خود عکس زمین و آسمان و دیگر ممکنات در باطن خود
 می بیند و گاهی نقش سما و آسمانی نقش می بیند و گاهی جسم خود وسیع
 می بیند و گاهی جسم خود تا مشرق و مغرب منتشر می بیند و صورت
 روحانیات در میان این وسعت جسم خود گوناگون می بیند
 و در بعض اوقات آیات کلام الهی بلوح دل می بیند یا دیگر چیز
 نقش می بیند و گاهی سالک فرشته نامی بیند و گاهی سالک
 درین مقام حیات ابدی که از صورت موهوبی و روحانی حاصل
 میشود آن می بیند و این زندگی باقی است که هرگز فانی نمیشود

حافظ هرگز نیرد آنکه دلش زنده شد عشق پشبت است بر صبر
 عالم دوام ما و بعضی سالکان که از سیر استحدادی و سیرادی
 بود گیر سیر با همه بجای می رساند و ازین سیر با فارغ می شود
 در آن وقت سالک را مقام تکمیل حاصل می شود و صورت
 روحانی سالک بهت در استعداد او ظهور می آید و آن
 صورت روحانی سالک از حق خطا بهای می شنود و از
 خطا بهای حق روحانیت سالک محو و فانی میگردد زیرا که
 سالک ثانیاً متولد شده است که روحانیت او
 از بیضه بشریت بغایت ازلی بیرون آمده است
 چنانچه گفته اند **لَخَرَجَ لِمَحَلِّكَوُتِ السَّمَوَاتِ مَا كُنَّ يُؤَلِّدُ**
عَرَاءَ تَيْنٍ ترجمه یعنی سیر زمین و آسمان کسی نمیتواند کرد
 مگر آنکسان که دوباره زائیده باشند یعنی یکبار زائیدن از
 پدر خود است که عبارت وجود جسمی است و زائیدن این

وجودی تعلق به پدر دارد و زائیدن صورت روحانی تعلق
 به مرشد دارد زیرا که بصیبت مرشد مقامات و سیر استعدادی سالک
 را حاصل می شود و بعد از آن صورت روحانی بقدر سیر استعدادی
 سالک حاصل میگردد و گاهی سالک درین مقام جبروت
 از دور و نزدیک یکسان می شنود و گاهی سالک درین مقام
 صورت مثالی با اشکال مختلفه می بیند و در بعضی اوقات صورت
 مردمان که قصد زیارت او دارند بیشتر منسل می بیند و باطن خود
 یا بیرون از باطن خود سالکی داند که فلان شخص قصد ملاقات
 دارد و در مقام جبروت در وقت خاص عاقل قبول میشود و در بعضی
 اوقات سالک استجاب الدعوات میگردد و شنو می اشک فیت
 از دو چشم اندر دعا به بخورد از وی می برآمد بر سماء آن دعا بخورد
 خود دیگر است به آن دعا زونیت گفت و او رست به آن دعا
 حق میکند چون او فنا است آن دعا و آن اجابت از خداست

آن دلیکه از آسمانها برترست * آن دل از ابدان پیغمبرست *
 و درین مقام جبروت سالکان روح حق عادت و کرامات است
 می آید هرگاه که سالک از خواہش نفسانی و خود بینی فانی میگردد
 و از صفات و ذات خود نیز فانی میگردد و اراده خود فانی میکند
 و اراده حق در آنوقت سالک را کرامات رومی دهد * شنوی
 اولیا را هست قدرت از آنکه * تیر حبه باز گرداند ز راه *
 هرگاه که سالکان درین مقام جبروت بفضل الهی حلشانه
 بمقام تکمیل رسید در آنوقت هرگز ولطیفه و قالب اینها را
 صورت روحانی جدا گانه حاصل می شود که این صورت روحانی
 همه است از طرف حق بر سالک یعنی که سالک جان خود محبت
 او فانی کرد و جذب محبت محب را کشید و بدل وجود جسمی و وجود حانی
 حق سبحان تعالی سالک را داد و الهامات کثیر بر سالک در
 واقع بیداری و در مراقبه روحانی و ملکی بر سالک می آید * فصل پنجم

در میان حقائق آنکه تعلق به تجلی جبروت دارد حقیقت کعبه
 اول تجلی جبروت است که این اول تجلی دایره اسما و صفات
 است و درین مقام بر سالک سرار و حقیقت کعبه مشکشف
 می گردد و در بعض اوقات سالک در وقت مراقبه جان خود
 در میان کعبه می بیند یا در حوالی کعبه می بیند و سالک فیض از
 حقیقت کعبه بواسطه صورت کعبه بگیرد تجلی دوم جبروت
 غیب الغیب است که عبارت از غیب الغیب و فناء الفناء
 و محال این تجلی دایره شیونات الهی است و حقیقت صلوٰه
 است یعنی درین تجلی دوم دایره شیونات بر سالک
 حقیقت صلوٰه مکشوف میگردد و در از و نخراج سالک در نماز
 حق واقع میشود بقدر استعداد سالک درین وقت در نماز
 عابد و معبود هر دو در نماز باشند بعضی اوقات سالک که
 درین مقام حضور حق میکند خود را می پاید اگر سالک حضور

جان خود میکند حق جلشانه را می یابد درین مقام سالک
 از نماز حظ وافر سیکیه و که هیچ چیز مقابل این خط نمیکرد و در
 خواندن نماز و طاعت های الهی سالک مانده نمیشود و عبادت
 شب روز در چشم سالک اندک می نماید و تسکین سالک
 بذر کرب و روز نمی شود و جذبه و عشق محبوب سالک را کشان
 کشان بکوی دوست می کشد مقنومی عشق جوشد بحر را نهد
 و یک چه عشق ساید کوه را مانند ریگ چه عشق بشکافد فلک
 را صد شکاف چه عشق لرزاند زمین را از کرافت چه با محمد
 بود عشق پاک جفت چه بهر عشق او را خدا لولاک گفت چه
 متنی عشق او چون بود فرد چه پس مر او را از انبیا تخصیص کرد
 غرض همین است که بردن گنج بقدر کشیدن ریج است
 هر سالک که ریج و محنت و ریاضات در راه خدا زیاده کشید
 گنج و راحت و نعمت عظمی آن سالک زیاده می برد که سنت

الهی جلشانه برین جاست مشغومی، محکسپ را تا نگر دو او فنا
 بدینست ره در بارگاه کبریا، زیرا که در قرآن شریف و در حدیث
 اجر صبر بر بلا زیاده فرموده اند و در بسیار حدیث آمده که -
 سخت و عظیم بلا بر انبیا وارد میشود و بعد از آن بر اولیا وارد
 میگردد که اولیا تابع انبیا اند سبب ورود این بلا امتحان
 الهی جل سلطان است تا که کدام در بلا می حق استوار و
 صابر باشد و نگریزد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام امتحان
 بارها میگردد و در امتحان ثابت قدم آمد بعد از آن ابراهیم
 علیه السلام را خطاب خلعت و امامت داد یعنی هر کس که در
 ابتلا می حق ثابت قدم می شود و نگریزد و بار بلا و محبت
 می کشد و حق جل شانه از ظلمات جهانی و خواهش بشری بسبب
 شدت و محنت و ریاضت پاک میگردد و از هوای نفسانی
 خالی میشود و آنوقت سالک را حق تعالی گنج نعمت عظمی اعطا

فرماید شنو می جمله اطفال نذر نیست خدا نیست بالغ جز
 رهیده از هوا به از هوای کی ره بی جام هو به آه ز هوای
 شده با نام هو به هیچ نامی بی حقیقت دیده یاز کاف و لام
 و گل گلچیده به بهجو آهن ز آهن بیرنگ شود به در ریاضت
 آهن بیرنگ شود به بینی اندر دل علوم انبیا به بی کتاب و
 بی سعید و اوستا به برتر اند از عرش و کرسی و خلا به ساکنان
 مقصد صدق و صفاقانده تجلی سوم جبروت که عبارت از
 خیب الغیب الغیب است این تجلی ذاتی است که تجلی اسرار
 ذات حق بر ذات صوفی شکشف و تجلی میگردد و آثار ذات صوفی
 و صفات صوفی در و محو می شود این تجلی سوم جبروت از دایره
 اسماء ذات الهی است و درین تجلی حقیقت قرآن بر ساکنان شکشف
 میگردد و غرض همین است که یکی صورت قرآن است که عبارت
 از این حروف و نقوش است و دیگر حقیقت قرآن است که عبارت

از آن معنی که قائم بذات حق است و آن معنی قدیم است
 از تغیر محفوظ اند و صورت قرآن دلالت میکند بر آن معنی که
 قائم بذات حق است و صورت قرآن دال است و آن معنی
 قدیم مدلول است غرض همین است که ایمان بر صورت قرآن
 فرض است و مکریم و تعظیم این صورت قرآن نیز فرض است
 و اهانت این صورت قرآن کفر است که مستلزم است اهانت
 صورت قرآن اهانت حقیقت قرآن را و از حقیقت قرآن سالک
 درین مقام فیض میگیرد و اسرار قرآن بر سالک مکشوف میگردد
 و آن اسرار که پوشیده در قرآنست ابدی باشند بجای
 ازلی او بر سالک درین مقام مکشوف نمیکند و درین مقام
 سالک از شیطیات محفوظ باشد و در امواج انوار تجلیات ذاتی
 مستغرق باشد و درین تجلی سوم سالک را اشارات و اضافات
 به ممکنات نمی تواند کرد و علی الدوام در شهود حق باشد آنچه شهود

از وی شنود فصل ششم در بیان بعضی احوالات که
 متعلق بمقام جبروت است این مقام جبروت بسی عالیت اگر نسبت
 لم است لکن از مقام ملکوت بسیار عالی است نسبت آسمان
 نسبت بهش آمد فرودید و رنه پس عالیت از خاک کبود
 و سیر این مکان مافوق از دایره امکانست یعنی سیر در اسرار
 صفات و اسرار اسما و اسرار ذات الهی است اینها همه فوق موی
 بدایره امکانست و در مقام جبروت سالک حجابها همه بار
 طی میکنند و آن حجابها که سالک بران حجابها مجرب اند و مقام
 وصل میرسد درین مقام که سالک را وصل حاصل می شود این
 را وصل اول میگویند و درین مقام که سالک را سیر استوار
 بتوجه شد هر قدر که حاصل می شود بعد از ان بریاضات و مجاهده
 شاقه فنا و بقا سالک را حاصل میشود هر گاه که فنا می آید و
 بقای اتم سالک را حاصل می شود در آنوقت سالک مقام

تمکین میرسد و سیر با همه منقطع میگردد و صورت روحانی بقدر
 استعداد سالک الدجل سلطان سالک را عظامی فرماید هر
 رگ و لطیفه و قالب را صورت روحانی جداگانه حاصل
 میشود درین وقت سالک طیار میگردد یعنی بصورت روحانی
 بر هوا سیر و تماعرش و تافرش و بروحانیات انبیا و اولیا و انبیا
 ملاقات میکند و از او شان فیض بگیرد و روحانیات بمقام
 جبروت به نسبت مقام ملکوت سالک را کلام حاصل میشود
 و در انشای جبروت صورت روحانی نیز کلام حاصل میگردد
 به نسبت ابتدای جبروت **فائده** این مقام جبروت مقام
 اقطاب است یعنی سالکان که درین مقام جبروت قیام
 میکنند و سیر استعدادی او شان تا الهوت نمیرسد و در جبروت
 شمعن میگردد یعنی مقام تمکین او را حاصل میشود الدجل شانه
 بنایت ازلی این سالک را منصب قطبیت عظامی فرماید

اقطاب بچند نوع است یکی قطب یمن غوث است دوم
 قطب یسار غوث است سوم اقطاب اقلیم است چهارم
 اقطاب ارشاد است و بعضی صوفیان را درین مقام جبروت
 منصب قطبیت حاصل نمیشود ازین سبب که او در سنجش
 علی الدوام متفرق باشد و بچیزی متوجه و ملتفت نمیشود
 و برای دعوت خلق مامور نیگردد و بعضی سالکان را درین مقام
 قطبیت ارشادی حاصل می شود یعنی قوت قطبیت دارد
 لکن مصروف باشد و خلق باشد بندگان خدا را بنجد امیر سازند
 و بعضی سالکان را علم مکاشفه حاصل نمیشود و سیر استعدادها
 و فنا و بقا هیچ ازینهارانمیدانند لکن او همیشه در استوار حق
 باشد این قسم اولیا را ارباب جهل میگویند لکن کرامات و برکات
 اجابت دعا و دیگر امور از اینها نیز صادر می شود چنانچه از دیگر
 اولیاء الله صادر میگردد اگر او نمیداند بعضی مثل مکاشفه

افضل دانسته اند و بعضی مشایخ استنار افضل دانسته
 اند فائده مقام جبروت با صلاح صوفیان مرتبه وحدت
 اول را گویند که عبارت از حقیقت محمدی صلی الله علیه
 و آله وسلم است و حقیقت محمدی تعین اول است که این
 تعین مقام صفات است **باب** در بیان مقامات و
 بعضی احوالات لا هوت مقام لا هوت در عرف صوفیان
 اسرار و تجلیات ذات الهی جلشانه رامی گویند که در آن طین
 بجز تجلیات ذوات حق مشهود سالک چیزی نباشد
 و درین مقام ذات سالک در تجلیات ذات حق فانی
 میگردد و این باب شتمن به فصل است **فصل اول** در بیان
 مقامات و اعاده لا هوت مخفی مباد که مقام لا هوت را دو
 اعاده است که توجه مرشد کامل سیر استعدادی درین
 دو اعاده سالک را حاصل میشود اعاده اول در مقام

لاهوت از قلب شروع می شود بعد از طی مقامات جبروت
 یعنی طبقه اولی قلب نور سفید به وجه مرشد کامل تجلی میگردد
 و در طبقه دوم نور زرد مختلط بسرخ تجلی میگردد و در طبقه ثالث
 نور قلب سرخ عقیق شکل است هرگاه که این طبقات قلب
 سالک را به وجه مرشد کامل طی می شود بعد از آن نور در
 لطیفه روح تجلی میگردد و در طبقه اول روح نور زرد خالص است
 و در طبقه ثانی سرخ است مختلط بسفید و در طبقه ثالث سرخ است
 مختلط بسیاه بعد از آن که طبقات روح سالک را به وجه مرشد
 کامل طی میگردد نور در لطیفه ستر تجلی میگردد و ستر را نیز طبقه است
 و ستر در طبقه اول سبز خالص است و در طبقه دوم سیاه است
 بال سبز و در طبقه سوم نور سفید است مایل بزرده هرگاه که
 سالک این طبقات ستر به وجه مرشد کامل طی میکند در نیوت
 سالک را یک اعاده لاهوتی حاصل میشود و حصول دیگر امانا

لاهوت نیز باین طور است این سیر استعدادی تعلق بتوحید
 مرشد کامل دارد هرگاه که سالک ریاضات و مجاهده اختیاری
 و جمیع سیر باجمعی آرد و بعد از انقطاع جمیع سیر با مثل سیر آفانی
 و سیر الی الله و نفسی و سیر فی الله و سیر مع الله و سیر من الله
 اگر این جمیع سیر با سالک تمام می رسد بعد از آن سالک را
 هیچ سیر باقی نمی ماند بتمام مکین می رسد و اگر درین مقام لاهوت
 قیام و تکمیل کرد و ازین بالا نگذشت او را درین مقام تکمیل
 صورت روحانی بسیار حاصل میشود و بنسبت صورت روحانی
 بجهت این صورت روحانی لاهوت بسیار کلان باشد
 زیرا که لاهوت بسیار مقام عالی است و هرگاه که درین مقام
 لاهوت سالک را صورت روحانی حاصل می شود درین وقت
 وجود بشری سالک تابع صورت روحانی میگردد و همراه صوت
 روحانی رفتن میتواند بعرش و بفرش ازین سبب که درین مقام

لاهوت صورت روحانی را قوت بسیار باشد اگر صورت
 روحانی منخواهد بردن صورت بشری سالک همراه خود بصورت
 روحانی هیچ تکلیف نباشد و صورت روحانی نمی تواند برد
 صورت بشری سالک را مثال صورت روحانی مثل باز آ
 هرگاه که در گردن باز رشته باشد باز بیرون رشته هیچ تکلیف
 نمی یابد و دیر او خلل واقع نمیشود و هرگاه که صورت روحانی
 سالک بحال وجود می آید بردن صورت بشری تکلیف نمی آید
 چنانچه باز بیرون رشته تکلیف نمی یابد و درین مقام لاهوت
 سالک اکثر در شهود حق مستغرق باشد و از در پیچ هویت
 ذات حق تجلیات ذاتی بر صوفی ستولی باشد و سالک
 در محاضره و مساکنه و مشاهد و محفوظ باشد و جذبات حق بر
 سالک وارد و دیگر در چنانچه گفته اند جَنِّ النَّحْوِ مَنْ لَا يَلْقَى
 أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ هَيْتَ هَكَذَا آن آفتاب و خورشید

بتافت. هر چه آن وعده بود اینجا یافت. در قبر برم از
 سرگسیومی تواری. تا سایه کند بر سر من روز قیامت. درین
 مقام لاهوت تجلیات صفاتی و جنب تجلیات ذاتی مختفی
 میگردد و شهود صوفی بر ذات حق باشد و ممکنات همه محجوب میگردد
 ازین سبب که تجلیات ذاتی حق بر سالک مستولی باشد درین
 سالک اشعوز بجز حق نباشد و لفظ انا که برای اشارت ممکنات
 است اینها همه در کتم عدم میرود و لفظ من و انا در مقام لاهوت
 گنجایش ندارد و درین مقام سالک در حالت سکر میگوید و الحق
 و انا الحق نمیتواند گفت که درین مقام گنجایش لفظ انا نیست
 که لفظ انا بوجود سالک اشاره میشود و درین مقام وجود سالک
 نیز از نظر سالک مختفی باشد این درجه دوم حدتست این را
 مقام تعین خلقت میگویند که اطلاق خلقت بر ابراهیم علیه السلام سالک
 درین مقام نیز چیزی نصیبه بدست می آید **فصل دوم** در بیان

بعض احوالات و مکاشفه مقام لاهوت که بعضی سالکان را درین
 مقام حاصل میشود و بعضی سالکان درین مقام لاهوت رسیده
 باشند لکن مکاشفه و احوالات برواند کی ظاهر می شود و بر
 بعضی اصلا ظاهر نمیشود و بر بعضی سالکان مکاشفه مقام لاهوت
 باین طور است که بعضی سالکان را بعد از مقام تمکین رومی نماید
 و در بعضی اوقات سالکان در وقت مراقبه همه رومی زمین
 مثل ناخن می بیند یا مثل سجاده می بیند بیک نظر ویت جمیع
 اکمله او را حاصل می شود و انوار و تجلیات می بیند و مقامات و
 احوالات دیگر مشاخص پیدا اند و بارواح انبیا و نفیساتها ملاقات
 می کند و گاهی سالک جمیع دایره امکان خواه عالم خلق و عالم
 امر او همه در باطن خود می بیند و بعض وقت سالک بر عرش
 دیگر ملکات جهان خود محیط می بیند و گاهی عرش و دیگر عالم
 در کویچه دل می بیند و الهامات بر سالک درین مقام لاهوت

باین طور ورود می یابد که سالک الهام را می شنود و از پیش
 طرف بیرون باشد و از قرب و بعد نیز بیرون باشد نگاه لک
 در میان دل می شنود و گاهی می شنود بلا حجت و در وقت
 الهام سالک در انوار ذاتی جل سحانه مستغرق باشد یعنی
 سالکان از درین مقام لا بهوت الله جلشانه بزبان سالک سخنها
 با سالک می گوید و اسرار شبریت سالک و آنوقت در میان
 و بعضی قسمی از الهام و راز و نیاز درین مقام لا بهوت سالک که باقی دارد
 که از آن راز و نیاز تعبیر خارجی نمیکرد آن نسبت در میان و سالک
 و آن سر سالک فاش نمی تواند کرد که سبب بلاکت او می شود
فصل سوم در بیان آنکه درین مقام لا بهوت بعضی سالکان منصب
 غوثیت حاصل شود غوث و عرف صوفیان فریاد می رسد میگویند
 و غوثیت عبارت از درجه ایست از درجه ولایت کبری که
 در آن درجه بعض سالکان از منصب غوثیت عاقله میشود و غوثیت

را ازین سبب فرایدرس میگویند که دیگر اولیا با قطاب فرایدری
 میکنند و اقطاب بغوث فرایدرسی میکنند و غوث بحق فرایدری
 میکنند و غوث متصرف در جمیع دائرہ امکانست غوث راشدی
 است که از ان مشرب فیضان برومی آید غوث را دو قطب
 معین است یکی قطب بطرف بئین غوث است و قطب دیگر
 به یسار غوث است و این قطب بئین بعد از انتقال غوث
 قائم مقام غوث میگردد و قطب یسار قائم مقام قطب بئین
 میشود و دیگر از اقطاب قائم مقام قطب بسیار میشود این
 مقام لاہوت را ترک ترک ترک نیز میگویند بیت سر برہنہ تہ
 دارم کلاہ چار ترک ترک دنیا ترک عقبی ترک مولی ترک ترک
 غرض بئین است کہ درین بیت اشارہ بآنست کہ سالک
 ممکنات و خطوط دنیا و آخرت این ہمہ را فانی میکند در اسم
 حق و سالک اسماء و صفات حق را نیز فانی میکند در ذات حق

درین مقام نه ظهور عارف باشد نه ظهور معروف و ظهور حق نیز
 بر سالک درین مقام محقق میگردد و علم سالک بر اسماء حق باشد
 لکن نه برین علم بشری که تعلق بصورت بشری دارد این علم در آن
 موطن باقی نباشد سالک را در آن موطن الله تعالی و دیگر عطای
 فرماید بدل آن علم که از سالک فانی شده بود دشنومی علم حق
 در علم صوفی گم شود و این سخن کی باور مردم شود و علم صوفی صین
 ذات حق بود و علم حق علم صفات حق بود و در بنو قوت در علم سالک
 ذات حق باشد و صفات حق در تجلی ذاتی حق مستور باشد و علم
 صوفی بر ذات حق باشد نه بر صفات حق غرض همین است که مقام
 لا اله الا الله عظمی است آن کسی را که الله جلشانه عظامی کند
 آن شخص مختص بفضیل عظیم باشد قوله تعالی وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ
 مَنْ يَّشَاءُ لکن گنج بردن بقدر رنج کشیدن
 است هر قدر که رنج کشید و ریاضات و

مجاهده بالنفس خود ساخت آنقدر گنج سیکند و انسداد است
 که بلا رنج کسی را سیدهد لکن سنت الهی جل سلطانیه برین جاریست
 که گنج بردن باندازه رنج کشیدن مقرر کرده اند منوعی چاره
 میجوید پی من درد تو به می شنویم و دشمن درد تو به می تویم
 هم که بی این انتظار به راه دهد هم بنهایت رگزار به تا ازین
 گرداب دوران و اری به بر سر گنج و صالم پانی به یک
 شیرینی و لذات مقرر به هست بر اندازد رنج سفر به چهر آسان
 یافت آسان اودهی به اگر مشکل یافتی بر جان نمی به هر که او
 اندر بلا صابر نشد به مقبل این در که فایز نشد به **باب**
 در بیان بعضی احوالات باهوت + باهوت در اصطلاح صوفیاء
 مقام است فوق از مقام لاهوت شتمل بر دو اعاده است این
 باشد تلمبه و فصل است **فصل اول** در بیان مقامات احوالات
 باهوت مقام باهوت بر دو اعاده شتمل است این دو اعاده

باهوت توجّه مرشد کامل بسیر استعدادی طی میشود بستر
 سابق چنانچه در ملکوت و جیروت و لا الهوت ذکر شده است
 غرض همین است که سیر استعدادی جمیع مقامات بیک گام
 که سیر استعدادی باین سه لطائف واقع میشود یعنی قلب روح
 و سه دیگر لطائفهای عشره در سیر استعدادی تابع این لطیفه
 اند هرگاه که سالک توجّه مرشد کامل یک اعاده باهوت حاصل
 کرد یا دو اعاده حاصل کرد بقدر سیر استعدادی سالک سالک
 و نتایج حاصل میشود و احوالات مقام باهوت بر و رومی آرد
 مخفی مباد که باهوت بسی مقام عالیت که فوق از لا الهوت
 است آنچه احوالات در مقام لا الهوت بود سالک را در مقام
 باهوت آنهمه حاصل میشود و بر احوالات مقام لا الهوت زیاده
 احوالات نیز می یابد که این باهوت مقام مقربین است و این
 مقام باهوت مقام فردانیت است هرگاه که سالک درین

مقام باهوت رسیده و از مقام فردانیت حاصل شد و مقام فردا
 فوق از غوث است درین مقام فردانیت سالک را قوت دو
 غوث حاصل میشود هرگاه که سالک را سیر استعدادی تا مقام
 باهوت حاصل شد و بعد از سیر استعدادی و سیر آفاقی و سیر
 نفسی و سیر مع الد و سیر من الد اینها همه سیر بار بار بجا رسانید
 و جمیع سیر را منقطع گردید و بعد از آن سالک بمقام تمکین شرف
 میشود و مقام تمکین آنرا میگویند که سالک در مقام تمکین میگردد
 و از جمیع سیر با خلاصی می یابد این را مقام تمکین میگویند سالک
 درین مقام تمکین که در مقام باهوت حاصل میگردد نتیجه این مقام
 تمکین ظهور صورت روحانی و موهوبی است غرض همین است
 که سالک را از لطائف عشره و هرگز و ریشه صورت روحانی
 بحال ظهور می آید و این صورت بشری فانی میگردد
 و در آن صورت روحانی و آن صورت روحانی فانی

در اسرار حق و درین مقام باهوت صورت روحانی و
 صورت موهوبی به نسبت لاهوت کلان می آید که باهوت
 از مقام لاهوت بسی عالی است که این مقام مقام افراد
 متفرقین است و درین مقام باهوت صورت روحانی سالک
 نیز ذکر می کند بلغات مختلفه که سالک بزبان بشری بگوید و ذکر
 می کند صورت روحانی این قدر بیک آن میکنند و طی سالک
 سالک را درین مقام باهوت نیز حاصل می شود و درین مقام
 باهوت سالک در نماز از حق بواسطه تجسم خود سخن و آواز
 و کلمات می شنود و در کسوت بشریت خود چنانچه
 موسی علیه السلام کلمات حق شنید از کسوت شجره چنانچه
 حق گفت یا موسی انا الله لا اله الا انا و گاهی باشد که از ورامی
 حجاب عظمت و کبر باری کلمات حق می شنود و درین مقام
 از امانت و خرق عباد استبصار حاصل میشود اگر چه بیگشت

از پنج برمی کند می تواند درین مقام سالک انخلعت و منصب
 فردانیت عظامی شود و این مقام قیومیت است که سالک
 بعض احوالات قیام ممکنات بقوام صورت روحانی خود
 می بیند و درین مقام باهوت سالک استجاب الدعوات
 میگردد اکثر اوقات در شوق مستغرق باشد **فصل دوم**
 در بیان بعض احوالات که تعلق بمقام باهوت دارد سالک
 درین مقام باهوت بغیر از حق چیزی احتیاج ندارد زیرا که
 احتیاج آثار از خواص و آثار جسم است و درین مقام باهوت
 آثار جسمیت بعد از فنا اتم و بقا اتم و حصول تکمیل و نفع
 میگردد و چنانچه گفته اند **إِذَا تَمَّ الْعَقْرُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى اللَّهِ** درین
 مقام سالک علی الدوام در بندگی و ذکر حق مستغرق باشد
 که یک لحظه غافل نمی شود و درین مقام روحانیت سالک
 مشغول بمشاهده حق باشد و درین مقام غذای صورت روحانی

سالک ذکر حق است و غافل شدن از ذکر حق مردن صورت
روحانی سالک است و درین مقام باهوت غذای صوت
بشری سالک نیز ذکر می گردد زیرا که درین مقام باهوت
صورت بشری سالک تابع صورت موهوبی باشد و درین
مقام سالک اراده ذات خود را در اراده حق فانی کرده باشد
و نفع و ضرر برای سالک یکسان باشد که هر دو از دست است
ایات حضرت عبدالقادر جیلانی رحمه الله علیه

که نظر سالک ماسوائه مخفی باشد لکن ممکنات را قایم بصفیات
 و ذات حق می بیند این را جمع اول میگویند و احدیت اول
 نیز میگویند و جمع اجمع آنرا میگویند که نظر سالک ماسوائه
 مخفی میگردد و در ظهور حق و چیزیه از ممکنات در شود سالک
 باقی نباشد این را جمع اجمع و حقیقت استحقاق میگویند و این
 مقام وحدت مطلق میگویند و جمع جمع آنرا میگویند که در
 نظر سالک صرف ذات حق باشد از نظر سالک ممکنات و مرتبه
 صفات و شیونات و اسماء مخفی باشد و در هو سهیت
 حق مستغرق باشد و از فنار ماسوائه سالک را نیلین
 آمده باشد این را مقام احدیت میگویند و این مقام بابت
 مقام احدیت است که این مقام بابت را در عرف صوفیا
 دایره لایعین میگویند که درین مقام بابت اصافات و
 اشارات و تعنیات مرتفع شده باشد و سالک درین مقام

از کمالات اولی الغرم بطریقه متابعت چیزی نصیب می یابد
بطریقه طلال یعنی از اطلال انبیا چیزی سالک می یابد مخفی
سباده که اولیا بدرجه انبیائی تواند رسید که انتهای اولیا ابتدا
اصحاب است و انتهای اصحاب ابتدای انبیا است لکن
چیزی فیضان از کمالات انبیا سالک می یابد بطریقه تبعیت
و اطلال می یابد نه بالاصالة و سالک را برای این کمالات
زهد و ریاضت و کوشش بسیار باید کرد بیت از پی این
عیش و عشرت ساختن به صد هزاران جان بیاید با خشن
درین مقام باهوت در وقت سیر و فنا وجود سالک طاعت
تجلی ذاتی نمیدارد و از تجلی ذاتی فانی و متلاشی میگردد هرگاه
که بمقام مکیں میرسد و صورت روحانی سالک بظهور کمال می آید
آنوقت سالک از ظلم تجلی ذاتی فانی و متلاشی نمیکردد بلکه
از تجلیات حق سیر و کمالهای روح اوست باب در بیان

مقام باهوت و این باب ششم چار فصل است فصل اول در بیان
 مقامات و بعضی احوالات باهوت مقام باهوت را چار اعادة
 این چار اعادة اخیر مقام فقر است که ولایت اولیا در دنیا منتهی
 میگردد و این مقام باهوت مقام صدیقین است هر کس که
 درین مقام باهوت میرسد او را غوثیت جن و انس حاصل میگردد
 و ولایت چهار فرشته او را حاصل میشود و وی تصرف میکند
 مثلین چهار فرشته و ویرا قوت چهار غوث حاصل میشود
 اگر او را ول اعادة باهوت باشد او را قوت شش غوث حاصل
 میشود و این مقام باهوت مقام محبوبیت است و مقام جامع
 الولايت است و سالک درین مقام از ولایت محمدی نصیب
 می یابد که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ولایت
 جامع حاصل بود یعنی مقام محبت و محبوبیت هر دو آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم را حاصل بود و سالک را نیز محبت و محبوبیت

درین مقام حاصل میشود و آن احوالات که در لاهوت و باهوت
 گذشته اند آنهمه احوالات سالک در مقام باهوت حاصل میگردد
 و از آنها احوالات نیز زیاده می یابد و سالک کثرتین مقام
 باهوت در تجلیات عظمت و کبریائی الهی جلشانه باشد و خدق
 گردد اگر و از دل سالک از عظمت و کبریائی حق بظهور می آید
 و خطرات ماسوا السوء که در دل سالک می آید آن در خدق
 عظمت و کبریائی میسوزد و در دل سالک درین مقام
 سلیم باشد **قوله تعالی لا اتمن ایتا الله یقلب قلبه**
 درین مقام سالک را کاشف و کرباب است از حد زیاده حال
 میشود و آتش احوال در جذبات حق باشد و کس
 شکر بگویند و سر بر نمی آرد و نظر بهست سالک جز حق بجز
 نباشد بعد از فنا ی اکمل و بقا اکمل هر لطیفه و هر گ
 و ریشه صورت روحانی او را حاصل می شود و این

صورت روحانی در اکنه مختلفه در یک ساعت جان خود را حاضر
می تواند کرد و هر گز وریشه او چشم میگرد و بدان اسرار حق شایسته
سبکند صیت چه خوش گفت آن شاه شیرین زبان چه چشم گرد
سوی عارفان و درین مقام سالک را بغیر مشاهده محبوب
دل او قرار نگیرد و در سوز و گداز باشد و در ضرر و نفع درین هر دو
حالت جمال محبوب مشاهده میکند و برای او یکسان باشد

ابیات حضرت غوث الاعظم رحمته علیه

ندامم رنج پندیده که بنیمد جمال تو	نیم نو مید چون عمرم گذشت اند خیا تو
تو حبت این بیکان من بد ابروخ	که این شد مرا آنجا تمنائی صال تو
من دیوانه در دوزخ بزنجیر تو خنجم	اگر یکبار پری تو که مخنون صیت تو
تو شربت های حبت ای با تکی و بی صوم	نشدم شکلی ما از آب بن لال تو
میاراوی جوهرین که سترخان کجست	جمال حق می بنید افت خط و خال تو
بمالک نعیم ای لکچیان الله جوهر	که از الله من شو جنم بد بکمال تو

جگرهای کباب نکر دو تا ابد سیر است	اگر ساقی شو ما را خدائی و اجمال نو
بدون گرزین برسی که چو فی محی آتش	شوم من تا ابد است و گنم قطن سوا

مخفی مباد که هر چند سالک را قرب زیاده حاصل شود و آنوقت بر سالک عظمت کبریا فی حق زیاده مکشوف میگردد و از خدا جلشانه زیاده می ترسد چنانچه در خبر آمده است آنحضرت رسول الله گفته اند صلی الله علیه و آله وسلم اَنَا اَعْرَفُكُمْ بِاللّٰهِ وَ اَحْسَنُاهُ مِنْكُمْ یعنی من عارف تر ام از شما یان بحق جلشانه و از شما یان از حق زیاده می ترسم غرض همین است که هر سالک را قرب حق زیاده حاصل میشود و او را چها و ادب و رسیدن از حق زیاده باشد مخفی مباد که سالک اگر در مقامات انتهایی رسد خواهد در حالت جذب باشد خواه در حالت سلوک باشد در هر حالت بر سالک اتباع سنت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و عمل بظاهر شریعت لازم است و در هیچ حالت از سالک فرض نماز ساقط نمیشود و ادای نماز

فرض بظاهر صورت جسمی فرض است نه بصورت روحانی
 و اگر بصورت روحانی یا بنحیال یا وهم و یا به تصور دل نیاز
 ادا کرد باین طور ادای نماز جایز نیست و از سالک فرض قطعی
 نشد و بر سالک لازم است که ادای نماز فرض بصورت جسمانی
 کند نه بصورت روحانی و نه بنحیال و وهم که این طریقۀ ملحدان
 و زندیقان و گمراهان است فصل دوم در بیان سیر که تعلق
 بسیر استعدادی و سیر مرادی دارد اول سالک را سیر استعداد
 واقع میشود باینطور که پیشتر در مقامات ملکوت و جبروت و لاهوت
 ذکر کرده شده است و این سیر استعدادی بتوجه مرشد کامل
 تعلق دارد و واقع میشود و دیگر سیر مرادیت و سیر مرادی به
 از سیر استعدادی واقع میگردد و سیر مرادی باینطور واقع میشود
 هرگاه که سالک سیر استعدادی نصف ملکوت یا تمام ملکوت یا تا جبروت
 رسید یا ازین بالاتر رفت هرگاه که سیر استعدادی سالک توفیق

بعد از آن سیر مرادی شروع می شود و سیر مرادی بر ریاضات
 و مجاهده شاقه سالک تعلق دارد و غرض همین است که در ابتدا
 سیر مرادی نور عبادت و ریاضت بر قلب و دیگر لطائفهای عشره
 انسان متجلی میگردد و بعد از آن بقالب سالک نور متجلی میشود
 بعد از آن فوق سالک و تحت سالک نور متجلی میشود و بعد از آن
 نور ریاضت به لطیفه نفس متجلی میشود و بعد از آن به هیئت وحدانی
 سالک نور متجلی میگردد و بعد از آن بذات و صفا سالک به هیئت خدایی
 نور متجلی میگردد و درین وقت یکفای سالک را حاصل شد بعد از آن باز
 بقلب دیگر لطائفهای عشره نور متجلی میشود و بدستور سابق این
 فنا بقدر استعداد سالک است هرگاه که سالک استعداد
 بسیار باشد فنای او نیز بسیار مرتب آید بقدر فاصوت سالک بقا
 باشد حاصل میشود و بهیت از مقامات تبتل تا فنا در پایه پایه ملاقات خدا
 و این چهار سیر در اصطلاح صوفیان که سیر الی الله است و سیر فی الله و

سیرت الله و سیر من الله و سیر آفاقی و سیر نفسی است درین سیر مادی
 اینها بهر طریقی میگرد و سالک را حاصل میشود هر وقت که سالک را
 فزای اتم و بقای اتم حاصل شود در مقام مکین رسید در آن وقت
 هیچ سیر سالک را نمی ماند نه سیر آفاقی و نه سیر نفسی در آن وقت
 صورت روحانی و موهوبی الله جلشانه بسالک عطا فرماید پس
 در آن وقت در شهود تجلیات و شیونات حق و خطابات حق با
 و در مقصد صدق باشد قوله تعالی فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ
 مَلِئِكَ مُتَقَدِّمًا و از تجلیات سالک محو میگردد و مگر بر سالک
 نمی آید و هر ساعت بر سالک احوالات و شیونات دیگر باشد
 چنانکه شیونات حق را انتها نیست از ان شیونات بر سالک
 بلا انتهای آید و همیشه سالک در مقام استقرار باشد و حال
 دائمی نصیب او میگردد فائده درین اختلاف مشتمل است
 در هر بعضی مشتمل است که او میگوید هرگاه که سیرانی الله

به تمام رسید بعد از آن سالک را سیر نفسی میشود و صورت نمونی
 که عبارت از روحانیت است سالک را حاصل میشود و نفسی را
 انتهایست زیرا که سالک در آنوقت سیر در اسماء و صفات و اسما
 می کند و اسماء و صفات حق را انتهایست ازین سبب
 سیر نفسی را نیز انتهایست این مذهب شیخ شهاب الدین
 رحمه الله علیه و از اکابر نقشبندیان و چشتیان و قادریان
 رحمه الله علیه است و مذرب امام ربانی مجدد الف ثانی رحمه
 علیه تا بهمان ایشان این است که سیر نفسی را داخل الی الله
 کرده اند و در دایره ظلال اسماء و صفات شمار کرده اند و میگویند
 که سالک را سیرهای دیگر واقع میشود که آن نفس و دایره ظلال
 فوق باشد و مقصود سالک مافوق الفوق از دایره ظلال و
 دایره اسماء و صفات است که از دایره اسماء و صفات نیز شبیه
 ظلیت دارد و بعد از آن سیر در بطون بعد البطون است که

حق ماورئ الوری است و مقصود سالک نیز ماورئ الوری
 است و مذهب این فقیر این است که سیر مرادی عبارت است
 از سیر الی الله و سیر فی الله و مع الله و من الله و سیر آفاقی و
 نفسی و دائرة طلاق و دائرة صفات و اسما و دائرة الاعین و دیگر
 تعینات و برزخ کبری و صغری و برزخ نور محمدی و تعینات
 و شیونات اینها همه در سیر الی الله داخلند هر گاه که سالک بنهیم
 سیر را راطی گردد و در آنوقت سالک بحق رسیده و از حق خلعت
 گوناگون سالک می پوشد و غنایت ازلی حق مری سالک
 میگردد و در آن موطن هیچ سیر نمی ماند و بمقام تکمیل رسید
 و صورت موهوبی الله جلشانه او را عطا می فرماید و حال انمی
 نصیب او میگردد و از دریچه هوویت از نور عظمت و کبریا می
 همیشه سالک خط میگیرد و حیات ابدی سالک را نصیب
 میگردد و در عالم برزخ و قبر نیز سالک بآن حیات رنده

باشد و آن حیات را زوال و مردن نیست که از حیات
 حق است **فصل سوم** در بیان مکاشفه سالکان را
 کشف و کرامت باجماع متقدمین و متاخرین ثابت اند و
 منکر از کرامات اولیا منکر از اجماع است مخفی مباد که علم غیب
 بدو قسم است یکی علم غیب خاص برای خدا جلشانه است
 که دیگران را بران اطلاع نباشد نه انبیاء نه فرشتگان مقرب
 را نه اولیا را آنرا غیب مطلق میگویند این غیب مطلق مصداق
 این آیت کریمه است **قوله تعالی عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ**
لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ترجمه نزد الله جل سلطان
 کلیدهای غیب است و نمیداند غیب را مگر الله جلشانه و او
 ازین عین امهات الغیب و غیب مطلق اند چنانچه آمد
 و توفیق است و بعضی کلمات حق و اسرار پوشیده حق
 بر اینها خاص علم حق است چنانچه در حدیث عایشه رضی الله تعالی

عن ائمهات الغیب آمده است که گفته اند عاشره رضی الله
 تعالی عنهما که ائمهات الغیب پنج اند این قسم غیب را غیب مطلق
 و مقالید الغیب و ائمهات الغیب میگویند که این قسم غیب خاص
 برای خدا جلشانه است که درین غیب هیچ کس شرکت ندارد و با خدا
 جلشانه قسمی غیب دیگر است که عبارت از غیب اضافیست
 این غیب اضافی بر دو قسم است یکی صحیح و معتبر است و دیگر
 قسم غیب غیر صحیح و غیر معتبر غیب اضافی صحیح و معتبر برین طور است
 که اطلاع انبیاء بر وحی بواسطه جبرئیل علیه السلام باشد یا بغیر
 جبرئیل علیه السلام باشد این قسم وحی خاص برای انبیاست
 که اولیاء در و دخل ندارند و اطلاع اولیاء بر غیب اضافی گاهی
 بواسطه الهام فرشته باشد و گاهی در دیگر قسم مکاشفه باشد
 و گاهی بقوت روحانی و قوت قدسی سالک را معلوم میشود
 و گاهی در لوح دل صورتها منقش می بیند و گاهی اولیاء را بطریق

فناء و بقا صورت سو هو بی الله جلشانه عطا فرماید و آن صورت
 سو هو بی را حواس باشد مثل حواس صورت بشری بران حواس
 صورت روحانی و سو هو بی از نزدیک و دور یکسان می بیند
 و برو حجابها منکشف میگردد و مکاشفها سالکان را بسیار
 اقسام است هر سالک بقدر استعداد مشرب او حاصل
 میشود و غنی میباشد که سالک را باید که آن سیر که در بیان حق و سالک
 باشد آن سیر را فاش نباید کرد که فاش کردن سر را بوسه
 ملاکت سالک خواهد شد مگر آن سالک که از حق اجازت
 یافته باشد باشارت غیبی و کرامات و خرق عادات پوشیده
 باید داشت مگر بااجازت حق اگر ظاهر میشود آن ضرر ندارد چنانچه
 از حضرت غوث الاعظم شیخ محمد القادر مہلبانی رحمۃ الله علیہ بلا
 تکلیف خرق عادات و کرامات ظاہر شده بود و ظہور کرامات
 او را ضرر نداشت بود و دیگر چنین است که حضرت سید غوث الاعظم

رحمة الله علیه در انتهای فقر رسیده بود و تمکین بوجه اتم نمائید
 بود و فطرت اصلی او شان نیز عالی داشته بود و در تقوی موع
 و خوف از حق یکتا بود و قسم دیگر مکاشفه غیر صحیح و غیر معتبر است
 که از کاهن و جنات یا از شیاطین چیزی کشف مخیبات
 صادر میشود این قسم مکاشفه غیر صحیح است قابل اعتماد نیست
 مخفی مباد که بعضی سالکان را کشف قبور حاصل میشود
 قبور بچند نوع است بعضی سالکان نور در قبر می بیند که صاحب
 آن نور نورانی باشد یا در قبر ظلمت می بیند که صاحب قبر بآن
 ظلماتی باشد بعضی سالکان در قبر حیات می بیند آن حیات
 که سالکان را از نور پیدا می شود در حالت زندگی و هر کسی
 که حیات از نور حاصل میشود در حالت زندگی بر آن حیات
 در قبر نیز زنده باشد و این حیات را حیات معنوی و
 نوری میگویند که از پر تو حی که یک صفت از صفات

حق است سالک را نیز ازین پر توحی حیات ابدی حاصل
 میشود و بعضی سالکان از هر قسم واردات که در صاحب قبر
 می شود اطلاع می یابند و بعضی سالکان روحانیت صاحب
 قبر می بیند اگر صاحب قبر ولی باشد بعضی سالکان راز و نیاز
 اسوات می دانند که او با خدا دارد و بعضی سالکان ازین مرگافشا
 که بیان شد هیچ نمیدانند لکن هرگاه که پیش قبر ولی بنشینند در
 دل خود اینسا ط و فرحت می یابند **فصل چهارم** در بیان محاسبه
 و تفکر سالک را باید که در محاسبه مشغول باشد برای جستن
 حال خود را پیش نظر آرند که امروز چه قدر عبادت کردم و چه قدر
 معصیت ورزیدم و در باطن خود و بنگرد که امروز روز حساب است
 و وزن اعمال است و حق حاضر و ناظر است
 و امروز همراه جان خود حساب میکنم که نیکی من زیاده
 اند یا گناه من زیاده اند اگر نیکی او زیاده باشد

و گناه در آن روز نکرده باشد بشکر حق مشغول باشد
 و زیاده توفیق حسنات از حق بطلبد و اگر گناه او زیاده
 باشد گناه را تدارک بتوبه و استغفار باید کرد و اگر از اموال
 کسی ضائع کرده باشد یا خورده باشد بزودی بدل و بجا
 مال بدهد و اگر از کسی غیبت کرده باشد از عفو بطلبد و این
 محاسبه که در دنیا است سالک را نگاه میدارد از شرمساری
 از آن محاسبه که در روز عرصات پیش حق باشد سالک را باید
 که درین دنیا محاسبه بانفس کند که از شرمساری محاسبه
 عرصات نجات یابد چنانچه در حدیث آمده است حَاسِبُوا
 قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا ترجمه که شما یان محاسبه بانفس بکنید
 در دنیا قبل از آن محاسبه که در روز عرصات از شما یان گیرند
 فائده سالک را باید که در مصنوعات حق تفکر کند تفکر بچند
 نوع است در لغت تفکر از اندیشه کردن است اما از روی

اصطلاح صوفیان بر وجه بسیار است اول فکر در مصنوع
حق باشد یعنی در زمین و آسمان و در وجود خود سالک تفکر کند
که این همه آفریده حق است باین کمال علم و قدرت حق که حق
دارد من حق عبادت او بجای نمی توانم آورد و حق مستحق عبادت
است و عبادت من لائق او نیست و بر بنده لازم است
که عمر در بندگی خالق صرف کند و بگوید که حق عالم بر دل من است
و ازین فکر عظمت و کبر یابی حق بر سالک مکشوف میگردد و سالک
جان خود را بعجز و بندگی میشناسد و درین فکر سالک را معرفت
و بندگی حاصل میشود و تسایش و تعریف فکر در قرآن شریف
بسیار جا آمده است **قوله تعالی الذین یذکرون الله قیاماً**
و قعوداً و علی جنبوا بحم و یتفکرون فی خلق السموات
و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً ترجمه آن گسان که ای
میکند حق را ایستاده و نشسته و بر پهلو غلطیده و تفکر میکنند

در آفرینش آسمان و زمین و میگویند ای پروردگار این
 زمین و آسمان باطل نیا فریدی بلکه در آفریدن زمین و آسمان
 دلیل ظهور حکمت و کمال قدرت است چنانچه حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند که یک ساعت تفکر به
 ایشتمت سال عبادت است و آن تفکر در دین و احوال
 آفرینش و فائده حبتن از حکمت صنعت الهی است که این مصنوعات
 دلیل بر کمال قدرت الهی است و مستحق جمیع ثناء و صفات انواع
 عبادت الله جلشانه است و سالک را باید که بگوید که بعد از مردن
 در قبر پیش از اعمال صالحه است و در روز عرصات نیز پیش از
 اعمال صالحه است و در روز عرصات در وقت ملاقات حق
 نیز پیش از اعمال صالحه است سالک تفکرمی باید کرد که
 در وقت ملاقات حق شمر سار شوم و فکر در بسیار نوع است
 هر سالک را باید که در هر موقع تفکر کند مشغولی نیست ممکن

و میان خاص عام و از مقام بندگی برتر مقام هر که را
 شد ذوق و عشق او پدید و زود یابد هر دو عالم را کلید و هر که را
 شستی ز عرفانی بود و بر بنه خلق جهان سلطان بود و چون دل
 پاک گردد از صفات به افتن گیر در حضرت نور ذات و چون
 شود آن نور بر دل آشکار و در دل تو یک طلب گردد هزار
 مخفی بسا که سالک را باید که تفکر کند در مصنوعات و آثار صفات
 الهی جلشانه و سالک را باید در ذات الهی جلشانه تفکر کند
 هر که در ذات خدا جلشانه تفکر کند زود باشد که در کفر افتد
 بحکم آنکه درین تفکر یاد تعلیل افتد یا در تشبیه افتد یا در دیگر
 مصنوعات می افتد زیرا که مرجع تفکر محصور و محدود می یابد
 تا تفکر در محال نباشد و تفکر در ذات پاک حق تعالی جلشانه
 گنجایش ندارد که الهی جل سلطانه غیر محصور و محدود و برتر از خیا
 و هم مخلوقات است هر چه در خیال در و هم مخلوقات می آید اینها همه الهی

وحق ماورئی الوری ازینهاست رباعی در آئینه که عکس
 جمالت بنیدیم باناز کرشمه ودالات بنیدیم گوید که بدور سیم
 آن هست محال که کی ذره بخود نور جلالت بنیدیم ششوی یک
 از شور فنا از جان شدیم در مقام هیچ سطح افزان شدیم ششوی
 وحشتی آغاز کردیم خویش را با قرص خود انباز کردیم گشته
 در آئینه تابان آفتابیم محو آئینه از تجلی آفتابیم خود گمان
 آفتاب او نمودیم لیک در واقع سحر عکسش نبودیم سوجد
 معنی همان لذات دوستیم احتقا با خود ظهور نور اوست
باب در بیان تعریف و کرامات و خرق عادات بعضی از
 اجداد بزرگواران از خاندان جناب حضرت مولانا مامرشدنا
 سید فدا محمد عبد الکرم رحمته الله علیه در اینجا تمینا و تبرکات ذکر شد
 و این باب تبصره فصل است **فصل اول** در بیان تعریف
 و فضائل و کرامات و خرق عادات حضرت قطب الاقطاب

شیخ سید محمد عمر رحمه الله علیه که حضرت سید محمد عمر رحمه الله علیه
 خلیفه شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه
 است و حضرت قطب الاقطاب سید محمد عمر رحمه الله علیه
 قطب الوقت بود و ریاضات و مجاہدہ بحساب کرده بود
 و در کرامات و خرق عادات و رخصه خود کتبا بود و سیاحت
 بسیار کرده بود نقل است که حضرت قطب الاقطاب سید
 محمد عمر رحمه الله علیه باشارت غیبی از بغداد بولایت غزنی
 آمد و سکونت در موضع ورگون و وزیدن و ورگون نام شهریست
 از غزنی چهل کوسن بسبت مشرق دور است و مردمان ورگون
 در آنوقت مذہب اہل تشیع داشتہ بودند و حضرت سید
 محمد عمر رحمه الله علیه مردمان ورگون را فرمودند کہ شما یان
 مذہب اہل سنت و جماعت اختیار کنید مردمان ورگون گفت
 کہ اگر شما ولی ہستی یک کرامات برای ما بان ظاہر کنید

بعد ازان مایان نه هبل اهل سنت و جماعت اختیار کنه حضرت
 شیخ سید محمد عمر رحمته الله علیه قول ایشان قبول کرد و مردمان و گون
 اورا گفت که در زیر فلان کوه یک سنگ کلانست بروید و
 آنجا دعای بکنید که ازان سنگ برای مایان آب بسیار بیرون
 آید حضرت سید محمد عمر رحمته الله علیه گفت خوب روز دیگر بآمد
 آورگون نزد آن سنگ کلان رسید آنجا رفت و آن سنگ
 بعضا سه کرت زد و آن سنگ پاره پاره شد و نهر کلان ازان
 سنگ جاری شد بلکه تا هنوز جاری است و مثل این کرت
 عظمی از حضرت سید محمد عمر رحمته الله علیه دیگر کرامات نیز بسیار بود
 آمده است و نقلست که از حضرت سید محمد عمر رحمته
 علیه سه صد و شصت سالکان خلافت و درجه ولایت یافته
 بودند و حضرت سید محمد عمر رحمته الله علیه این سه صد و شصت
 خاها را که از او بود آورده بودند خرقه پوشانیده بودند و در

آفاق خلفای او برای دعوت و تجدید دین نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلم منتشر گشتند و از فرا حضرت سید محمد عمده
 رحمة الله علیه تا هنوز فیض و کرامات و خرق عادات جاری
 اند و قبله حاجات سالکان اند و فرا شریف او قریب بفصل
 یک کوس از او رگون است و از حضرت سید محمد عمر رحمة الله
 علیه یک پسر معروف بسید محمود رحمة الله علیه بوجود آمده
 بود و سید محمود رحمة الله علیه در بحر جمع مستغرق گشته بودند
 در ساحل نفرقه نآمده و بدعوت خلق نپرداخت **فصل دوم**
 کرامات و خرق عادات حضرت غوث الاعواص و غوث جهان
 حضرت شیخ الاسلام و السالین حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه
 شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه پسر شیخ سید محمود رحمة الله علیه بودند
 سید محمد عمر رحمة الله علیه است حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه غوث الوقت
 و یکی از اولیا و حانیان بود بقولت که در امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

چند اولیا که معروف بروحانیان بودند گذشته اند یکی از اولیا
 الله که معروف بروحانیت است حضرت غوث الاعظم شیخ
 سید عبدالقادر جیلانی رحمه الله علیه است و دیگر حضرت شیخ
 سید محمد روحانی رحمه الله علیه است و چند اولیای دیگر اند
 و بعضی میگویند هفتاد تن است از روحانیان و بعضی میگویند
 که ازین کم است و الله اعلم بالصواب نقلست که حضرت
 شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه شکرده چله کرده بود و در
 ریاضات و مجاهده نظیرنداشته بود نقلست که حضرت
 سید محمد روحانی رحمه الله علیه هفتاد روز در میان کوه می
 و در میان این شبها چیزی افطار نمی کرد و بعد از گذشتن
 هفتاد روز به برگ درختان افطار می کرد و وی ولی مادر زاد
 بود نقل مشهور است نزد عام و خاص در ولایت غزنی که
 حضرت سید محمد روحانی رحمه الله علیه که از مادر متولد شد

در آن ساعت بهوا الشکل مرغ سفید پریده رفت و جد بزرگوار
 او یعنی حضرت محمد عمر رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود باو کسی خبر
 رسانید که یکی نواسه شما در بوقت متولد شد و شکل مرغ سفید بهوا پرید
 و رفت حضرت شیخ سید محمد عمر رحمة الله علیه چیزی بسکت کرد دست
 خود داشتند بود و فرمان کرد که شما این فلان جانوا سسه من از هوا
 بر زمین افتاد بسیار بد انا انجام دمان بخانه آورند و آن زمین کرد و
 حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه از هوا افتاده بود آن
 زمین از برکت افتاد آن اوما هنوز بمشاد من غله میکند خواه خشک
 سالی باشد یا نباشد این کرامت و نیز اوما هنوز جاریست نقلت
 که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه را اسپها بود که در بیابان
 می چرید و روزی از گشت مردمان کلان گوان اسپها چیزی خورده
 بود کلان گودیه است از دیات ز رست پس مردمان کلان گوان
 آن اسپهای حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه در قلعه بند کردند

هر چند که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه بمردمان کلال
 فرمود که شما باین نعمت نقصان کشت از باغبانند و اسپان ما را که پس
 بدیده مرومان کلال گو قبول نکردند بعد از آن شیخ سید محمد روحانی
 رحمه الله علیه اشارت بدست بطرف قلعه کلال گو کرد و گفت که اسپان
 ما بیا فوراً دیوار طرف مشرق قلعه برین افتاد و اسپان گر بخفته
 بجهت سید محمد روحانی رحمه الله علیه رسید و یک طرف قلعه که
 راست حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه افتاده بود تا
 مروان کلال گو قصد بنا دیوار آن قلعه می کند باز خود بخود می افتد
 و نمیتواند ساخت و کرامات که در افتادن دیوار آن قلعه بود تا هنوز
 جاری است و نقلست که امیر تیمور لنگ باو شاه و دل خود
 شک داشت بود که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه را اولیا
 روحانی باشد یا نباشد بعد از آن امیر تیمور لنگ باو شاه دعوت
 کرد و حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه در مسجد شریف بود

و امیر تیمور لنگ بادشاه بسیار مردمان گفت که حضرت شیخ
 سید محمد روحانی رحمة الله علیه را در یک آن برای دعوت در خانه
 جدا گانه بطلبید اگر روحانی باشد همراه هر کس بخانه او برود و اگر نباشد
 همراه یک کس برود مردمان همچنین کردند که تیمور لنگ بادشاه
 گفته بود همه مردمان مجتمع پیش حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله
 علیه آمدند و هر کس برای دعوت بخانه خود طلبید حضرت شیخ
 سید محمد روحانی رحمة الله علیه همراه هر کس در یک وقت بخانه
 او شان متفرق رفت و بدعوت امیر تیمور نیز رفت و در سجده نشسته
 بود امیر تیمور ازین قسم کرامات و خرق عادات غریب و عجیب
 از حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه دید و مقتدر و غلام
 حلقه بگوش او گردید و کرامات دیگر حضرت شیخ سید محمد روحانی
 رحمة الله علیه هنوز در زمرت جاریست هر کسی از خاص و عام بپوشیده
 نیست آن کرامت این است که تا بهر جا گنبد مزار او آشکارا

میشود و آنجا از برکت او مار کسی را میگذرد و نقلست که از حضرت
 شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه چهار صد طالبان حق نقلست
 و ولایت یافته بودند و از کمال تکمیل ساینده بودند و این چهار
 صد را خرقه پوشانیده بود و کرامات و خرق عادات و فیضان
 از قبیر شریف او تا هنوز بمثل زنده ولی جاریست نقلست از
 حضرت سید حسن رحمه الله علیه گفته است که حضرت شیخ سید محمد
 روحانی رحمه الله علیه قوت چهار غوث سید دارد فائده بنده
 خاکسار نقل از پیر خود یعنی حضرت سید فدا محمد عبدالکریم رحمه الله
 علیه سکیم که روزی در مزار حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه
 در حالت خور و سالی در میان شب پهلوی غلطیده بودم و در وازه
 هزار از طرف درون بسته کرده بودم ناگاه وقت نیم شب از قبیر
 شریف حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه یک شخص سفید
 پوش بیرون آمد و دو رکعت نماز بوجه حسن ادا کرد بعد از آن

نزد من رو بر و استاده شد و هر دو دست بدعا برداشته در حق
 من دعا کرد و بکثرت آثار دعا تا بهنوز ظاهر میشود فائده بنده خاکسار
 نقل از پیرو مرشد یعنی از حضرت سید فدا محمد عجله لکرم رحمة الله
 علیه میکنم که وی گفت روزی قریب بنارس بدو کوس در جنگل
 بودم آنوقت ظهر بود برای وضو آب بنجواستم چند جاباب افتهم
 لکن آن آب بر زعم من نجس بود در آنوقت خفقان و غم و الم
 بسیار بر من طاری گردید یک بیک گنبد فرار آنحضرت شیخ
 محمد روحانی رحمة الله علیه در میان آسمان و زمین بالای شهر بنارس قریب
 شد و دوازده گنبد فرار او خوب نزدیک ظاهر بنظر ما آمد قریب یک ساعت
 در آن حال گنبد او بر هوا ایستاده بود و وفرت و سرور دل
 من بسیار آمد و غم و الم و پریشانی در آنوقت زایل گردید بعد از آن
 گنبد فرار شریف او از نظر غائب گردید و آنوقت آب طلب هر برای وضو
 مرا میر کز فائده حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه بنجواشته بود

یکی را نام سید فتح الله بهایانی رحمه الله علیه است و نام دیگر سپهر او
 سید ناصر الدین رحمه الله علیه است و نام دیگر سپهر او سید اسماعیل رحمه الله
 علیه است و نام دیگر سپهر او سید نیک بین رحمه الله علیه و غرض حضرت سید
 محمد روحانی رحمه الله علیه در زمرت زیر کوه واقع شده است
 و زمرت را از فیض و برکت مالا مال کرده اند **فصل سوم در بیان**
کرامات و خرق عادات شیخ سید فتح الله بهایانی رحمه الله علیه که
یکی از سپهر گرامی و بزرگوار از حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله
علیه است شیخ سید فتح الله رحمه الله علیه قطب وقت بود و اثنای
حالی داشته بود و در کرامات و خرق عادات در عصر خود نظیرند
بود و ریاضات و مجاهدات شاقه مثل او کسی نپسوزانده است
و کرامات و خرق عادات تا هنوز از غرار شریف او جاریست
زنده او بیا و عزرا و قبله حاجات دور و پیشانست نقلست
که حضرت شیخ سید فتح الله رحمه الله علیه در حالت زندگی چیزی

از قسم طعام نخورده بود بغیر شیر و خور و نوش از برای خود و بعضی
اوقات ارشادش بیابان میساخت نقلاست که حضرت شیخ سید
فتح الله بیابانی رحمه الله علیه در وقت حیات پدر بزرگوار او
تجربید اختیار کرد و بطرف کوه طور رفت و در آنجا مدت مدیدی با
شاقه بجا آورد و بعد از مدت مدید پدر بزرگوار او یعنی حضرت شیخ
سید محمد روحانی رحمه الله علیه یک مرید را گفت که او معروف
حاجی ملنگ بود که شما برو و سید فتح الله رحمه الله علیه را
در کوه طور فلان جادو چله نشسته اند اینجا بیا و دید حاجی ملنگ
با هر چه بکوه طور رسید که حضرت شیخ سید فتح الله رحمه الله علیه از
چله خانه که در کوه طور داشته بود بیرون آمد حاجی ملنگ حضرت
شیخ سید فتح الله رحمه الله علیه را از دور گفت که یا سید فتح الله
رحمه الله علیه شما پدر بزرگوار طلبید و بیا همراه من که پدر بزرگوار
شما سیر ما هم حاجی ملنگ بود که چند گز نزد یکساعت است ایستاده

فتح الله رحمة الله عليه نمیتواند شد اگر بگوید گزافه نزدیک میشد بدعای حاجی
ملنگ میسخت و سید فتح الله رحمة الله عليه گفت حاجی ملنگ
خیال نکند حاجی ملنگ باز بحضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله
عليه رسید و حال صورت واقعه گذشته باو گفت و حضرت شیخ سید محمد
روحانی رحمة الله عليه کفش خود برداشت و بردیوار زد و بعد از آن
حاجی ملنگ را گفت که برو سید فتح الله رحمة الله عليه بگیرد
و نزد من بیا این مرتبه نزد یکیت او شما نوزید و شوکت حضرت
سید فتح الله رحمة الله عليه را شکستم حاجی ملنگ رفت بکوه طور
نزد سید فتح الله رحمة الله عليه رسید او را گفت که پدر بزرگوار شما
طلبیده بیا همراه من که نزد پدر بزرگوار شما برسانم حضرت شیخ
سید فتح الله رحمة الله عليه حاجی ملنگ را گفت که شما خوب کردی
که شکایت از من نزد پدر بزرگوار من کردی که او کفش بردیوار
زد آن کفش بر من افتاد و پیر مرا شکست و حاجی ملنگ شیخ

سید فتح الله رحمه الله عليه را همراه خود نزد حضرت شیخ سید محمد
 روحانی رحمه الله عليه آورد و باور سید فتح الله رحمه الله عليه و پدر
 او شیخ سید محمد روحانی رحمه الله عليه برای سید فتح الله رحمه الله عليه
 علی بسیار الحاح کرد که چیزی از طعام از دست مایان بخور شیخ
 سید فتح الله رحمه الله عليه انکار کرد که من طاقت خوردن طعام
 ندارم بعد از آن مادر او برای سید فتح الله رحمه الله عليه پیشانی
 و پیش سید فتح الله رحمه الله عليه برای خوردن آورد و شکل آن پنبه مثل شکل
 خون گردید بعد از آن شیخ سید فتح الله رحمه الله عليه بانی رحمه الله عليه از
 پدر و مادر معذرت کرد که مرا بخوردن طعام تکلیف نباید داد
 شیخ سید فتح الله رحمه الله عليه بانی رحمه الله عليه همه عمر در تفرید و تجرید
 سیکنداشت و ظهور گرامات و حرق عادات از وی بلا تکلیف
 ظاهر میشد قائده فقیر از حضرت سیدنا و مرشدنا و مولانا سید
 فدا محمد عبد الکرم رحمه الله عليه نقل میکنم که او گفت که روزی در

فراز شریف سید فتح الدین بیابانی رحمه الله علیه نشسته بودم ناگاه
 چند مردمان آمد بمزار او بسیار التجا و زاری آغاز کرد و این میگفت
 که چند گو سپید از مایان دزدان برده اند و مایان معتقدان سید
 فتح الدین بیابانی رحمه الله علیه هیشتم این میخواستیم که گو سفید
 مایان از دزدان باز آمد حلتشان به مایان برساند بهمن ساعت
 وقت پاشت بود بعد از گذشتن یک ساعت قریب فراز شریف
 گو سفیدها که دزدان برده بودند یک بیک ظاهر شد و نزدیک
 مزار و بمزار او آمد آن مایان گو سفندان خود را دیدند بسیار
 در تعجب ماندند که این گو سفندان قریب بست روز شده است
 که از مایان دزدان برده بودند و در کرامات حضرت شیخ سید فتح الدین
 بیابانی رحمه الله علیه عوام الناس در تحیر ماند بعد چند مدت آن
 دزدان که گو سفندان و ردی کرده بودند آنها بخود بیان کرد
 که در فلان کوه گو سفندان میچرانیده بودم و در بیابان فلان رؤ

بوقت چاشت یک بیک آن گو سفندان را بنیافتم و آن تایخ
 که دزدان بیان کرد در همون روز و همون تایخ گو سفندان بمرا
 حضرت سید فتح السد بیا بانی رحمه الله علیه بطهور آمده بودند و گمان
 دزدان از فرار شریف سه منزل دور بود و کراماتها دیگر بسیار
 دارد که در تحریر گنجایش ندارد و در اینجا بنقدرا اختصار آمد و
 فرار شریف سید فتح السد بیا بانی رحمه الله علیه بمقدار دو
 کوس از فرار پدر بزرگوار بسبت مغرب واقع شده است **فایده**
 دزد که حضرت سید ناصر الدین رحمه الله علیه که یکی از فرزندان
 شیخ سید محمد روحانی رحمه الله است که کمالات ظاهری و باطنی
 از پدر بزرگوار حاصل کرده بود و شیخ وقت بود و مقام
 عالی و اشارات رفیع داشته بود و در ریاضات و مجاهدت
 یکتا بود از کمال تکمیل رسیده بود و فرار شریف او بسیار
 پر فیض و تملک حاجات درویشا هست و فرار او از پدر بزرگوار

اوبیک کوسبست مغرب واقع است فائده در ذکر شیخ
 سید اسماعیل رحمۃ اللہ علیہ کہ از فرزندان سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ
 است کمالات ظاہری و باطنی از پدر بزرگوار حاصل نموده بود
 و بمقام تکمیل رسیدہ بود و شیخ وقت بود و کرامات و خرق عادت
 تا هنوز از فراتر شریف او جاری است و در ریاضات مجاہدہ بسیار
 عالی بہت داشتہ بود و فراتر شریف او قریب فراتر پدر بزرگوار
 واقع شدہ است فائده در ذکر شیخ یکب بن رحمۃ اللہ علیہ
 کہ از فرزندان حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ است
 کمالات ظاہری و باطنی از پدر بزرگوار خود حاصل کردہ بود
 و در ریاضات و مجاہدہ و در تمارک نشینی نظیر داشتہ بود و
 شیخ وقت و کرامات و خرق عادت از بسیار ظہور آمده بود
 و فراتر شریف او بسیار پر فیض قبلہ حاجات درویشان است
 و فراتر شریف او در بلای کوه قریب بموضع اورگون واقع شدہ

است قائده در ذکر فضائل و کرامات و خرق عادات قطب
 زمان شیخ سید سلیمان رحمه الله علیه است که یکی از نوادگان سید صدر الدین
 رحمه الله علیه است شیخ سید سلیمان رحمه الله علیه در عصر خود قطب
 بود و کمالات ظاهری و باطنی بسیار داشته بود و خرق عادات
 و کرامات از او بسیار بطور آموخته بود و در علوم ظاهری و باطنی
 نشان رفیع داشته بود و مجتهد الوقت بود و مزار شریف او بسیار
 پر فیض است تا هنوز کرامات و خرق عادات و فیضان از مزار
 او جاریست و مزار او قبله حاجات و رویشانت و از روی حجاب
 کثیر بحال و تکمیل رسیده اند و خرقه بسیار خلفاء را پوشیده اند
 و مزار شریف او قریب بدیه سیادت بالای همین واقع شده
 است قائده در ذکر حضرت سید شمس الدین رحمه الله علیه
 که یکی از فرزندان شیخ سلیمان رحمه الله علیه است شیخ سید سلیمان
 رحمه الله علیه شیخ کبیر بود و کمالات از علوم ظاهری و باطنی

از پدر خود حاصل کرده بود و در ریاضات و مجاهده شان رفیع
داشتند بود و کرامات و خرق عادات و فیضان تاهنوز جاریست
فقیر خاکساز مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبد الکریم رحمته الله علیه
نقل میکنند فرمودند که روزی در مزار شریف او در میان شب
تنهانش تنه بودم یک آواز میب از بیرون مزار شریف او سمع
مایان رسید از آن آواز میب خوف بر مایان طاری گردید
در آنوقت حضرت شیخ سید شمس الدین رحمته الله علیه از قبر
بیرون آمد بصورت روحانی پیش من استناد و گفت که بیا
که این را بمن اینقدر گفت آواز میب که من شنیده بودم
او یکدم گرم شد و از من خوف زایل شد و تسکین مرا حاصل گردید
و حلاوتی در دل من یکبارگی پیدا شد از حد زیاده و کیساعت
ایستاده بودم را دیدم من او را دیدم لکن خوبصورت و نورانیست
که او داشت تاهنوز شبیل او کسی ندیدم و دود و شال و سرخی کلی پدید

بود و از یک عمامه بسته کرده بود و بشکل چهارده ساله کودکی بطور
 آمد و مرا چیزی گفت که از آن کلمات تا هنوز فیض مرا حاصل
 میشود و کرامات او بسیار است و رنج اینقدر ذکر کرده شده اند
 و فرار شریف او قریب هزار پدربزرگوار است و بسیار فیض است
 باب در بیان نوافل و ادعیه و این باب ششم در فصل است
فصل اول در بیان نماز تہجد و دیگر نوافل نماز تہجد مستحب
 است که بعد از نصف شب یا ثلث شب بصلوة تہجد مشغول
 شود چنانچه خطاب غزیر با صدر رسالت علیہ السلام کہ درین
 معنی ورود یافت **قوله تعالیٰ** يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ الْقَلِيلُ
الْأَقَلُّ لَا تَصِفْهُ أَوْ تَقْصُ مِنْهُ قَلِيلًا ترجمہ می مرد چادر
 در خود بچپیدہ برخیز برای نماز تہجد تمام شب مگر اندکی کہ آن
 قیام نیم شب است یا کم از نیم شب غرض همین است کہ در اندامی سلام شود
 صلی علیہ و آلہ وسلم خواند نماز تہجد فرض و قیام تمام شب عبادت رسول صلی علیہ و آلہ وسلم

دو دیگر اصحاب نیز فرض بود رسول الله و دیگر اصحاب که همراه رسول
 تمام شب نماز تہجد میگزاشت در پایی ایشان و زم آید بعد از آن
 رسول جلشانه رسول الله را امر به تہجد به نصف شب کرد و یا که نصف
 شب فائده در ابتدای اسلام نماز تہجد فرض بود بعد از آن
 فرضیت نماز تہجد منسوخ گشت لکن استحباب تا هنوز باقی است
 كما قال الله تعالى اقمہ جديہ نافلة لك بعد انان آیات
 فرضیت تہجد منسوخ گشت نفل گردید نماز تہجد نفست لکن
 قوت استحباب است ازین سبب کہ رسول الله صلی الله
 علیہ و آلہ وسلم بر نماز تہجد بسیار ترغیب داده اند ہر نماز کہ رسول
 صلی الله علیہ و آلہ وسلم ترغیب می داده بود و بخود نیز می کرد
 مستحب میشد چنانچہ در خبر است قال علیہ السلام علیکم
 بقیام اللیل فانکم مرضاء لربکم و هو داب المصیان
 قبلکم و منہا عن الائم و ملقاۃ اللوز و مذہب مکی

الشَّيْطَانِ وَمُطَرِّقٌ لِلدَّاعِيَةِ الْجَسَدِ تَرْجُمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده اند که شمایان لازم است که نماز تجمید
 بکنید پس تحقیق نماز تجمید سبب رضای پروردگار شمایان است
 و گذاردن نماز تجمید طریقه صالحین است که قبل از شمایان انبیاء و
 اولیا گذشتند و نماز تجمید منع میکند مصلی را از گناه و بسبب نماز تجمید
 گناه میریزد و ساق میشود از مصلی و نماز تجمید دو میکند که وجیه شیطانی
 و دو میکند بیماری از بدن مصلی و در خبر است که رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم فرموده اند هرگاه که بر نماز تجمید مصلی ایستاده میشود گناه
 او بکس نماز تجمید میریزد از مصلی چنانچه برگ درخت میریزد و باد
 خزان و نیز در خبر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
 اند که هر کس که تجمید بخواند قبر او روشن و نورانی میگردد و نیز در خبر است
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که بعد از نصف
 شب که در آخر وقت ثلث لیل المدخل سلطان در آسمان نیاید

نزول فرماید و فرشته‌های سیاحین را امر کند که بروشما
 در نیوقت بهین که کدام بنده از بندگان من نماز تہجد و شایان
 من مشغول است و کدام بنده غافل است و فرشته‌های آید درین
 می بیند هر کس که به تہجد مشغول است حال او بالحد حل شان بیان
 می کند که فلان شخص فلان جاد و تہجد یا در طاعت و عبادت مشغول
 است الله جل سلطان فرشتگان را فرمان می کند که گناه او را
 من معاف کردم و دعای او را اجابت نمودم غرض همین است
 که نماز تہجد شان عظیم دارد هیچ نبی و ولی از نماز تہجد غافل نبود و تہجد
 نماز صدیقین است و نماز تہجد افضل بر جمیع نوافل است که در روز
 باشد و سبب نماز تہجد باطن مصلی نورانی میگردد و ظلمت جسمی از او
 میرود و دعا مستجاب میگردد و مصرعه که دعای نیم شب ^{کنند} فی صد بلا
 و نماز تہجد دوازده رکعت است اگر هشت رکعت خواند و اگر دوازده
 خواند پیش رکعت اندام چهار رکعت خواند این نیز جایز است عن

همین است که گاهی رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز تہجد چار
 رکعت خوانده است و گاهی شش رکعت خوانده است و گاهی
 رکعت خوانده است و گاهی دوازده رکعت خوانده است و خواندن
 نماز و تہجد از نماز تہجد افضل است چنانچه در حدیث آمده است که نماز
 و تہجد از نماز تہجد بگزاید لکن این برای هر کسی نیست تہجد گذاردن
 دو قسم است بعضی بر خود اعتماد دارد و بقیام شب عادت گرفته باشد
 و بهتر برای آن شخص نیست که نماز و تہجد را در آخر شب از نماز تہجد بگذارد
 و دیگر شخص نیست که بر خود اعتماد کلی ندارد و بر نماز تہجد نیز عادت
 نباشد آنرا باید که بعد از نماز خفتن نماز و تہجد بگذارد و اگر این شخص تہجد
 گزارد نماز و تہجد را عاده نباید گزارید که دو نماز و تہجد در یک شب
 در مذہب امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ ممنوع است و قرائت در نماز
 تہجد یا سورہ یسین هر قدر که می تواند بخواند یا سورۃ الملک یا سورہ
 مثل آیات کرسی یا امن الرسول یا سورہ الصنحی و سورہ الم نشرح باید

هر رکعت قبل بگویند سه رکعت بخوانند غرض همین است که در تجمید
 قرأت معین بطریق مینونه از آن از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم تأمل شده است هر قدر که مصلی بتواند این قدر قرأت به نماز تجمید
 باید خواند فائده بعضی از مشتاقان از غایت شوق لقای
 جل شانزه و همیشه مستغرق در ذکر الله جل سلطان باشد چنانچه
 شیخ ابوطالب کی رحمه الله علیه در کتاب فیه تالک الوالیین طائفه
 کس را از تابعین شمار کرده است که ایشان نماز با مداو بوضوئی
 شبانگاه گذاریده اند و اکثر اولیا بعد از تابعین و تبع تابعین که
 همه شب نماز و عبادت الله جل شانزه نشسته بود که بسا لها در خواب
 نکرده اند این قسم شایخ از حد و شمار بیرون است غرض همین است
 که سالکین بعد از فنا و بقا در مقام تکمیل میرسد آن سالکان در مقام
 شب نماز تجمید و دیگر عبادتها که در همه شب میکنند مانده نمی شود زیرا که
 نورانیت در عبادت شب بسیار است و نورانیت غذای صورت

موبوئی او شان است گیر از و نیاز که سالک باله صل سلطان
 دارد و در نیم شب از آن راز و نیاز خط بسیار می یابد ازین سبب طلب است
 در مزاج او نمی آید فائده نماز اشراق دو رکعت است و در رکعت
 اول بعد از سوره فاتحه سوره و الضحی بخواند و در رکعت ثانی الضحی
 بخواند یا در هر دو رکعت سه بار قل هو الله بخواند یا دیگر سوره
 که بخواهد بخواند درین نماز نیز قرات حسین سمنه از حضرت رسول
 الصلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است یا نماز اشراق چهار
 رکعت بخواند و فضیلت نماز اشراق حدیث بسیار آمده است و
 فوائد و منافع بسیار دارد فائده نماز چاشت دو از ده رکعت است
 و اگر اکتفا بهشت رکعت بکند نیز هیچ ندارد و اگر شش رکعت بخواند
 نیز جایز است و اگر چهار رکعت بخواند نیز هیچ ندارد و قرات نماز
 چاشت مثل نماز تہجد است فائده بعد از نماز مغرب خواندن
 شش رکعت نوافل فضائل بسیار دارد که این نماز او این

است این نماز سبب مغفرت مصلی است **فصل دوم در بیان**
 ادعیه که بعد از نماز تہجد یا بعد از نماز فرض یا دیگر اوقات پنجوازد یا
 که بعد از نماز تہجد یا بعد از اشراق یا بعد از نماز چاشت یا بعد از نماز
 اوایلین این دعای تکبیری بخواند که در فتح ابواب غیبی و فتوحات
 و برای رفع حاجات بسیار مؤثر است و دیگر خواص نیز بسیار دارد
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا
 وَ سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
 وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللهُ أَكْبَرُ مَا ذَا الْجَلَالِ وَلَا أَكْرَامُ يَا
 أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ أَكْرَمْنَا يَا أَكْرَمَ الرَّاحِمِينَ أَرْحَمَنَا
 و دیگر برای دفع ظلم ظالم و آفات و بلیات و رفع حاجات و
 قبول دعا خواندن این آیات کریمه بسیار مجرب است و این
 دعای ذوالنون علیه السلام است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

فَأَسْتَجِبْنَ لَهُ وَنَجَّيْنَهُم مِّنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي
الْمُؤْمِنِينَ خلاصه این است که اگر کدام شخص برای حصول طلب
دو آزده روز هر روز دو آزده هزار بخواند اول آخر سه بار در روز
بخواند انشاء الله تعالی مراد او برآید و طریقه خواندن دیگر این است
که یک لک بست و پنجاه بار بخواند و دیگر طریقه آسان این است
برای دفع بیماری یا دیگر حاجت بعد از نماز عشاء چهل و یک بار بخواند
و دیگر دعا برای دفع آسیب این است که در گوش چپ آیه
این آیات هفت بار بخواند آسیب زده هشیار می شود
انشاء الله تعالی آیات این است وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ عَلَى
كُنُوزِهِ جَسَدًا ثَقِيلًا نَّاب و اگر این آیات کسی را یاد آید
در گوش راست آسیب زده سوره فاتحه سه مرتبه بخواند
و در گوش چپ سوره قل عوذ برب الفلق و قل عوذ برب الناس
این دو سوره سه بار بخواند فائده خواندن آیه الکرسی هر روز

هفت مرتبه برای حفاظت از جمیع بلیات و واردات اثر تمام
 دارد و ثواب بسیاری یابد فائده در حدیث عائشه رضی الله تعالی
 عنها آمده است که اگر کسی مثل کوه احد قرص باشد بکثرت خواندن
 این دعا الله جل سلطانة قرص وادامی کند و خواندن این دعا برای
 حصول هر طلب بسیار تاثیر دارد و دعا این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ يَا فَارِجَ الْهَمِّ كَاثِفَ الْغَمِّ مُجِيبَ دَعْوَةِ
 الْمُضْطَرِّينَ رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَرَحِيمَ الْآخِرَةِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَرْحَمَنِي
 بِرَحْمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ تُغْنِيَنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ اِنْ
 دعا برای حاجت وادامی قرص هر روز دو آرزو مرتبه بخواند و
 و آخر سورت درود بخواند و در شریف این است اللَّهُمَّ صَلِّ
 عَلَى مُحَمَّدٍ مَعْدِنِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَآحْتَمِ
 وَآمَنْتُمْ بِهِ بَارِكْ وَسَلِّمْ بَعْدَ مَنْ صَلَّيَ عَلَيْهِ مِنْ مَخْفِي سِوَاكَ
 سالک را باید که بعد از خوردن طعام بذكر کلمه توحید بفت در

یکصد مرتبه شغول باشد که کدورت و سیاهی طعام از دل
 لطافت بخواند این ذکر و در شود کلمه توحید این است لا
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
 وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یا کلمه تجید یکصد بار بخواند نیت
 سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ یا کلمه شغف
 یکصد مرتبه بخواند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم این را
 بخوابد هر روز یکصد مرتبه بخواند استغفر الله العظیم الذی
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ یا این دعا یکصد
 مرتبه بخواند یا سَحَى یا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ یا این
 دعا یکصد مرتبه بخواند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْغَرِيْبُ الْيَائِسُ الْكَافِرُ
 الْخَائِلُ یا این دعا یکصد مرتبه بخواند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَيُّ
 الْمُبِينُ و بخواندن این از کافران و کفرها نیکتر است که هر روز یکصد

مرتبه بخواند که ورت و سیا هی طعام از دل سالک یکبارگی می رود
 و نور دل او تجلی میگرد و اگر یک دعا ازینها که مذکور شده است یکصد
 بار بخواند نیز نورانیت سالک را بسیار می بخشد و که ورت و سیا
 طعام بخواندن این دعا دور میشود و این ادکار برای رفع حاجات
 نیز مجرب است و در اول دعا و آخر دعا سه بار باید که در و بخواند
 سالک را باید که بعد نماز عشا از سخن فضول احتراز کند که دل سیاه نگردد
 هرگاه که دل سیاه میگرد و فضول گفتن بیهک و بات خوردن نقصان
 نماز تجرد می آید سالک باید که با وضو خواب بکند که با وضو خفتن کبرتها
 بسیار دارد و معاون بر نماز تجرد است مخفی بسیار که ملفوظات از حضرت
 سیدنا و مرشدنا مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمۃ اللہ علیہ صنیعۃ الوالی
 گردید که درین زمانه حکم کبریت احمد دارد و برای شتاقان راه سلوک
 اکیست الحمد لله رب العالمین وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُوْلِهِ
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ اَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

الحمد لله والمنه که این ملفوظات حضرت سیدنا و مرشدنا و مولانا سید فدا
 محمد عبدالکریم رحمته الله علیه بفضل خالق جل سلطان و لطیف سید الاولین
 و الاخرین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بقید تحریر آید و جامع این ملفوظات
 متبرکه که مولوی فضل الباری ولد مولوی عبد الغزیز مرحوم مغفور رحمه الله
 علیه ساکن موضع نارنگان نون قریب بردوان و کاتب این ملفوظات
 متبرکه سید ولی احمد خلف سید الفت حسین غفر الله لهما بهار است
 ایستادن ناظرین دعای خیر داریم **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ لِمَوْءَلَيْهِ**
وَ لِكُلِّ تَنَبَّهِ امِين يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 تاسیخ اختتام این کتابت کتبه بن سید علی حسن مکی کاتب
 مردان جناب حضرت مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمته الله علیه

کعبه اصفیا و صدیقین

۱۰۰ قبله اولیا و اهل یقین

شه فدا می محمد عبدالکریم

۲۰۰ شیخ آفاق بی عدیلان سیم

۲۰۰	رهبر راه علم و عرفانست	پیشوا حق شناسانست
۳۰۰	شرف خاندان سادات	صاحب خاتون کرامتست
۱	از مردمان خاص آن دین	مولو فیض الاری حق بین
۴۰	منطق حق شناسان غایت	محو مطلق شد از حمایت او
۶۰	سالك مسلك طریقت شد	رهبر جاده حقیقت شد
۱	اوشینده هرا نیچه از ملفوظ	حضرت شیخ بادل مخطوظ
۳	جمع کرده بحسن سعی تمام	صیقل لو صلیبن نهادن نام
۲۰۰	روز یکشنبه ساعت فاخر	سینده از جمادی الاخر
۶۰	سینده صد و پنجاه هجری بود	کین نگار مراد جلوه نمود
۴۰	محسن از سال ختم بادل	از شعرها نشان در داد

واقعه

فضل باری که دشمنان اهل حق را
 با تفریق از سرگرم محسن این گفت
 گواهی خواین چشمه حیرت جاری
 سال تربیت مسلك فضل الباری

بسم الله الرحمن الرحيم

شجره طیبہ سلسلہ عالیہ قادریہ

الہی ہجرت رسول الثقلین نبی اکرم حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 الہی ہجرت حضرت امام المشرق والمغرب البیر المونین علی کرم اللہ وجہہ
 الہی ہجرت حضرت امام اربعین الشہداء امام حسن و حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 الہی ہجرت حضرت امام الاصفیائے اربعہ امامین العابدین رضی اللہ عنہما
 الہی ہجرت حضرت امام الانبیاء امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 الہی ہجرت امام الصادقین قبلہ الثقلین امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
 الہی ہجرت حضرت امام الثمینیین امام موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ
 الہی ہجرت حضرت امام جہان قبا عارفان امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ عنہما
 الہی ہجرت حضرت سفینۃ الاولیاء پیر و ی مرشد رہنما موقوفہ خیر جوہر علیہ
 الہی ہجرت حضرت غوث جہان یگانہ از ان مآں حاجۃ المؤمنین شیخ سبط علی حرم علیہ

الہی بحرم حضرت سلطان الثمانین قدوة السالکین صنیہ بقدر رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت قبلۃ العارفين قطب الملتہ والدين ابو بکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت قدوة الزاہدين قبلۃ الیقین حضرت ابو الفضل عبد الوہاب رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت شیخ الشیخ شمس العارفين شیخ ابو الفتح یوسف طوسی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت بذرہ السالکین عمدة العارفين شیخ ابوالحسن قرشی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت قطب الاقطاب بوسعید مبارک مخزومی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت امام طریقت و شریعت سلطان الاولیاء غوث الثقلین
 محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت خازن حرم شیخ طریقت سید عبدلرزاق رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت سلام الاقیما قبلہ الاصفیاء شرف الدین قتال رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت قطب زمان شیخ دوران سید عبد الوہاب رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت زاہد جهان سید بہاء الدین رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بحرم حضرت دریای وحدت سید عقیل رحمۃ اللہ علیہ

الهی بجزت حضرت یگانہ جهان امام الاتقیاسید لیدین صحرا الی ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 الهی بجزت حضرت قاسم سنت مامی بدعت سید گدا رحمن برابی کوسن حمتہ الدی ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 الهی بجزت حضرت عارف تبدیاتی باند شمسید لیدین عارف حمتہ اللہ ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 الهی بجزت حضرت مخزن اسرار الهی سید گدا رحمن رحمتہ اللہ علیہ
 الهی بجزت حضرت مام الاورعین سید فضیل رحمتہ اللہ علیہ
 الهی بجزت حضرت نجوم ہدایت بہان شریعت شاہ کمال کھٹلی رحمتہ اللہ علیہ
 الهی بجزت حضرت شیخ جهان قطب ان شاہ اکند رکھتلی رحمتہ اللہ علیہ
 الهی بجزت حضرت قطب الاقطاب غوث لاغواشا مام طریقت و
 شریعت احمد کابلی سرہندی مجدد الف ثانی رحمتہ اللہ علیہ
 الهی بجزت حضرت خازن حمت مقوم شریعت طریقت قطب شیخ احمد سعید ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 الهی بجزت حضرت شیخ ابیت مظہر طریقت قطب الاقطاب شیخ عبد الواحد ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 الهی بجزت حضرت شیخ المشائخ امام العابدین قبیلۃ الزاہدین قطب ان جہان شیخ محمد عابد حمتہ اللہ علیہ
 الهی بجزت حضرت مظہر طریقت شریعت قطب الاقطاب مظہر جہان شمسید لیدین ^{رحمۃ اللہ علیہ}

الهی بجز حضرت امام الصغیر قبله العارفین سید الامام علیشاه رحمه الله علیه
 الهی بجز حضرت شیخ المشائخ هادی طریقت و شریعت قطب الاقطاب
 حاجی الحرمین شیخ محمد جان رحمه الله علیه
 الهی بجز حضرت مخدوم جهان جهانگشت بحر المعنی مخزن کرام
 یزدانی آیت من آیات الله مخدوم سید علی گلشاه رحمه الله علیه
 الهی بجز زبده العارفین قدوة الصغیرین محی الملک والذین
 مرشدنا و مولانا سید محمد عبد الکریم ادام الله برکاته
 الهی بجز و برکت اخذت که درین سلسله مبارکه مذکور اند
 مراد این این گنه گار بر آرمین شرم آرمین
 بنده فقیر سید محمد عبد الکریم را نسبت و اجازت و خلافت
 از حضرت مولانا مخدوم جهان جهانگشت سید علی گلشاه رحمه
 الله علیه بطریق قادریه بترتیب و واسطه که درین سلسله مبارکه
 مذکور است رسیده

الحمد لله با تمام خوشه چین خرمن ارباب طریقت المتوفع بفضل الباری
 فضل الباری انتظام و ترتیب این شجره طیبہ طریقه عالیہ قادریہ پورہ
 حسن صورت بابت متقلد برادران طریقت آنست که عامی ابد کا خیر و

شجره طیبہ طریقه عالیہ نقشبندیہ

آلہی بحیرت سوال الثقلین نبی اکرم حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 آلہی بحیرت حضرت خلیفہ اول افضل الصلوات بالتحقیق میر المومنین ابو بکر
 صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

آلہی بحیرت حضرت شریع بین سلمان فارسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 آلہی بحیرت حضرت مقتدا صدیقین پیشوای متقین قاسم بن محمد
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ

آلہی بحیرت حضرت امام الصادقین قبلۃ العاشقین امام جعفر صادق
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

آلہی بحیرت حضرت غوث جہان پکار اہل زمان بایزید بطا حرمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت سلطان العاشقین قدوة السالکین خواجہ بوکاس
خرفانی رحمۃ اللہ علیہ۔

الہی بجزت حضرت قبلہ العارفين قطب الملبۃ والدين خواجہ ابو علی قاری ^{علیہ} رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت قدوة الزاہدین قبلہ اہل تعین خواجہ ابو یوسف
ہمدانی رحمۃ اللہ علیہ۔

الہی بجزت شیخ المشائخ شمس العارفين حضرت خواجہ عبد الخالق عجمی ^{علیہ} رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت بڑا السالکین عمدة العارفين خواجہ محمد عارف ^{علیہ} رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت قطب الاقطاب خواجہ ابو الخیر فغوی رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت خانِ رحمت شیخ طریقت خواجہ عزیزان علی رہتی ^{علیہ} رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت امام الاتقیاء قبلہ الاصفیاء خواجہ محمد بابا ساسی ^{علیہ} رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت قطبِ نایب شیخ دوران سید میر کلال ^{علیہ} رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت زاہد جہان خواجہ بہل الدین نقشبند ^{علیہ} رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت دریا و صحت خواجہ علاء الدین عطار ^{علیہ} رحمۃ اللہ علیہ

آلہی بجز حضرت یگانہ جان امام الاقصا مولانا یعقوب چشتی رحمۃ اللہ علیہ

آلہی بجز حضرت قائم سنت ماسی بدست خواجه عبد اللہ حرار رحمۃ اللہ علیہ

آلہی بجز حضرت بابائی باندہ مولانا محمد اہدلی رحمۃ اللہ علیہ

آلہی بجز حضرت فخرن اسرار آلہی مولانا محمود و شیر حمہ اللہ علیہ

آلہی بجز حضرت امام الاورعین خواجہ اکنسکی رحمۃ اللہ علیہ۔

آلہی بجز حضرت بنجوم ہدایت برہان شریعت خواجہ عبد الباقی رحمۃ اللہ علیہ

آلہی بجز حضرت قطب الاقطاب غوث الاخوان امام طریقت و

شریعت شیخ احمد کابلی سرسیدی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ

آلہی بجز حضرت خازن رحمت مقوم شریعت طریقت قطب جان

شیخ احمد سعید رحمۃ اللہ علیہ۔

آلہی بجز حضرت شمس ابی مظہر طریقت قطب الاقطاب شیخ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ

آلہی بجز حضرت شیخ الشانخ امام العابدین قبلۃ الزاہدین قطب جان

شیخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ۔

الہی بجز حضرت مظہر طریقت شریعت قطب الاقطاب مظہر جانچاں
شمس الدین حبیب الدین رحمۃ اللہ علیہ -

الہی بجز حضرت امام الصدفین قبلۃ العاشقین سید غلام علی شاہ
الہی بجز حضرت شیخ الشیخ ہادی طریقت و شریعت قطب الاقطاب
عاجی اکرمین شیخ محمد جان رحمۃ اللہ علیہ -

الہی بجز حضرت مخدوم جہان جہانگشت بحر المعنی مخزن اسرار و
آیت من آیات اللہ مخدوم سید علی گل شاہ رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجز حضرت بندۃ العارفین قدوۃ الصدفین محی الملۃ والدین
مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبد الکریم اوام اللہ برکاتہ
الہی بجز و برکت آنحضرت کہ دین سلسلہ مبارکہ مذکور اند مراد
دارین این گنہگار بر آئین ثم آمین -

بندۃ فقیر سید فدا محمد عبد الکریم لاسبب اجازت و خلافت حضرت
مولانا مخدوم جہان جہانگشت سید علی گل شاہ رحمۃ اللہ علیہ بطریقہ

عالیه نقشبندیه تترتیب واسطه که درین سلسله مذکور است سید
 احمد بابه تمام خوشه صین خرمین ارباب طریقت المتوق بفضل لباری
 فضل لباری انتظام و ترتیب این شجره طریقه عالیه نقشبندیه بوجه
 احسن صورت بسمت مترصد از برادران طریقت است که این عاصی
 را بدعا می خیمد یا دکنند *

الحاقه

بسم الله الرحمن الرحیم که این رساله تبرکه سسمی به صبغة الواصلین بابه تمام
 بنده راجی محمد الهداد بن مولوی عبدالعزیز بن مولوی بدلی
 غفر الله لهم در مطبع دارالسلطنة واقع کلکته مطبوع شد و در
 کتاب بقا مائیکه حضرت مولانا ممدوح ادام الله برکاته در اثبات
 و محو و تخریر فرمودند همچنان بحیر طبع در آمد و در آن مقامات
 باقتضای خود در لطفه یا حریفی یا حریفی تغییر و تبدیل نکردم امید که

ناظرین مهتم ضرور بدعای مغفرت یاد و شادمانند *

تاریخ طبع

چه خوش نامه صبیحه الواصلین
 بود عارفان را ره مستقیم
 به تو تاریخ طبعش تحسین کنم
 ازین بعد گویم تاریخ لغز
 و گفتم این مایه دلپذیر
 که شد حاتم فقر را این نگین
 بدرگاه رب غفور اکرم
 خرد گفت غرق سر هوشم
 کز و پند گیرند هوشیار مغز
 ره فقر را جاده توق گیر
 ۱۳۰۵ هـ

تصحیح اعلاط

نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰

اتماس - ناظرین باید که اولاً ازین اعلاط نسخه متبرکه را تصحیح نموده بمطالعه مشغول شوند ۱۱

[illegible]

ص	ع	ص	ع	ص	ع	ص	ع
از	از	شو	شو	شیطان	شیطان	۱۱۲	۴
جل شانه	جل شانه	بیزنگ	بیزنگ	هر وقت که نفس شیطان	هر وقت که نفس شیطان	۱۱۳	۵
فنا بعد از نماز	فنا	باصلاح	باصلاح	باطراط	باطراط	۱۱۴	۶
می باید	می باید	کراطلال	کراطلال	بابوجود	بابوجود	۱۱۵	۷
بازاز	بازاز	لاهورت	لاهورت	شوند	شوند	۱۱۶	۸
ورگون	ورگون	نیمه اند کرد	نیمه اند کرد	ادیر	ادیر	۱۱۷	۹
وزید	وزید	از درجه	از درجه	تبعین	تبعین	۱۱۸	۱۰
سگ	سگ	بازاز	بازاز	درین	درین	۱۱۹	۱۱
ظهور	ظهور	فانی بیلد	فانی بیلد	باز وقت	باز وقت	۱۲۰	۱۲
بالا	بالا	اوراد و قرآن	اوراد و قرآن	باز	باز	۱۲۱	۱۳
مس	مس	اکسیر	اکسیر	ریز	ریز	۱۲۲	۱۴
سالحین	سالحین	اصافات	اصافات	نیاید	نیاید	۱۲۳	۱۵
لکودر	لکودر	باز وقت	باز وقت	پایس	پایس	۱۲۴	۱۶
گید	گید	باز وقت	باز وقت	غلبه	غلبه	۱۲۵	۱۷
مطهره	مطهره	دارد و خرماده	دارد و خرماده	بخطابها	بخطابها	۱۲۶	۱۸
جسد	جسد	سالک	سالک	باز	باز	۱۲۷	۱۹
و آله وسلم	و آله وسلم	داین	داین	حسین	حسین	۱۲۸	۲۰
نشده	نشده	از	از	نقشبند	نقشبند	۱۲۹	۲۱
برای حاجت	برای حاجت	داخل	داخل	برای حاجت	برای حاجت	۱۳۰	۲۲
		جیات	جیات	نظور	نظور	۱۳۱	۲۳
		زنده	زنده	پیشتر	پیشتر	۱۳۲	۲۴

۲۹۷۶۴

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب دستکار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیر اندہ لیا جائے گا۔

۶،۲۶/۷۷

16.10.54

موجودہ

۲۹۷۵۶۲

psb (20, 7, 24)

p50, 16.10.54

[illegible]

